

فرهنگی، هنری و پژوهشی (شمال ایران)

گیلپه‌وا

۱۸

سال دوم، شماره ششم، مسلسل ۱۸
(اسفند ۱۳۷۲) ۴۰ صفحه - ۶۰۰ ریال

- آئین های نوروزی در گیلان و مازندران (نوروزخوانی - عروس گوله‌ی - آینه تاودانی - وره درگنی - کوله کوله چارشنبه و ...)
- نوروزخون در گیلان بعد از الحاق (۱۰۰۴ قمری)
- درکنار هفت سین (شعر چاپ نشده‌ای از گلچین گیلانی)
- گفت و شنود با مهندس احمد عاشورپور (خواننده زیباترین ترانه‌های فولکلوریک)
- گیلان از نظر شاعران، نویسندگان و هنرمندان کشور
- شاعران ولایت - پهلوانان کشتی گیله‌مردی - فرهنگ عامه مردم شمال ایران و ...
- بخش گیلکی
- در زمینه شعر، قصه، فولکلور و ...

باهمکاری

محمدعلی بقایی
رحیم چراغی
علیرضا حسن‌زاده
محمد دعایی
دریایی لنگرودی
حسین صمدی
مهندس احمد عاشورپور
هوشنگ عباسی
هادی غلام‌دوست
محمود طیاری
جلیل قیصری
سروش گیلانی
و ...



ششمین عید موبارک به سال نوموبارک

در این شماره می خوانید:

بخش فارسی

- در کنار هفت سین: شعر چاپ نشده ای از گلچین گیلانی صفحه ۳
 اخبار فرهنگی - گیلان و مازندران در ماهی که گذشت / سارا خدیوی فرد ۴
 عروس گوله‌ی / هوشنگ عباسی ۵
 سه روایت مختلف از یک بازی نمایشی و آئینی (عروس گوله‌ی) / علیرضا حسن زاده ۷
 نوروزخون در گیلان بعد از الحاق (۱۰۰۴ ه. ق.) / رحیم چراغی ۹
 دو آئین نوروزی / محمدرضا باقری - نصرت‌الله خوشدل ۱۰
 برای مردم بود که خواندم / پای صحبت احمد عاشورپور خواننده ترانه‌های فولکلوریک گیلکی ۱۱
 دستور املائی گیلکی: حرف اضافه (جه) ۲۵
 گیلان از نظر شاعران، نویسندگان و هنرمندان / لاله تقیان - محمد خلیلی - صادق همایونی -
 علی اکبر قاضی زاده - پناهی سمنانی - دکتر جمشید صداقت کیش - عزیزالله کاسب - حسین عاطفی ... ۲۶
 آب برای زمین‌های تشنه ۲۹
 گیله‌وا، نظرها و صاحب‌نظران / شمس آل احمد ۳۰
 نامداران مازندران: اویس دوم پادوسبانی / حسین صمدی ۳۱
 شیرینی‌های نوروزی / محمد دعایی ۳۱
 کوله کوله چهارشنبه / جمشید شمسی پور ۳۱
 فرهنگ عامه مردم شمال ایران ۳۲
 شاعران ولایت: حجت خواجه میری / هوشنگ عباسی ۳۲
 پهلوانان کشتی گیله‌مردی: پهلوان عسکریار کوسرابی / محمدعلی بقایی ۳۴
 قصیده تالش / چنگیز شکوری ۳۶
 نقد و نظر خوانندگان ۳۷
 کتابهای رسیده - مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور ۳۸

بخش گیلکی

- شعر گیلکی / محمد دریایی لنگرودی - حلیل قیصری - حسن فرضی پور - سروش گیلانی -
 سیدعلی میربازل - مرضیه یوسفی ۱۷
 ازه دار: قصه گیلکی / هادی غلام دوست ۱۸
 شکاتم / علی بالایی لنگرودی ۱۹
 ای موشته سرخه آلوچه / محمود طیاری ۲۰
 سه تا خاخوران - دو دو مگزینا / ع - ح - ارسو ۲۳
 هارای هارای / محمد دعایی ۲۴
 الگی پادشا / نادر محمدی ۲۴
 تونگوله کای تونگولای ۳۵

۱۸

اسفند ۱۳۷۲

گیله‌وا

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمدتقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵ گیله‌وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر - داخل

پاساژ - طبقه دوم

امور گرافیک: محمد الطافی



لیتوگرافی: دامون لنگرود

چاپ: نخعی لاهیجان



عکس پشت جلد:

پستخانه رشت (دوره ناصری)



گیله‌وا در حکم و اصلاح و تلخیص مطالب
 وارده آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتقاعی از آن منوط به اجازه کتبی

است.

دوره کامل و صحافی شده مجله

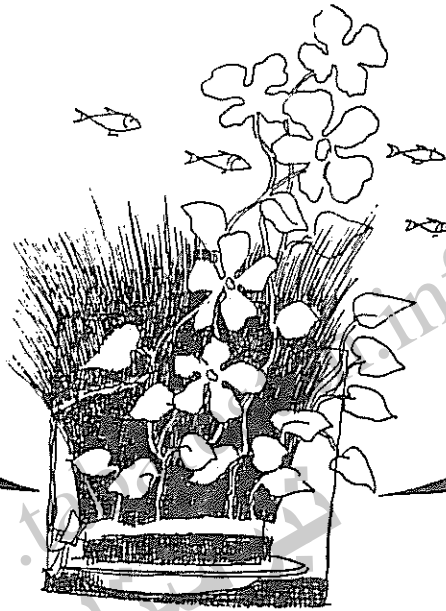
گیله‌وا (سال اول)

با جلد لوکس و زر کوب

در دفتر مجله موجود است

علاقمندان شهرستانی که مایل به دریافت آن
 از طریق پست می‌باشند می‌توانند مبلغ ۸۵۰۰
 ریال به حساب جاری ۸۸۸ بانک صادرات
 شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت بنام مجله گیله‌وا
 واریز کرده، فیش بانکی را همراه تقاضا و
 نشانی دقیق به آدرس مجله ارسال نمایند.
 دوره صحافی شده گیله‌وا در اسرع وقت با
 پست سفارشی برایشان ارسال خواهد شد.

شیمی عید موبارک بیه سال نوموبارک



دکتر مجدالدین میرفخرایی
(گلچین گیلانی)

در کنار هفت سین [یاد میهن]

سرود تو پیوسته در گوشمان
به ما مهر را بوسه‌ات یاد داد
مگر می‌رود مهر مادر ز یاد؟

به یاد تو ای میهن نازنین
نشستیم پهلوی! این هفت سین،
به هر سین سرودی است از باستان
به هر "سیب" و هر "سیر" صد داستان
به "سنگک" نشانی ز نیروی تن
به "سوزه" روان شکوه چمن
به "سنجد" گل روی پیروز تو
به "سنبل" سپهر دل افروز تو...

در این "سرکه" اشک من و دوستان
زهجر تو، ای میهن مهربان!



به یاد تو ای میهن دور دست!
به نوروز هستیم بی باده مست
که یاد تو مستی به ما می‌دهد
می‌تاب هستی به ما می‌دهد

اگر دور هستیم از آن بهشت
گناه کسی نیست جز سرنوشت
یکی باد چون دانه ما را کشاند،
بر این خاک بیگانه ما را نشاند
به ناچار ما ریشه این جا زنییم
ولی ما همان دانه میهنیم

به یاد تو ای میهن دور دست
به نامت که نیروی دشمن شکست

تو هرگز نگردی فراموشمان

موفقیت یک جوان هنرمند گیلانی در جشنواره «گلدن کامرا» آلمان

رضا فلاح حیدری نژاد کارگردان فیلم رویای کودکانه، کار انجمن سینمای جوان لاهیجان در جشنواره گلدن کامرا در کشور آلمان از میان ۶۹ فیلم، برنده جایزه برنز این جشنواره شد. این فیلم زندگی کودکی را نشان می‌دهد که در تنهایی با دفتر نقاشی خود پرواز می‌کند. فرهاد ربیعی فیلم‌بردار و محمد رهروان لاهیجی صداپردازی آن را بر عهده داشته‌اند.

«جلوه‌های سرزمین سبز»

کانون عکاسان گویا در نظر دارد نمایشگاه و مسابقه عکسی در قالب موضوعات ذیل (طبیعت گیلان، معماری سنتی، آبنیها، کار و طبیعت، حرف بومی، زن و فرهنگ بومی و صنایع دستی) تحت عنوان جلوه‌های سرزمین سبز

برگزار نماید. گویا زمان برگزاری نمایشگاه دهه آخر اردیبهشت ۷۳ در نظر گرفته شده است.

"گروه گیتار کلاسیک رشت"

روزهای ۱۳، ۱۴ و ۱۵ بهمن ماه تالار مجموعه فرهنگی سردار جنگل رشت وابسته به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان شاهد هنرنمایی "گروه گیتار کلاسیک رشت" به سرپرستی فرزند دانشمند بود که با استقبال زیاد مردم هنردوست رشت مواجه شد. دانشمند فعالیت هنری خود را از سال ۱۳۵۷ آغاز کرد و گروه او یکی از منجسم‌ترین و با سابقه‌ترین گروه موسیقی گیتار بعد از انقلاب است. این گروه برنامه‌هایی را نیز در شهرهای تهران و مشهد برگزار کرده است. از ویژگی‌های کار این گروه اجرای قطعات فولکلوریک گیلان بود که برخی از آنها را پیشتر خواننده

مردمی گیلان، مهندس عاشور پور خواننده بود و چون برای تماشای دران بخوبی تداعی شد. از استقبال فوق‌العاده‌ای برخوردار گردید.

گیتاریست‌ها کامران هاشم دباغیان، حامد ساده، شاهرخ سامعی، رضا حدادتی، پیام صحیح‌بهری، وحید حاج کاظمی و آرنگ نوازان امیر قدومی و شهاب آزادی وطن در این سه شب با فرزند دانشمند همکاری داشتند.

علی اکبر کسمایی درگذشت

علی اکبر کسمایی نویسنده، محقق و مترجم با سابقه گیلانی بهمن ماه امسال در سن ۷۳ سالگی دار فانی را وداع گفت. وی در طول ۵۰ سال فعالیت مطبوعاتی خود با نشریات مختلف همکاری داشت و در زمینه‌های مختلف بویژه هنر و ادبیات، نقد، مباحث جامعه‌شناسی هزاران مقاله و نوشته از خود بیادگار گذاشت کسمایی یکی از کوشندگان پیگیر فعالیت‌های مطبوعاتی در کشور بود.

گیلان و مازندران در ماهی که گذشت

شماره: ابرار - اطلاعات - جمهوری اسلامی - جهان اسلام - رسالت - سلام - کیهان - همشهری

بهمن ماه ۱۳۷۲

• مرکز نگهداری توانبخشی و معلول ذهنی صومعه سرا بهره‌برداری شد. ابرار (۲۳ بهمن) ش ۱۵۳۲، ص ۱۴

• دیناگاه حیات وحش "سلک" در جنوب تالاب انزلی بهره‌برداری شد. ابرار (۲۳ بهمن) ش ۱۵۳۲، ص ۱۳

• یکی از بزرگترین کارخانجات سازنده کاشی و سرامیک کشور در منجیل راه‌اندازی شد. ابرار (۲۳ بهمن) ش ۱۵۳۲، ص ۱ و ۹

• افتتاح هتل امامزاده هاشم. ابرار (۲۳ بهمن) ش ۱۵۳۲، ص ۱۳

• ۳۰ هزار تن کالا از مرز آستارا صادر و یا وارد کشور شده است. جهان اسلام (۲۴ بهمن) ش ۷۹۱، ص ۵

• ۱۵ هزار هکتار از جنگلهای مخروبه مازندران احیاء شده. جهان اسلام (۲۴ بهمن) ش ۷۹۱، ص ۵

• بهره‌برداری از دکل حفاری نشت در دریای خزر سال آینده آغاز می‌شود. کیهان (۲۴ بهمن) ش ۱۴۹۹۱، ص ۱ و ۱۵

• ۱۵ شهرک صنعتی در استان مازندران در دست احداث و راه‌اندازی است. اطلاعات (۲۵ بهمن) ش ۲۰۱۳۳، ص ۹

• بیش از ۴۰ هزار مترمربع فرش گیلان به خارج صادر شد. رسالت (۲۶ بهمن) ش ۲۳۴۷، ص ۵

• توسط سازمان میراث فرهنگی کوچه‌ها و معابر شهرک توریستی ماسوله سنگفرش می‌شود. کیهان (۲۷ بهمن) ش ۱۴۹۹۴، ص ۱۸

• ۲۶۰۰ تن مواد معدنی از مازندران به خارج صادر شده. جهان اسلام (۲۷ بهمن) ش ۷۹۴، ص ۵

• فرودگاه رشت برای انجام پرواز انتقال حجاج آماده است. جمهوری اسلامی (۲۷ بهمن) ش ۴۲۶۶، ص ۹

• افتتاح آموزشگاه آب و برق گیلان. جمهوری اسلامی (۲۷ بهمن) ش ۴۲۶۶، ص ۹

• با تغییر وضع هوا و فروکش کردن شدت بارش برف ۵۰ روستای آستارا از محاصره برف‌میرون آمده. اطلاعات (۲۸ بهمن) ش ۲۰۱۳۶، ص ۱۳

• شناسایی ۲۷۷ قلاده پلنگ، خرس قهوه‌ای و گرگ در جنگلهای مازندران. اطلاعات (۲۸ بهمن) ش ۲۰۱۳۶، ص ۱۳

• آلودگی دریای خزر خطرناک اعلام شده. همشهری (۳۰ بهمن) ش ۳۴۰، ص ۳

• سارا خدیوی فرد

• ذخایر خاویاری دریای خزر در معرض خطر نابودی قرار دارد. جمهوری اسلامی (۲ بهمن) ش ۴۲۴۴، ص ۱۳

• صادرات غیرنفتی ۱۱/۵ میلیون دلار ارز نصیب گیلان کرده. سلام (۲ بهمن) ش ۷۷۶، ص ۲

• سفیدرود سالیانه ۱۰ تن در هکتار فرسایش دارد. کیهان (۳ بهمن) ش ۱۴۹۷۳، ص ۱۸

• پروژه راه آهن آستارا - قزوین امسال آغاز خواهد شد. کیهان (۴ بهمن) ش ۱۴۹۷۴، ص ۲

• استاندار گیلان: نبود بازارکار جدی‌ترین معضل استان گیلان است. سلام (۶ بهمن) ش ۷۸۰، ص ۱۵

• موافقت رئیس جمهور با اصلاح تقسیمات کشوری در مازندران. ابرار (۱۲ بهمن) ش ۱۵۲۳، ص ۲

• دستگاه برداشت گل زعفران در گیلان ساخته شد. جهان اسلام (۱۲ بهمن) ش ۷۸۱، ص ۵

• ۱۰ میلیارد ریال اعتبار برای دیواره‌سازی و جلوگیری از پیشروی آب دریا در گیلان اختصاص یافت. کیهان (۱۳ بهمن) ش ۱۴۹۸۲، ص ۱۸

• ۱۳۰ هزار بیکار در گیلان وجود دارند. کیهان (۱۳ بهمن) ش ۱۴۹۸۲، ص ۱۹

• دلی سال جاری بیش از یک هزار اثر تاریخی در گیلان کشف شده است. رسالت (۱۳ بهمن) ش ۲۳۳۶، ص ۲۲

• در ۹ ماهه امسال بیش از ۵ میلیارد ریال کالا از طریق گمرک گیلان به خارج از کشور صادر شد. اطلاعات (۱۶ بهمن) ش ۲۰۱۲۵، ص ۸

• ۵۶۰ هزار قطعه پرده آبی از سیبری به زیستگاههای مازندران مهاجرت کردند. اطلاعات (۱۶ بهمن) ش ۲۰۱۲۵، ص ۹

• پژوهشگاه آبی حوزه دریای خزر ایجاد می‌شود. همشهری (۱۷ بهمن) ش ۳۳۹، ص ۱۸

• گیله‌وا و کندوکاوی ژرف در راستای میراث فرهنگی گیلان. ابرار (۲۳ بهمن) ش ۱۵۳۲، ص ۵

• خانه سالمندان رودسر افتتاح شد. ابرار (۲۳ بهمن) ش ۱۵۳۲، ص ۱۵

خاصی می‌بخشید و رقص عروس‌ها را دلچسب‌تر می‌نمود.

۷- واگیرکونان (تکل Takal):

همراه = سیاهی لشکر = اشخاصی که بندی از شعر عروس‌گل را تکرار می‌کردند، اینسان در اصل تماشاکنندگان نمایش بودند که بدنبال گروه نمایش راه می‌افتادند و گروه را همراهی می‌کردند.

۸- کولبارچی (Kulbārči) (کیسه کش (Kisa.kaš)): این شخص در بازی کمتر نقش داشته، بلکه بیشتر انعام و هدایایی که مردم به گروه نمایش می‌دادند، حمل می‌نمود.

* * *

در باره نمایش عروس‌گل از طرف پژوهندگان گیلانی مقالاتی به چاپ رسیده است در این مورد از آقایان: محمود پاینده لنگرودی^۲، محمد بشری^۳، کاظم سادات اشکوری^۴، رحیم چراغی^۵ و نگارنده^۶ مقالاتی به چاپ رسیده است اما با این همه عروس‌گل در گوشه و کنار گیلان بصورت بسیار متنوع اجرا شده و هر گروه نمایش با ویژگی و دیالوگ خاصی آنرا اجراء می‌نمودند دیالوگ عروس‌گل زیر را آقای جعفر غلامی نژاد از روستای کلاچاه دوم خشکیبجار برای ما فرستاده است.

«آقای غلامی نژاد می‌نویسد: آخرین باری که نمایش در منطقه اجراء شده سال ۱۳۵۴ بوده است.»
آقای غلامی نژاد تصاویری از نمایش عروس‌گل برای ما فرستاده که خواننده نمایش آقای گداعلی موسی زاده و نقش غول را آقای علی اصغر صالحی، نقش پیرمرد را آقای محرم علی اسدالله زاده و نقش کاس خانم را آقای رمضان ایزد دوست و ناز خانم را آقای مهدی عباس زاده بر عهده داشته‌اند.

* * *

پانویس:

- ۱- معین، دکتر محمد - مریینا و ادب فارسی - انتشارات دانشگاه تهران، آبان ۱۳۶۳ ص ۴۲
- ۲- پاینده لنگرودی، محمود - آئینها و باورداشت‌های گیل و دیلم - انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵ صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱
- ۳- بشری، محمد - محقق فزانه بشری تحقیقات مفصلی در اینمورد دارد که بخش کوتاهی از آن در اینجا و آنجا مورد استفاده قرار گرفته است.
- ۴- سادات اشکوری، کاظم - پیشواز از نوروز در گیلان: پیر بئو شماره ۸ و ۹ (بهمن و اسفند ۱۳۷۱)
- ۵- چراغی، رحیم - عروس‌گل، چیتا، سال ششم شماره ۷ و ۸ (شماره ردیف ۵۷ و ۵۸): فروردین اردیبهشت ۶۸
- ۶- عباسی، هوشنگ - نوروز و بهار در گیلان - نقش قلم ویژه نوروز یکشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۶۹ شماره مسلسل ۵۷۶

روایت «عروس‌گل»

کلاچاه دوم خشکیبجار

سلام می‌گویم آقا
رخصت تو بده ما را
من باموم شیمی صارا
تی سگی ادم گیرا
پایه ز نما میرا

عروس‌گول‌له‌ی

Arusagulay

عروس‌گل

هوشنگ عباسی

عروس‌ها معمولاً دو نوجوان پسر بوده که با آرایش زنانه و کریم و با پوشیدن لباس زنانه و سرخاب و سفید آب کردن به شکل و شمایل دختران در می‌آیند لباس عروس‌ها شامل: تیان گرد، جلیقه، پول کلاه و دستبند مرجان بر دست بود که با رقص و ادا و اطوار جمعیت را مشغول نموده، می‌خندانند و از دست غول و پیرمرد فرار کرده به خواننده پناه می‌جستند، این دو سبیل بهار و جوانی و سرزندگی بودند.

۳- پیر بابو (Pira.bābu) (پیر بابا - پیرمرد) پیرمرد رقب غول در نمایش بوده و با گذاشتن ریش و سبیل سفید (که از دم اسب تشکیل شده) و پوشیدن لباس کهنه و مندرس و با صورت سیاه (برای سیاه کردن چهره از زغال استفاده می‌شد) و کلاه قیفی و چوبدستی در دست در پی کاس خانم و ناز خانم بوده و با حرکات خود تماشاگران را می‌خندانند، پیر مرد سبیل پیری و کهنگی و ترس بوده است.

۴- غول (Gul): موجودی خیالی که تداعی گر نیوهای بوده است، در نمایش عروس‌گل مردی تونمند با چهره سیاه و کلاه شیطانی و زنگوله‌دار که چوبدستی بزرگی در دست داشته و گاهی دو شاخ گاو را به کلاه‌اش وصل می‌کرده تا علایم غول بودن او باشد، غول در پی دست یافتن و تصاحب عروس‌ها بوده که مظهر پلیدی و رو سیاهی و سرماست. غول با حرکات خود و انجام درگیری با پیرمرد برای بدست آوردن کاس خانم و ناز خانم موجب خنده و شادی مردم می‌شده و گاهی با حرکات مضحک بطرف تماشاگران پورش می‌برد، و موجب جیغ و داد زنان و کودکان را فراهم می‌کرد.

۵- کترازن (Katarazan): دو نفر به عنوان کترا (دو کفگیر چوبی) زن با شخص تک‌خوان همکاری می‌کردند، در زمانی که خواننده اشعار را با آهنگ خاصی می‌خواند، آنان کفگیرهای چوبی را به هم می‌کوبیدند و در موقع لزوم اشعار را تکرار می‌کردند.

۶- دیاره‌زن (diyārazan): نوازنده دایره زنگی بود و با ضرب گرفتن خواننده و رقص‌ها را همراهی می‌کرد، ضرب او به صدای خواننده لطف و صفای

نوروز با شکوه و قدمت چندین هزار ساله از راه می‌رسد، عروس طبیعت خود را می‌آراید و زیبا می‌سازد و شادی و گرما را خانه به خانه به ارمغان می‌برد. مردم گیلان چون اقوام دیگر ایرانی برای استقبال از نوروز و سال نو، آداب و رسوم ویژه خود داشته و دارند. «عروس‌گل» یکی از نمایش‌های شاد و دیدنی بود که قبل از فرارسیدن نوروز گروه‌ها و دسته‌هایی از نمایش دهندگان از نیمه دوم اسفند در روستاها راه می‌افتادند و از هنگام غروب خورشید تا نیمه‌های شب خانه به خانه سر می‌زدند و با اجرای نمایشی شاد و خنده‌آور پیام بهار را به گوش مردم می‌رسانند. عروس‌گل ریشه در اساطیر باستانی ایران دارد و نمایشی رقص‌گونه و سمبلیک برای گریزانیدن دیو سرما، پلیدی و ستم و سیاهی بوده که از نوعی نمایش در برابر ناهید (ناهیتا) فرشته زندگی و حیات، سرسری و زایش، و آب نشأت گرفته است.

در اساطیر کهن ایران فرشتگان و دیوان دو نیروی متضاد و در نبرد همیشگی با هم هستند، ناهید (ناهیتا) فرشته نگهبان زادوولد، آب و رویش و سرسری ذکر شده و هم چنین به معنی «دختر بالغ ضبط شده است.»^۱ در نمایش «عروس‌گل» دو نوجوان پسر خود را به شکل و شمایل دخترانی جوان در آورده و غول را عاشق و بیقرار خود می‌سازند، پیرمرد نیز که مظهر کهنگی و ناتوانی است عاشق و دل‌باخته این دو عروس است. بازی در نمایش عروس‌گل با افراد زیر اجراء می‌گردد:

۱- سرخون (Saxon): (خواننده - سرخوان) کسی که شعر عروس‌گل را می‌خواند، سرخوان رهبری گروه نمایش را بر عهده دارد، در اصل کسارگردان و راوی قصه است و در ضمن با صدا و آواز خود بازیگران را راهنمایی نموده و به نقش آفرینی بر می‌انگیزد.

۲- کساس خسنام (kās.xānam) و ناز خانم (Nāz.xānam): عروس‌های نمایش بودند، این دو، نامزد غول و پیرمرد بوده و برای دلربایی عشوه‌گری می‌نمایند.

آناله مراگیرا
نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)
سال نو مبارک

نوروز هلائی من

در واکون برای من

نم نم وارشی واره

هیستابو چوقای من

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

ای غولک شیرازی

یکدم تو بوکون بازی

مانند سگ تازی

مردم ببرد فیضی

کاس خانم ببه راضی

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

خانخازن ویری ویری

تی سگی آدم گیرا

پایه ز نما میرا

آناله مراگیرا

نوروز مبارک

نوروز ترا مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

آخانه دو در داره

آمشتی پسر داره

عروسی نظر داره

موجما هم بسر داره

هفت سین دگر داره

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

شب تاریکا بوموم

پورد باریکا بوموم

مشتی به سلام بوموم

راه دورکا بوموم

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)
سال نو مبارک

کاس خانم بیا بیا (۲ بار)

ناز خانم تونام بیا

بشکفته گول و گیا

روی دشمنان سیا

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

بولبول به هوا بومو (۲ بار)

یک جفت رقاص بومو

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

رقتم به سر پوردی

دیدم دختر کوردی

ای قحبه دلم بوردی

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

ها تومان تی تن دره

من دانم مال مردومه

غمزه نوکون فاگیرمه

ها گول، رقاصی کون کور

گردن آوازی کون کور (۲ بار)

تومان عروس را بیدین

پیران عروس را بیدین

عروس گولی همینه

بیدین چی نازینه (۲ بار)

عروس گولی بآردیمی (۲ بار)

جان دلی بآردیمی

خانخاه تره نآردیمی

تی پسر بآردیمی

عروس گولی همینه

بیدین چی نازینه (۲ بار)

غولا بیدین بابا

آغول چوتو غولا

از قول خودا دورا

آن حکایت پولا

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)
سال نو مبارک

پیر مرد مگه موردی

غول تی عروسا بوردی

حسرتا بگور بوردی

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

این غول را بوردیم های های

ما غول را بوردیم های های

وختی خبردار شدیم

عروس آوردیم های های (۲ بار)

پیر مرد بیا پیشم

قربان گول ریشت

بیگانه نیم خویشم

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

این غول ما زنجانیه لای لای

شال کولا مورواریه لای لای (۲ بار)

پیر مرد نوخور غوصه (۲ بار)

ها عروس تره و سه

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

توسه بشکسا توسه

تو غم نوخور و غوصه

ها عروس تره و سه

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

آباغا دره پرچین (۲ بار)

او باغا دره پرچین

دس بر گولا بیچین

فیلفیل تی سرا دیچین

تی غمزه مرا و بیچین

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

پیر مرد بوشو خانه

تی ریشا بز ن شانه

کاس خانم تی مهمانه

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

آخانه به اوخانه (۲ بار)

میرزا ملک خان

مورغانه چل دانه

مورغانه داره پوستی

خانخازن کونه سوستی

خو آوردنه وستی

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

سیاه اسبی گرده دشتا

پالان بیگیته پوشتا

خانخازن بساز کشتا

می ریفاقانه ویشتا

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

لیلک بر سر دارا

بُرغاله چی خوشحالا

صاحب بوشویا بارا

الله تو نگهدارا

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

سال نو مبارک

پیر مرد بوشو بیمیر (۲ بار)

تی گوروکفن فاگیر

پنجزار فادا فانگیر

پنج تومان فادا فاگیر

نوروز مبارک

نوروز تره مبارک ببه (۲ بار)

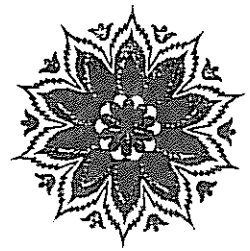
سال نو مبارک



آئین‌های نوروزی در گیلان و مازندران

سه روایت مختلف از یک بازی نمایشی و آئینی

عروس گوله‌ی



نوروز خوانی:

در سرزمین شمال معمول است که چند روز به عید مانده عده‌ای از نوروز خوانها به دوره گردی در روستاها می‌دازند و نوروز خوانی می‌کنند. به این ترتیب که یک نفر اشعاری را در وصف نوروز و بزرگداشت صاحبخانه می‌سراید و بقیه در پایان هر آهنگی با او هم صدا می‌شوند و از او پیروی می‌کنند و در پایان از صاحبخانه‌ها مزدگانی می‌گیرند. هر چند این اشعار ساده بنظر می‌رسد ولی با این حال با وقار که یادگاری از زمانهای بسیار دور می‌باشد، نوروز خوانها را باید بیک شادی عید نوروز و بهار لقب داد چون مردم را برای یک زندگی تازه آماده می‌کنند و ما در اینجا نمونه‌هایی از ترانه نوروز خوانی را که ریشه در تاریخ دارد شاهد می‌آوریم:

سراییم بخوندیم نوروز خونی ره
بند و بند نو بهار زندگی ره
هلی ته تی بسز و بهار درنه
اُجا نُوج زنده کُکی مار درنده
سوز جسمه کنده لخت بیابون
چلچله گرنده ابار نه پیغوم
برگردان: با هم سر بگیریم و ترانه نوروز خوانی را در رابطه با بهار بخوانیم. درختان با شکوفه‌هایشان یاد آور بهارند و چلچله‌ها هم در مورد چگونگی پوشاندن پیراهن سبز بر تن لخت و عربان بیابان را خبر می‌دهند.

باد بهارون آمد عید بزرگون آمد
مژه دهید دوستون نوروز سلطون آمد
گل در گلستون آمد نوروز سلطون آمد

+++

های برار و های خواهر سلام کامبه صد هزار
بررار بسموئه بهار این بهار خوار خوار دار
ای برادران و ای خواهران سلام مرا به مناسبت
فرارسیدن بهار بپذیرید و از این بهار خوب مواظبت
نمائید لازم به ذکر است که ترانه نوروز خوانی در همه
جا به یک فرم سروده نمی‌شود بخاطر اینکه اشخاص
مختلف با ابتکار اشعار را می‌سرایند و در کل مفهوم
همه اشعار یکی است.

آمل - غلامحسین بیابانی درواری

علیرضا حسن زاده شاهخالی

روایت اول

- اوستا! اوستا! ناز خانم، کاس خانم کاجوردی؟
- ناز خانم، کاس خانم گئی تالش دولا با
- صفت نیشا ناورن سانه
- صفت نیشا نا گاو کله، پیشانی سفید، چکره
باریک... بر دانه پهلوان آپاردی بیر دانه گوله جن، هر کی
اگر یه خیرین، ناز خانم، کاس خانم مالکیتی.

- یا خچی

پیرمرد و غول در میدان ظاهر می‌شدند، «سرخان» از پیرمرد می‌پرسید: از کجا آمدی؟ می‌گفت: از فلان روستا و از غول هم می‌پرسید: شما؟ غول نیز نام روستایی را می‌برد.

«سرخان» می‌گفت: نامه دارید؟ می‌گفتند: بله و هر یک کاغذی را به «سرخان» می‌دادند، باز غول به سخن می‌آمد و می‌گفت: اگر من این پیرمرد را کشتم، (خون‌سری) خونبهایش با کیست؟ کاغذ دیگری امضاء می‌شد و نمایش آغاز می‌گردید.

در رودپیش برخلاف «کسار» غول را کسی حریف نیست، غول پس از چندی پیرمرد را بر زمین می‌زند، در این لحظه صحنه‌ای بسیار زیبا پدید می‌آید. دو زن جوان (کاس خانم و ناز خانم) با حرکاتی آهنگین بر بالای سر پیرمرد می‌آمدند و با حرکاتی آهنگین با گوشه‌های دامن خود پیرمرد را باد می‌زدند تا او را به حال بیاورند، پس از پیرمرد این حکایت با عاشق تکرار می‌شد و سرانجام این غول بود که در میان مدعیان عرض اندام می‌کرد، برای گریم غول و پیرمرد از دم اسب برای ساختن ریش و سیل استفاده می‌گردید، و از کاه برنج (کولش) برای ساختن کلاه گیس «فوکو» غول بهره برده میشد، نمایش با دست کوب «دستکلا» و نواختن دو چوب بر یکدیگر همراهی می‌گردید.

باید توجه داشت که گروهی از عروس گوله‌ی با نام «غول بازی» یاد می‌کنند حال آن که عروس گوله‌ی این زیباترین نمایش قومی، انسان گیلک جز عروس گوله‌ی نام دیگری ندارد.

آئین دیرپای «عروس گوله‌ی» در جلگه گیلان همچون پامچال و پرستو پیام آور بهار است و «سرخان» عروس گوله‌ی هم چون «عاشیق» های آذری، اگرچه سازی همراه او نیست اما ترنم او را «واگیرگنان»، پاس می‌دارند و او بیش از همه گیلکی را به زیباترین ترنم آوازگر است.

استاد صفرعلی شفاهی، «سرخان» چیره‌دست نمایش منظوم عروس گوله‌ی دهستان رودپیش شهرستان فومن چنین می‌گوید: با گریم دو پسر نوجوان را به صورت «کاس خانم» و «ناز خانم» در می‌آوردیم و غول مرد قوی هیکلی بود که زغال بر چهره می‌مالید و «فوکوی» بر سر داشت، پیرمرد عاشق نیز دو مدعی دیگر می‌بودند. «کول بارکنش» هدایای روستائیان را جمع می‌نمود و «سرخان» کارگردان و آوازگر مراسم بود. در ابتدای ورود به خانه روستائی غول نعره‌ای می‌کشید و ۴ یا ۵ یا زنگ بزرگی را که بر گردن داشت به صدا در می‌آورد، غول و پیرمرد به هم می‌آویختند و کشتی با رقص «کاس خانم» و «ناز خانم» همراه می‌شد. پس از چند دقیقه غول از موقعیت استفاده کرده و پنهانی به اطراف خانه «خانخا» سر می‌کشید و چیز سنگینی نظیر یک «کنده بزرگ»، (یک بار «پایه» یک بار «آجار» یا یک «ناچه خوب») پیدا کرده و به «جان» می‌گرفت و برای حمله به پیرمرد «براقچین» می‌شد و آنگاه «سرخان» چنین به گفتن در می‌آمد: «پیرمرد ترا یا - سیا غوله‌ی ترا بامو - تره کوشته بامو - سره تاشته بامو»

پیرمرد با ناز خانم و کاس خانم در پشت سر «سرخان» پنهان می‌گردید. غول زمین را بو می‌کشید و از «سرخان» می‌پرسید: من دو دانه ناز خانم و کاس خانم داشتم، چه شدند؟ «سرخان» می‌گفت: پهلوانی آمد چه پهلوانی؟! آنان را برداشت و برد. پهلوان حاضر است با تو کشتی بگیرد، اگر تو او را به زمین زدی ناز خانم و کاس خانم مال تو و اگر او تو را به زمین زد، ناز خانم و کاس خانم مال او. که اصل گفت و شنود نمایش آمیخته‌ای از گیلکی و آذری است:

روایت رود پیش

سلام علیکم آقا (۲ بار)
اما بامیم شیمی سرا
تی ساکوته مراگیره
پایی ز نما میره
نوروز موبارک
"نوروز ترا موبارک به
سال نو موبارک" (واگیر)

از راه دورا باموم (۲ بار)
من خیلی چولا باموم
واران واره یا نم نم
این اسبا کجا بندم
نه جو خوره نه گندم
نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به
سال نو موبارک" (واگیر)

بی بی گرده یا کشا (۲ بار)
چنگال زنه آتسا
خورد کونه کیشمیشا
فاکشه پیشی گوشا
خیال کونه خو کفشا
نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به
سال نو موبارک" (واگیر)

الله قلی خان گو فتا (۲ بار)
تومباکو مگر مو فتا
رایه بادکوبه زفتا
تومباکو باور نم کن

آتش به سرت جم کن
یک دم بکشیم دودی
شاید برسیم زودی
نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به
سال نو موبارک" (واگیر)

ای غولک شیرازی (۲ بار)

یک دم تو بوکون بازی
ناز خانم تره راضی
کاس خانم تره راضی
مردوم بو بورد فیضی
نوروز موبارک
"نوروز ترا موبارک به
سال نو موبارک" (واگیر)

آغولا بیدین غولا (۲ بار)
آزینازاده مولا

انه کمر بیجیر چولا
نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به
سال نو موبارک" (واگیر)

آخانه دو در داره (۲ بار)

آمشتی پسر داره

پسرا اوتاق داره

امرا سرا داره

الله اونا نگهداره

نوروز موبارک

نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

پیر مرد ترا پیا (۲ بار)

سیا غولهی تره بامو

تره کو شتنه بامو

سره تاشتنه بامو

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

ای پیر مرد آلا (۲ بار)

تی گازا واجه لالا

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

ای پیر مرد دانا (۲ بار)



صفر علی شفاهی

تی ریشا بزین شانا

تی شانا پریشانا

کرچی گوز تی مهمانا

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

ای ناز خانم دانا (۲ بار)

ای کاس خانم دانا

قدری ترا بجنبانا

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

پیر مرد ویری ویری (۲ بار)

تی بابای گورا فوری

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

(ریتیم تند می شود)

واغیرکنان:

عروس گولهی همینا

بیدین چی نازینا
عروس گولهی همینا
بیدین چی نازینا
سرخان:

سیا اسبی گرده دشتا (۲ بار)

پالان گیره یا پوشتا

سگان خوریدا گوشتا

آن ریفقانا وشتا

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

مورخانه دئرا بوستی (۲ بار)

خانخازن کونه سوستی

خو آوردن وستی

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

خانخازن ویری ویری (۲ بار)

خانخا لحافا دیری

لا به لا دگردانی

تی سر جا فوگوردانی

روبارا بچرخانی

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

لیلش بر سر دارا (۲ بار)

تالش بر سر خالا

بزغاله چی خوش خالا

نوروز موبارک

"نوروز ترا موبارک به

سال نو موبارک" (واگیر)

سرخان:

عروس گولهی همینا

بیدین چه نازینا

واغیرکنان:

عروس گولهی همینا

بیدین چی نازینا

عروس گولهی باوردیما (۲ بار)

جان دیلهی باوردیما (۲ بار)

مشتی تره ناوردیما

تی پسره باوردیما

عروس گولهی همینا

بیدین چی نازینا

ادامه دارد

نوروزِ خون در گیلانِ بعد از الحاق

اشاره

رحیم چراغی

گیلان در آستانهٔ نوروز ۱۰۰۴ قمری

قضیه از این قرار بوده است که در اواخر اسفند ماه سال ۱۰۰۴ ه. ق. و بعبارتی در آستانهٔ سال نو، برگزیدگان مردم لشت‌نشاء به یکسری حرکات اعتراضی بر علیه عوامل حکومت مرکزی در گیلان، دست می‌زنند که دامنهٔ آن به لاهیجان - مرکز گیلان در آن سال‌ها - نیز کشیده می‌شود و قیام در همان آستانهٔ سال نو و عید نوروز، و در همان شهر - لاهیجان - سرکوب می‌گردد.

چگونگی بحرکت در آمدن مردم

کارکیا علی حمزه و همفکران او، در شرایطی استثنائی که نیروهای ورزیده و جنگ دیدهٔ صفوی به خراسان و نیروهای انتظامی و مدافع محلی به مازندران اعزام گردیده بودند و لاهیجان از نیروهای نظامی و انتظامی خالی مانده بود، به تعجیل و با حداقل امکانات به برخوردی قهرآمیز و تلافی جویانه دست زدند:

«در چنینکه رایات نصرت آیات (شاه عباس) ستوجه سفر خراسان گشته بدفع فتنه عبدالؤمن‌خان مشغول بودند ملک جهانگیر حاکم کجور که در سال گذشته روی از این دولت نافته سالک طریق فرار و عصیان شد با فوجی از دون صفنان رستم‌دار محدود تکابن آمده دست‌درازی برعایا و عجزه می‌نمود درویش محمدخان حاکم لاهیجان جهت دفع فتنه او با قشون آراسته روانهٔ جانب رستم‌دار شده بود حمزه نامی از قبیلهٔ چیک اقوام میرعباس به مجرد اینکه بندگان حضرت اعلی چند روز از مقر سلطنت دور افتاده اخبار مخالف از خراسان می‌رسیده و بلدهٔ لاهیجان که پای‌تخت گیلانست از حاکم خالی مانده بوده دولت دو روزه را مقتمن داشته چشم از عواقب امور پوشانیده خود را سلطان حمزه نام نهاده دم از خروج و عصیان زد.»^۱

برخورد کوشندگان جنبش کارکیا علی حمزه با عوامل دولت مرکزی صفوی در منطقه، خشن‌تر و جدی‌تر از قیام پیشین در شرق گیلان (به رهبری طالش کولی...) با آن عوامل بوده است. برای نمونه: کلانتر لشت‌نشاء و دو تن دیگر از اشراف مستفد آنجا، در همان آغاز شکل‌گیری قیام، بدست کوشندگان قیام به هلاکت رسیدند. حسین رستم‌داری - که پس از سرکوب قیام طالش کولی به تیول‌داری لشت‌نشاء رسیده بود - متواری، و به قلعهٔ لاهیجان پناهنده گردید. اموال و اجناس تجار در کاروانسراها، مصادره شد.

پایان قطعی زمستان، به نوروز تنگیاب جهان در ایران منتهی می‌گردد. زیرا نوروز، هنگامه‌ای ست همواره با بهار. آغازی ست برای روزی و، سالی بهتر. توده‌های مردم در این سرفصل - در هر طبقه و با هر مسلک و به هر شکل، و با حداکثر استفاده از حداقل امکانات خود - به نوگرانی می‌گرایند و می‌کوشند همپای انقلاب طبیعی، تغییر و تحوّل در زندگی خود بوجود آورند. بواقع جامعه در یک جمع‌بندی کلی، درگیر تحوّل عمومی و فراگیر و محسوس می‌گردد. اگر پیشرفت تحولات طبیعی در این میان، سریع نیست دگرگونی‌های ایجادشده در رفتار آدمی از چنان شتابی برخوردار است که اعجاب‌آور می‌نماید.

اما این تغییر و تحوّل از زاویه‌ای دیگر نیز قابل توجه است - که البته قاعده نیست - و آن، تحولات منفی در زندگی مردم و حرکات مخرب و واپس‌گرایانه در کل اجتماع، و از بالا به پایین است. نمونه‌ای از چنین تحولاتی - که تأکید شد قاعده نیست - در نوروز سال ۱۰۰۴ ه. ق. و در گیلان روی داده است و آن رویداد، آدمی را - با هر عقیده‌ای که باشد - می‌آزارد و احساسات و عواطف او را جریحه‌دار می‌سازد.

هزاران نفر از کوشندگان لشت‌نشائی به فرماندهی کارکیا علی حمزه و رؤسای چیک و ازدر (با تجهیزات ابتدائی «همچون چوپ شمشاد و تیر و پیش‌دار و داس و امثال آن»)^۲ قلعهٔ لاهیجان را به محاصره در آوردند.

این نیروها، در آستانهٔ ورود به قلعه و درهم شکستن مقاومت نیروهای محافظ آن، با تهاجم و محاصرهٔ نیروهای اعزامی از غرب گیلان^۳ به فرماندهی سپهسالاران و اشراف به‌همراهی خسرو چهابای (حاکم رشت)، اغورلو سلطان جمنی (حاکم فومن)، علی سلطان جیلو (حاکم کوجصفهان) روبرو شده و سرکوب گردیدند. کارکیا علی حمزه، فرماندهی کل قیام، مورد اصابت تیر واقع گردید و به قتل رسید. همچنین در میدان لاهیجان، پوست از تن خواهرزادهٔ پیرشبیعلی پاشجائی (که بدست عتال نعمت‌الله صوفی - حاکم دیلمان - افتاده بود) در آوردند.^۴

«سر حمزه بداختر را با عریضهٔ مشعر بر اعلام این حال باستقبال موکب اقبال فرستاده در وقتی که رایات جلال به ساوخ بلاغ (ساوجبلاغ) رسیده بود بنظر اشرف (شاه عباس) درآمد»^۵

بخاک و خون کشیدن مردم در نوروز

سال ۱۰۰۴ قمری

اما فاجعه پس از سرکوب قیام در آستانهٔ نوروز ۱۰۰۴ قمری روی می‌دهد و آن، قتل‌عام مردم لشت‌نشاء (منشاء قیام) در آستانهٔ نوروز و شدت بخشیدن به کشتار مردم در روزهای آغازین سال نو خورشیدی (روزهای عید) بوده است.^۶ لشت‌نشاء در همین روزهای نوروز، تاراج شد. مناسبات نابسامان تیول‌داری در گیلان، در پی مهار و سرکوب خونین جنبش کارکیا علی حمزه، لغو و گیلان، ضمیمهٔ «املاک خاصهٔ صفوی» گردید:

«چون مخالفت و عصیان اهالی لشت‌نشاء با

قیح وجهی معروض شاه‌عباس گردید، حکم به قتل‌عام سکان لشته‌نشاء صادر گشته فرمان ورود یافت که درویش محمدخان اروملو و امرای «بیه‌پس» به اتفاق سپهسالاران و اعیان به ولایت لشته‌نشاء رفته، قتل‌عام نمایند. چون درویش محمدخان حاکم لاهیجان مرد خدا ترس و مآل اندیش بود مردم لشته‌نشاء را از آثار قهر و غضب شاه‌عباس آنها و اعلام کرده اخبار و اشعار فرمودند که سه روز شما را مهلت دادم که خود را به کنار کشید و در روز چهارشنبه نوزدهم شهر ربیع‌الآخر سنه ثلث و الف هجریه در اواخر اسفندماه و اوایل نوروزماه و به روایتی در شهر صفر سنه ثلث و الف آدم بسیار از صوفی و چینی و اروملو و ملازمان امرای «بیه‌پس» به اتفاق سپهسالاران و اعیان داخل بلده لشته‌نشاء و بلوکات شد جمعی کثیر از مردم لشته‌نشاء و توابع عرصه تیغ بلاگشتند و اسیر و برده بسیار بدست لشکریان افتاده نهب و تاراج بی‌حد و حصر نمودند»^۷

«طایفه روملو دست به قتل و غارت دراز کردند اکثر بی‌گناهان به آتش گناهکاران سوختند و... جمعی کثیر درین قضیه راه عدم پیمودند اما باعث آن شد که دیگر کسی از آن طبقه به‌عصیان و طغیان دلیری نکرد»^۸

پیوست

سلام نوروزی و قیام مردم در

نوروز ۱۰۱۲ قمری

در نوروز سال ۱۰۱۲ قمری، خیزش بزرگ مردم در غرب گیلان - در فومن - بوقوع می‌پیوندد. اسکندر بیگ ترکمان - منشی و وقایع‌نویس دربار - خیزش مردم فومن را به سکوت برگزار می‌کند و، عبدالفتاح فومنی - وقایع‌نگار و تحویلدار دیوان در شعبهٔ گیلان - دولت مرکزی و شخص شاه عباس را از زمینه‌های

دو آئین نوروزی

وَرَه دگنی (بره انداختن)

گوشه‌ای از مراسم پیشواز از سال نو در نوبه رودبار

اسفند ماه را در نوبه (زیه ماه) یعنی ماه زادوولد می‌گویند، زیرا زاد و ولد گوسفندان و سایر حیوانات در این ماه بیشتر است. معمولاً یک هفته تا ده روز مانده به شب عید دو نفر نوجوان با اجرای مراسم وَرَه دگنی (بره انداختن) بیک بهاری و شادمانی را به خانه‌ها می‌برند و هدایایی دریافت می‌کنند البته عمل این جوانان بیشتر برای شادمانی و تفریح دیگران است نه فقط دریافت هدیه.

روال بر این است که بره زبایی را از میان گنله برداشته و یا از چوپانان فامیل به امانت می‌گیرند، آنگاه گردن بره را با دستمال ابریشمی رنگین می‌بندند، اوایل شب پشت در خانه‌های روستائی (که اغلب حیاط و دروازه و تشریفاتی ندارند) می‌روند، در خانه را نیمه باز کرده، بره را به داخل خانه می‌اندازند، ساکنین خانه بخصوص بچه‌ها با دیدن بره خیلی خوشحال شده و هر صاحب خانه‌ای بقدر وسع خود شیرینی یا سکه‌ای در گوشه دستمال گردن بره می‌بندد، مجدداً بره را بوسیده و بیرون در خانه به جوانان پس می‌دهند، این عمل هر شب به وسیله دسته‌های دیگر از جوانان تا شب عید نوروز ادامه می‌یابد و با اجرای این مراسم، نوجوانان بعنوان بیک شادی آفرین نوروز، شادی و نشاط را به تمام خانه‌ها می‌برند.

نوبه رودبار - نصرت‌الله خوشدل

مهمانان نوروزی بودند، با دیدن آئینه، وجودشان از شادی می‌شکفت و ذوق و سرور به آنان دست می‌داد، بعضی از زن‌ها، آئینه را برداشته و سروصورت خود را در آئینه تماشا می‌کردند و این کار را خوش یمن و مبارک می‌دانستند، به کسی که آئینه را به اتاقتان می‌انداخت، معمولاً سکه‌ای پول یا تخم مرغ و اردک و مقداری حلوا انعام می‌دادند، کمتر اتفاق می‌افتاد که سرپرست خانواده‌ای از سر خست به این پیام‌آوران شادی چیزی ندهد و یا غرغر کرده و بگوید که این چه بازی است در آورده‌اید، ما را ترسانده‌اید، دست از سر ما بردارید و گاهی هم پیش می‌آمد که فردی بی ذوق دسته گل و سبزه و آئینه را از ریسمانی که در دست نوجوان بود، جدا کرده و نوجوان از پشت در ناامید بر می‌گشت.

محمد رضا باقری فشمخامی

پانویس

- ۱ - هنوز هم این رسم در برخی از روستاها بوسیله نوجوانان انجام می‌گیرد.
- ۲ - چون در ماه اسفند به علت کم بودن علف و نداشتن مواد غذایی کافی و گاه برنج (گلش = سراجینا) و گلی بودن راه رفتن و آمدن گاوها بزر و ضعیف شده و تلف می‌شدند به این دلیل به این ماه لاغرکوش ماه می‌گفتند.

آئینه تاودانی (آئینه انداختن)

از مراسم پیشواز از سال نو در اطراف صومعه سرا

برای پیشواز از نوروز در مناطق روستایی صومعه سرا مراسمی انجام می‌گرفت که به آن آئینه انداختن (آئینه تاودانی) می‌گفتند، آئینه انداختن معمولاً در اواخر اسفند ماه (لاغرکوش ماه) صورت می‌گرفت، مردم اعتقاد داشتند در این ماه خون آدم رقیق می‌شود. (آدمه خون نازک بوهو) با نزدیک شدن عید نوروز عده‌ای از نوجوانان در پی تهیه آئینه و گل بنفشه و پامچال و شاخه‌های کوتاه شمشاد (کیش) برمی‌آمدند، کسانی که سلیقه بهتری داشتند، سعی می‌کردند، آئینه دو روی مستطیل شکل تهیه کنند و آنرا با گل‌های بنفشه و پامچال و شاخه شمشاد بگونه‌ای منظم مزین سازند که کوتاه و بلند نباشد، تا طرف دیگر آئینه نمایان باشد، سپس آنرا به ریسمان بلند وصل کرده و شب‌ها بعد از خوردن شام به در خانه هم محلی‌ها می‌رفتند. (در سال‌های دور اطراف خانه‌های روستایی با پایه‌های چوبی (برچین) محدود شده و رفت و آمد به درون خانه‌ها از دروازه چوبی (بلته) به سهولت انجام می‌گرفت). معمولاً این رسم بوسیله دو نوجوان انجام می‌گرفت مردم روستاها در آن ایام عادت داشتند، بعد از خوردن شام دور اجاق گلی (کله جاله) جمع شوند، لذا همیشه نیم سوز را آب زده تا دود بلند نشود و در اتاق را می‌بستند، چون هنوز تکه‌های سوخته و گداخته هیزم (ببور) در اتاق باقی مانده و اتاق را گرم نگه میداشت برخی از خانه‌ها هم برای گریز از دود حاصل از آتش هیزم در اتاق را باز می‌گذاشتند، این امر برای نوجوانان پیام‌آور شادی خوشحال‌کننده بود، چون راحت می‌توانستند، آئینه و دسته گل را به وسط اتاق بیندازند، ولی اگر در اتاق خانه‌ای بسته می‌شد، خیلی آرام در را باز کرده، تا کسی از اعضای خانه متوجه حضور آنان نشود، سعی بر این بود، که دسته گل و سبزه و آئینه به وسط اتاق انداخته شود.

نوجوانی که آئینه را به وسط اتاق می‌انداخت، در پشت در اتاق پنهان می‌شد، در خانه‌هایی که زن‌ها مشغول درست کردن حلوا و شیرینی برای پذیرایی از

۴- با علم به حقانیت مردم و پایمال شدن حقوق آن‌ها و در راستای قدرتمند جلوه‌دادن حکومت صفوی؛ به تحریف وقایع تاریخی دست زده است. او - اسکندر بیک - نهضت‌های دهقانی گیلان را با سرکوب نهضت کارکیا علی حمزه تمام شده تلقی نموده و از قیام گسترده کارکیا فتحی فومنی، سخنی به میان نیاورده است.

۵- که بنوشته عبدالفتاح: «سالها ملازم شاه عباس بود». تاریخ

گیلان، ص ۱۳۴

۱۰- ن. ک. به: تاریخ گیلان، ص ۱۳۴

۱۱- همان کتاب، همان صفحه

شکل‌گیری اعتراض مردم برکنار می‌دارد. عبارتی، حکومت مرکزی و شاه عباس را تبرئه می‌کند. واضح‌تر اینکه، نکایب خیزش و تکفیر رهبری آن، بدلیل اعتبار و حیثیت اجتماعی کارکیا فتحی فومنی و موقعیت پیشین او در دستگاه اداری صفویه، براحتی ممکن نبوده است.

اعتراض دستجمعی و فیرآمیز مردم زمانی شکل گرفت که «اصلان بیک» (نماینده وزیر گیلانات در فومن)، برای عرض تبریکات نوروز و عبارت رایج در مناسبات اداری و حکومتی آن دوره: «سلام نوروزی»، به لاهیجان و به ملاقات «میرزای عالمیان» (میرزا محمد شفیع خراسانی - وزیر کل گیلانات) رفته بود و، زمان خیزش مردم، بنوشته عبدالفتاح «شب چهارشنبه پنجم شهر سنه اثنی عشره و الف مطابق توشقان ثیل ۱۱» بوده است.

توضیحات:

۱- اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح و مقاله اسماعیل برادران شاهرودی، انتشارات طلوع و سیروس، چاپ دوم ۱۳۶۴، ص ۳۸۲

۲- ملا عبدالفتاح فومنی گیلانی، تاریخ گیلان، تصحیح عطاءالله تدین، انتشارات کتابفروشی فروغی، چاپ اول ۱۳۵۳، ص ۱۳۱

۳- عبدالفتاح تعداد نفرات فوق را بالغ بر ده‌هزار نفر ذکر می‌کند که مسلح به تفنگ بوده‌اند. (ن. ک. به: تاریخ گیلان، ص ۱۳۱)

۴- ن. ک. به: تاریخ گیلان، ص ۱۳۲ - ۱۳۱

۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۸۳

۶- این تاریخ، یکی از دو تاریخ ذکر شده از سوی عبدالفتاح فومنی است و تأکید ضمنی او نیز روی همین تاریخ است: «و اواخر اسفند ماه و اوایل نوروزماه...» (ن. ک. به: تاریخ گیلان، ص ۱۳۲). صفراه همان سال نیز (بنوشته عبدالفتاح: «شهر صفر...» - ن. ک. به: تاریخ گیلان، ص ۱۳۲)، تاریخ دیگر این رخداد می‌باشد.

۷- تاریخ گیلان، ص ۱۳۲

تاریخ سالشمار عبدالفتاح در این واقعه (ثلث و الف هجریه) یکسال تمام از وقایع مذکور عقب است به دلایل زیر:

یک- حسین رستم‌داری، در سال ۱۰۰۴ هجری قمری و به زبان عربی و به عبارت عبدالفتاح «اربع و الف هجریه» (تاریخ گیلان، ص ۱۳۰) به دادرایی مواضع لاشته‌نشاء (همان کتاب، همان صفحه) دست یافته است. بنابراین، وقایع جنبش کارکیا علی حمزه بعد از دستیابی حسین رستم‌داری به اموال و اراضی لاشته‌نشاء در پایانه سال ۱۰۰۴ هجری قمری روی داده است.

دو- به گزارش عبدالفتاح «حاکم تنکبان در اواخر سال مذکور (اربع و الف هجریه) بیمار شده» (ص ۱۳۰) و درویش محمدخان اروملو حاکم لاهیجان به عبادت او نهضت نموده و لاهیجان را خالی گذاشته» (ص ۱۳۰). بدین ترتیب تاریخ وقوع جنبش کارکیا علی حمزه همین تاریخ: «و اواخر سال اربع و الف» بوده است؛ نه ثلث و الف.

سه- اسکندر بیک منشی نیز، سال ۱۰۰۴ ه. ق. را برای این درگیری ذکر نموده است. (ن. ک. به: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۸۲)

۸- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۸۳

اسکندر بیک ترکمان (منشی مخصوص و وقایع‌نویس دولت دربار شاه عباس - که آغاز بکار او در دیرخانه دربار شاه عباس، مقارن است با سال ۱۰۰۱ ه. ق. سال الحاق قطعی گیلان به ایران



برای مردم بود که خواندم

پای صحبت مهندس احمد عاشورپور خواننده زیباترین ترانه‌های فولکلوریک

عهدہ‌دار مسئولیت‌های اجرایی بود همچون ریاست آبیاری فارس، مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره مزارع مکانیزه آستان قدس، مدیرکل املاک آستان قدس، مدیرعامل کشت صنعت مغان، و مدیرعامل شرکت سهامی سپیدرود و... مصدر خدمات ارزنده‌ای گردید.

صدای گرم و گوشنواز عاشورپور برای جوانان دیروز و کهنسالان امروز، خاطره‌انگیز است. درست نیم‌قرن از آغاز حضور حرفه‌ای عاشورپور در صحنه موسیقی می‌گذرد. گیله‌وا بخاطر تجدید خاطره مردم، مصاحبه این شماره خود را به این فرزانه مرد گیلک اختصاص داده است. ترانه‌های عاشورپور برای اعصار و قرون زنده است.

خواننده پرآوازه ترانه‌های گیلکی مهندس احمد عاشورپور، در ۱۸ بهمن ۱۲۹۶ خورشیدی در انزلی چشم به جهان گشود. او از دوره کودکی و نوجوانی، به خواندن ترانه‌های گیلکی - که تا آن زمان چندان متداول نبود - رغبتی شدید داشت. از دوره دانشجویی به‌طور پی‌گیر و حرفه‌ای به موسیقی روی نهاد و در فواصل سال‌های ۱۳۲۲ - ۱۳۲۵ یکی از اعضای موثر «انجمن موسیقی ملی ایران» بود و از همکاران بسیار نزدیک استاد ابوالحسن صبا و کلنل علی‌نقی وزیری، درست در همان سال‌ها نیز، بدعت و جنبه‌وجوشی در موسیقی بومی ایران و گیلان بوجود آورد.

عاشورپور در مناسبات اداری نیز، مردی موفق بود و در سال‌هایی که

آقای عاشورپور صدای گرم و شیرین شما سالها نوازشگر و آرامش دهنده موسیقی دوستان گیلانی و غیرگیلانی بوده، خوشحال خواهیم شد، برای علاقمندان صدای شیرین شما و دستداران موسیقی بومی از زندگی خودتان بگویند؟

من نمی‌دانم از کجا شروع بکنم، برای اینکه زندگی من، زندگی یکنواختی نبوده، من در عرصه‌های مختلف فعال بوده‌ام، موسیقی، کارهای اداری و کارهای دیگری هم.

بهبتر است از سال تولد و دوران کودکی آغاز کنیم.

من بر اساس شناسنامه‌ای که در دست دارم، متولد ۱۲۹۹ هجری شمسی هستم. آن موقعی که دنیا آمدنم سجل نمی‌دادند تا سال و روز تولد بطور حقیقی ثبت شده باشد. ولی در حاشیه قرآنی که هنوز هم در خانه حفظ کرده‌ایم، پدر بزرگم عاشورعلی (که اسم فامیل عاشورپور ما هم از آن گرفته شده) روز تولدم را ثبت کرد. اما چون آن به هجری قمری بود، ما خورشیدی تطبیق کردیم، برابر است با ۱۸ بهمن ۱۲۹۹. قبل از رفتن به مدرسه در دو مکتب خانه درس خواندم، مکتب اولی که شاید حدود شش یا هفت ساله بودم، یک مکتب خانه زانه بود که خانم معلم داشتیم و به اصطلاح آن زمان ملا خانم می‌گفتیم، آنجا شاید یکی دو سالی درس خواندم. بعد نزد ملای دیگری رفتم که ملالغانی بود و به او امیرزا می‌گفتیم، یکی دو سالی هم آنجا درس خواندم.

به چیزی که آنجا بیشتر پرداختنم کتاب شعر و غزلیات شمس تبریزی بود، یادم است که هر روز مقدار زیادی از من درس تحویل می‌گرفت و به هر کس که به دیدنش می‌آمد، برای نمایش نمر بخشی مکتب خود، مرا صدا می‌زد که بیایم و برایش از کتاب بخوانم و سپس تعریف می‌کرد که ببینید چقدر خوب می‌خواند. او مرا خیلی تشویق می‌کرد، اما من از مضمون آن اشعار هیچ چیز دستگیر نمی‌شد و تنها روخوانی می‌کردم، از این طریق من بمقدار زیاد با وزن و قافیه اشعار آشنا شدم و آنچه که در آن میان محفوظ ذهن من می‌شد، یاد گرفتن مقدار زیادی کلمات بود که آنرا مرهون آن یکی دو سال هستم که نزد امیرزا بودم. ذوق فهم شعر و وزن و قافیه و تصنیف‌سازی از آن زمان در من پیدا شد. نمی‌دانم چه انگیزه‌ای موجب شد که از پدرم بخواهم، مرا در مدرسه بگذارد، شاید وقتی از جلوی مدرسه ابتدایی غازیان رد می‌شدم (که تنها یک مدرسه سه کلاسه بود) شوق ابتکار در من جان می‌گرفت. چرا تا آن زمان پدرم مرا به مدرسه نگذاشته بود، از علتش هیچ اطلاعی ندارم.

بعد از آن به کلاس دوم رفتم، چون امیرزا فقط قرائت قرآن و خواندن کتاب شمس تبریزی را یادم داده بود، از ریاضیات هیچ چیز نمی‌دانستم. وقتی بمدرسه رفتم، مدیر مدرسه از من امتحانی بعمل آورد که در کدام کلاس بگذارد، از خواندن و دیکته نوشتن من خیلی اظهار رضایت کرد، ولی وقتی اعدادی داد و از من خواست جمع و تفریق و ضرب بکنم، هیچ چیز نمی‌دانستم، با اینکه بدلیل سواد فارسی که داشتم خیلی دلش می‌خواست مرا در کلاس سوم بگذارد، به همین دلیل دستش لرزید و مرا به کلاس دوم گذاشت. من از کلاس دوم شروع کردم، خواندنم که خوب بود، خودم را در ریاضیات باید به دیگران می‌رساندم. در کلاس پنجم متوسطه بود که من کشف کردم، صدایی دارم که می‌توانم از آن استفاده بکنم و نه فقط صدا داشتم بلکه حتی گوش تشخیص دقیق نت‌ها را داشتم.

نخستین تصنیفی که خواندید چه بود؟

باید بگویم اولین تصنیفی که خواندم، تصنیفی بود که روح انگیز آن را اجراء کرده بودم، من آنرا یاد گرفتم یک روز که معلم غایب بود، من آن را پیش خود اجراء کردم، صدایم یکی از هم کلاسی‌هایم را که ویلون بلد بود، خیلی تحت تأثیر قرار داد و برای اینکه کلاس صدای مرا بشنود محصلان را دعوت به سکوت کرد. در خانه کار کلاس به شدت تحت تأثیر بود، به طوری که مرا گرفتند و بلند کردند و چند بار به هوا پرت کردند و هورا کشیدند و این در حقیقت مقدمه‌ای بود که من بدانم چیزی دارم

که می‌توانم آنرا مورد استفاده دیگران قرار بدهم. خوشبختانه هیچ وقت در صد آن نبودم که از صدایم به نفع خود استفاده کنم، به این فکر بودم که برای دیگران مفید باشم. من روی آن تصنیف شعر دیگری گذاشتم که جنبه احساسی داشت و برای دختری بوده که با مهاجرین شوروی به ایران آمده بود.

در اینجا بود که من احساس کردم، طبع تصنیف‌سازی هم دارم. در این زمان رادیو ایران تازه شروع به فعالیت کرده بود، عده‌ای هم تصنیف‌سازی می‌کردند، در میان آنها کسانی بودند که کلمات را درست در جایشان قرار نمی‌دادند، البته نمی‌خواهم ادعا بکنم که من توانستم تصنیفی بسازم که از مضمون بالای برخوردار بوده باشد، ولی از نقطه نظر موسیقی کلمات کاملاً در جایشان قرار می‌گرفتند. در همین زمان بود که من دیپلم گرفتم و به دانشکده کشاورزی رفتم. دانشکده کشاورزی شبانه روزی بود، ما آنجا فعالیت هنری داشتیم، تأثیر بود و موسیقی. من یک آهنگ گیلکی بنام «حاج خانسی» می‌دانستم که اولین آهنگ محلی گیلکی بود که من اجراء کردم. در آنجا من احساس کردم که غیر گیلک‌ها خیلی تحت تأثیر این آهنگ هستند و از آن خیلی خوششان می‌آید. این دانشجویان آمدند و از من خواستند که من هم مثل خواننده کردی رادیو که یک دانشجوی حقوق بنام یحیی معتمد وزیری بود و در رادیو ترانه‌های محلی کردی را می‌خواند، آهنگ‌های محلی گیلانی را، در رادیو معرفی بکنم.

من بدنبال آهنگ محلی رفتم و چند آهنگ محلی پیدا کردم و اجراء کردم که مورد توجه دانشجویان واقع گردید. در حقیقت باید بگویم توجیهی که دانشجویان نشان می‌دادند، باعث گردید که من آهنگ‌های محلی گیلان را اجراء بکنم و چیزی را که باید بگویم و یک واقعیت است، اینکه ما در آنجا دانشجوی گیلانی هم داشتیم نمی‌دانم چرا آن‌ها که بیشتر ابراز احساسات می‌کردند، غیر گیلک‌ها بودند!! متأسفانه گیلک‌ها آیه ارزش موسیقی خود پی نبرده بودند، اینها وقتی دیدند که غیر گیلک‌ها برای آهنگ‌های ما سر و دست می‌شکنند، تازه فهمیدند که ما هم هنری داریم که مورد توجه دیگران قرار می‌گیرد، گیلک‌ها از آن وقت به من کمک کردند که دسترسی به آهنگ‌های دیگری پیدا بکنم.

ظاهراً در شرایط سختی به آوازخوانی پرداختید؟

من خواندن را زمانی شروع کردم که ۱۰ یا ۱۵ سال پیش از آن وقتی یک هنرمند می‌خواست ساز خود را حمل کند، مثل اینکه دارد مال زردی را می‌برد، آن را زیر عباش، زیر لباده‌اش پنهان می‌کرد و می‌برد، در آن شرایط بود که من تصمیم گرفتم، کاری بکنم که به موسیقی ارج بگذارند. برای خودم یک منظمی داشتم، آنوقت که من شروع کرده بودم، موسیقی و موسیقی‌دان بالانخص در رشته آواز ارزش زیادی برای مردم نداشتند، کلمه مطرب آن موقع بارها و بارها به گوش من خورد و اثر منفی بر من گذاشت، ولی من عزم جزم کرده بودم در این عرصه طوری عمل کنم که هیچ وقت ارزش این هنر را پایین نیاورم و می‌دانستم که رفع نیاز مالی از این طریق، هم ارزش من و هم ارزش موسیقی را پایین می‌آورد، این بود که سعی می‌کردم از این طریق ارتزاق نکنم، البته زمانی پیش آمده بود که نیاز مالی شدیدی داشتم، چون هم من و هم همسر که شاغل بود، بیکار شده بودیم، این بود که من چهار - پنج کنسرت به نفع خودم دادم، ولی از اینکه بروم در مجلس خصوصی بخوانم، اجتناب می‌کردم حتی از خواندن در محافل بسیار رسمی از جمله دربار که پیش آمده بود هم پرهیز کردم.

من معتقد بودم که بزرگان می‌خوانند، هنگام خواندنم برای خودشان بگویند و بخندند و من هم کشک خودم را بسایم، من حتی یادم می‌آید، در یک جلسه‌ای که داشتم می‌خواندم، رزم آرا و عبدالصمد کامبخش هم بودند، در آنجا این دو تا با هم حرف می‌زدند، من خواندن را متوقف کردم، به هر دو برخورد، برای من مهم نبود، آنچه که برایم اهمیت داشت، احترام به موسیقی و موسیقی‌دان بود. بعد کامبخش سرزنش کرد، اما من

راه آینده‌ام را تشویق

مردم کف زدن‌های مردم، هورا کشیدن‌های مردم به من نشان می‌داد.

موسیقی ما حاصل قرن‌ها رنجی است که مردم ما داشتند و حاصل اندوه ناشی از کشتارها و حمله‌های متعددی است که به این کشور صورت گرفت.

شیرینا

مجموعه آراءهای دلنشین

گیلان و مازندران

که تاکنون توسط

عاشورپور

خوانده شد

بها ۱۰ ریال



■ **من موسیقی که مورد تأیید حکومت باشد یا موسیقی که مورد بغض حکومت باشد، نمی‌شناسم فقط گویش و شعر ترانه است که می‌تواند ایجاد موافقت یا مخالفت و حساسیت کند.**

■ **آن وقت که من شروع کرده بودم، موسیقی و موسیقی دان بالاخص در رشته آواز ارزش زیادی برای مردم نداشتند، کلمه مطرب آن موقع بارها و بارها به گوش من خورد و اثر منفی بر من گذاشت.**

اهمیتی ندادم، چون باعتلاء و احترام موسیقی فکر می‌کردم. جنگ جهانی که تمام شد، رئیس جمهور چکسلواکی دکتر بنش از مهاجرت لندن به وطنش برمی‌گشت، برنامه‌ای در دربار گذاشته بودند، از انجمن موسیقی ملی خواسته شد که انجمن آنجا برود و برای این مهمان عالیقدر برنامه اجراء بکند، من که جزء خوانندگان انجمن بودم، نرفتم. به عده‌ای از اعضاء انجمن برخورد، برایم اهمیتی نداشت که این نوع افراد برنهند، زیرا من عزم جزم کرده بودم موسیقی را تا آنجا که در توان دارم اعتلاء ببخشم نه اینکه افراد را از خود راضی بکنم.

■ **چطور کار خوانندگی و سفلی را با یکدیگر هم آهنگ می‌کردید، آیا تعارضی بین این دو پیش نمی‌آمد؟**
 ● **خاطره‌ای در این مورد دارم برایتان می‌گویم و آن مربوط است به استخدام من در وزارت کشاورزی. دکتر کشاورز توصیه مرا به معاون وزارت کشاورزی کرده بود، آن شخص عنوان دکتر در رشته کشاورزی داشت، نزدش رفتم و گفتم از سوی فلانی آمدم و خودم را به نام معرفی کردم. گفت: شما با آن عاشورپور که در رادیو می‌خوانند، نسبتی دارید؟ در اینجا می‌خواهم شرایط را به شما بگویم که در چه شرایطی شروع کردم و پایم‌ری نشان دادم، به خودم گفتم، این دکتر است، تحصیل کرده فرنگ است، خوشحال می‌شود! اگر بگویم من همان عاشورپور هستم که می‌خواند. وقتی گفتم من همانم؛ با اوقات تلخی گفت: این کارها چه آقا شما می‌کنید، بروید در رشته تخصصی خودتان کار بکنید و یک چیزی بشوید. البته من خیلی دماغ شدم ولی او نتوانست راه آینده‌ام را به من نشان بدهد، راه آینده‌ام را تشویق مردم، کف‌زدن‌های مردم، هورا کشیدن‌های مردم به من نشان می‌داد.**

■ **بطور رسمی از چه زمانی به کار خوانندگی پرداختید و بطور مشخص چه کسانی در این راه مشوق و راهنمای شما بودند؟**

● **نمی‌دانم منظور از کار رسمی و غیررسمی چیست، اگر منظور از کار رسمی خوانندگی در رادیو باشد، از سال ۲۲ شروع کردم، در سال ۲۲ به معرفی جمشید کشاورز (برادر دکتر کشاورز) که موزیسین بود به استاد صبا معرفی کردم.**

جمشید کشاورز مرا در مجامع سیاسی که برنامه اجراء می‌کردم دیده بود و به ارزش صدای من که در اصطلاح به آن موزیکالیت می‌گویند (یعنی تطابق صدای خواننده با موسیقی) پی برده بود و بهتر دید که من اینرا به گوش همه برسانم. نامه‌ای برای صبا نوشتم و مرا به او معرفی کرد. برای اولین بار صبا را از نزدیک و در خانه‌اش دیدم، صبا از من امتحاناتی کرد و به نام جواب داد، اما جواب مستقیماً به شخص جمشید کشاورز نبود، بلکه نامه و یادداشت به رادیو بود که نوشت صدای ایشان برای اجراء برنامه در رادیو مناسب است. البته یک چیز بجا و به حق هم گفتم که به نفع من نبود ولی امروز اینرا می‌گویم؛ زیرا معتقدم حقیقت را باید گفت. او همچنین نوشته بود: «من از او خواستم آهنگ امیری مازندرانی را بخواند، او نتوانست خوب اجراء کند.»

صبا راست می‌گفت، برای اینکه من با آهنگ امیری که مازندرانی بود، آشنایی نداشتم و بعد یک عیبی هم در کار من وجود داشت که من اینرا در جاهای دیگری هم گفتم من خیلی دیر فهمیدم که صدا دارم، در نتیجه نرفتم بدنبال آموختن چیزی که به آن غلت یا تحریر می‌گفتند که چیز لازمی در موسیقی ایرانی است. حالا اگر در موسیقی محلی کم مورد پیدا می‌کند و کاربردش کمتر از آواز دستگاهها احساس می‌شود، ولی لازم است که خواننده نواهای ایرانی به غلت مسلط باشد که من در این مورد کار نکرده بودم یا کم می‌دانستم. در هر حال خوب یک عده‌ای، عده زیادی آواز را پسندیدند که مشوق من به ادامه کار بودند.

شناخت از آوازهای محلی ایران در آن زمان محدود بود پس بالاچار در کلاس آوازی شرکت کردم و تعلم گرفتم که یک خواننده اپرای اتریشی بنام خانم لی‌لی بارا از اپرای وین در

ایران دایر کرده بود. یک خواننده ایرانی بنام حسینی تشویق کرد در آن کلاس موسیقی شرکت کنم. حسینی خودش موزیسین بود و در هنرستان موسیقی ایران موقعیتی داشت، من در آنجا سه سال تعلیم دیدم و با نمونه صداهای گوناگون آشنا شدم، مثل باس (که بم‌ترین صداست و بل روسون خواننده سیاهپوست امریکایی اجراء می‌کرد)، باریتون که صدای آقای حسینی از آن دسته بود، آلتو (مثل صدای دلکش) و... «تور» که صدای من از آن نوع بود. قطعات غیرمحملی و قطعاتی از اپرای کوراوگلی و غیره را که اجراء کردم توانایی این‌ها را آنجا آموختم. آهنگهای اپرایی که خواندم بدلیل تعلیمی است که در آنجا گرفتم و همانطور که گفتم دلش این بود که نمی‌خواستم محدود باشم، آهنگ‌های محلی که لایتنی نیستند، محدودیت دارند و من هم باید ادامه بدهم.

■ **پس شما هم بومی کار کردید، هم ملی و هم فرنگی؟**
 ● **بله، بله.**

■ **آیا تاکنون آهنگهای انقلابی نیز اجراء کرده‌اید؟**

● **جایی که آهنگ طلب می‌کند، رزمی و حماسی اجراء شود، طبیعی است که باید از کلام انقلابی استفاده کرد مثل «ترانه عصیان بخاطر همه و تو» که اجراء کردم و آن‌جا که آهنگ عاشقانه است طبیعی است که نمی‌تواند کلام رزمی در آن گذاشت.**

■ **برای تمام رشته‌های هنری بخش رسمی و غیررسمی وجود دارد، آیا در موسیقی هم این تقسیم‌بندی را می‌توان دید؟**

● **من موسیقی که مورد تأیید حکومت باشد یا موسیقی که مورد بغض حکومت باشد، نمی‌شناسم فقط گویش و شعر ترانه است که می‌تواند ایجاد موافقت یا مخالفت و حساسیت بکند.**

■ **تأثیر زبان را بطور اعم بر موسیقی، و زبان گیلکی را بر موسیقی بومی گیلان تا چه حد مؤثر می‌دانید؟**

● **من فکر می‌کنم برای هر کسی که به موسیقی علاقه دارد، کاملاً ملموس است که موسیقی با کلام خیلی دلچسب‌تر است تا موسیقی‌سازی. زیرا ترانه از دو جهت آدم را تحت تأثیر قرار می‌دهد، هم از جهت موسیقی، هم از جهت کلام. البته کلامی که خوب بیان شده باشد نه این اشعار مبتذلی که گاهی می‌گذارند و موسیقی را هم به ابتذال می‌کشاند، کلمه و کاربرد بجا و مناسب آن و نیز مضمون بجا و مناسب، در پذیرش و لذت بردن شنونده تأثیر فراوان دارد و این یک قاعده کلی است به عقیده من موسیقی بومی و فولکلوریک ما هم از این قاعده کلی مستثنی نیست.**

دریای طوفانی

دریا طوفان داره وای

بادوباران داره وای

گیله‌مردای خوانه؛ می‌نارنن یار لیلی

آبا با دس، زنه بیس

نیه بیدار هیکنس

خورا کوشتان دره، پایه تی کنار لیلی

تی خانه آباد لیلی، ولایه آباد لیلی

فارسه تی گوش ایشب

می دادوبیداد لیلی، می دادوبیداد لیلی

دریا طوفان داره یار

بادوباران داره یار

واستی ایشب بایم، دریا کناران لیلی

باز پریشانه می دیل

لیلی نالانه می دیل

دوتا بال کم دارم، بایم تی سامان لیلی

می جان جانان لیلی، جه بادوباران لیلی

مشکل بتانم بایم

دریا کناران لیلی، دریا کناران لیلی

یاد او مینابی شبان

کی شومی دریا لبان

تی مو ماچی دهه، می شانه رو باد لیلی

سورخه دسمالا داری، ایسه می یادگاری

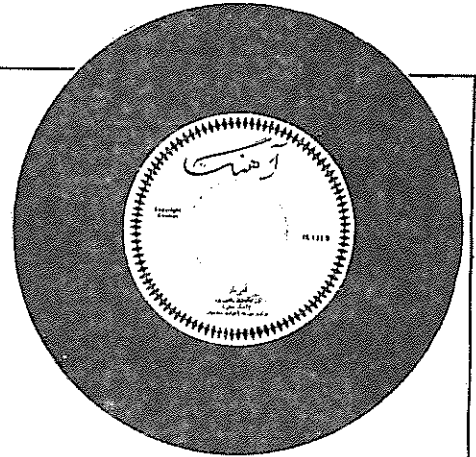
مره وعده دایی، آیه تره یاد لیلی

من تی خاطر خوام لیلی، تنهای تنهای لیلی

مشکله ایشب دریا

بیگیره آرام لیلی، بیگیره آرام لیلی





اوهوی مار

[دختر:]

من بچار کاری نوکون ماری، نوکون ماری
اوهوی مار، اوهوی مار
من خانه کاری نوکون ماری نوکون ماری
اوهوی مار، اوهوی مار

[مادر:]

عزیز بوکونای می کارا، دوختر بوکونای می کارا
تره گوشوار فانگیرم ایسهاله بهارا
بو بو پوست عزیز تی مارا، بوکون تی ماره که کارا
تره دسمال فانگیرم ایسهاله بهارا

[دختر:]

هرچی بوگوشی نوکودی ماری، نوکودی ماری
اوهوی مار، اوهوی مار
می دیلا تو خون دوکودی ماری، دوکودی ماری
اوهوی مار، اوهوی مار

[مادر:]

بیدین ایچه تی برار، چیتو کومکه می کارا
اوتره چی فانگیتمه پارساله بهارا
ایذر بوکونای مدارا، قادم می دارو ندارا
تره مخمل فانگیرم ایسهاله بهارا

[دختر:]

گوشوار مخملا بته بهدیمه، بند بهدیمه
اوهوی مار، اوهوی مار
هر چی بیهنی فانگیرمه، فانگیرمه
اوهوی مار، اوهوی مار

[مادر:]

درده ندای تی مارا، بوکون تی ماره که کارا
تره نامزودا دم ایسهاله بهارا
عزیز بوکونای می کارا، دوختر بوکونای می کارا
تره "گولملی" دم ایسهاله بهارا

[دختر:]

من بچار کاری آیمه ماری، آیمه ماری
اوهوی مار، اوهوی مار
باغ و بولاغ پایمه ماری، پایمه ماری
اوهوی مار، اوهوی مار
کومک بم ماری تی کارا، بدن تی قول و قرارا
مرا و نامزودا بدی ایسهاله بهارا
خدا بداره می مارا، می پڑا، می برارا
مرا نامزودا دهه ایسهاله بهارا

وضعیت موسیقی بومی گیلان قبل از آوازخوانی شما چگونه بود، چه کارهایی قبلاً انجام گرفته بود؟ قبل از اینکه شما موسیقی بومی ما را کشف بکنید، آیا کسان دیگری در منطقه کار کرده بودند یا خیر؟

● من «زرد ملیحه و گوسفند دوخان» را که صبا جمع آوری کرده بود، قبل از اینکه با صبا آشنا شوم، شنیده بودم. من از تصنیف محلی تنها یک تصنیف را که سنجرانی نامی بصورت صفحه معرفی کرده بود و گیلکی بود شنیدم. همین.

منظورتان یک دوره قبل از شما است!

● بله، بله صفحه وجود داشت، من کوچک بودم، کنار قهوه خانه می ایستادم و اینرا می شنیدم، چون بچه ای بیش نبودم، قهوه خانه نشینی نمی توانستم بکنم. می رفتم بغل در می ایستادم و آنرا گوش میدادم. «بیشیم کوهانه جُردور ز آدم کیلکاه» این تنها آوازی بود که من شنیده بودم و آن «حاج خانمی» که من برایتان اسم بردم، آن را از یک انبری که آن موقع سروان بود، شنیدم. من کلاس ششم متوسطه بودم، برای مسابقه فوتبال به رشت آمده بودم، جزء تیم فوتبال انزلی بودم، و در راه آمدن به رشت برای اجرای مسابقه و بازگشت به انزلی در اتوبوس های لکته ای که تویش پر از گردوخاک بود، برای دوستانم می خواندم.

در یکی از این روزها که رفته بودیم به یک چلوکبابی ناهار بخوریم، من متوجه شدم که یک سروان که مست و کاملاً سرخوش بود، دارد آهسته برای بغل دستی خودش آهنگ «حاج خانمی» را زمزمه می کند. من از این ترانه خیلی خوشم آمده بود، آن موقع اصلاً برابم مطرح نبود که یک روزی ممکن است آن را در جایی اجرا بکنم، ولی وقتی دانشجو بودم، در دانشکده کشاورزی، اولین بار آن را آنجا خواندم. این تنها ترانه ای بود که من تا آنوقت شنیده بودم. آهنگی که ضبط شده و به نت آورده شده و به اصطلاح مدیون باشد نبود، تنها آهنگی که ضبط شده بود، همان آهنگ سنجرانی بود. ضمناً این موضوع را هم باید اینجا بگویم، بعد از آن تاریخ من این راه را ادامه دادم نه این که شروع کرده باشم، مدعش هم نبودم، من ادامه دهنده آن بعد از سنجرانی بودم که سکوتی طولانی در پی آن اجراء حاکم شده بود.

● تا آن جا که اطلاع داریم بیشتر کنسرت های شما بعد از فعالیت رسمی برای مسائل خبریه بوده است؟

● بله! بعضی جاها حتی رشت کنسرت متعدد به نفع شیرخورشید سرخ داده شد که استقبال عجیبی مردم می کردند، همه اینها مرا تا حدود زیادی در این عرصه و گستره تثبیت کرد.

● شما در یکی از مصاحبه های قبلی خود، در روزنامه گیلکی زبان دامون که ۱۳ سال پیش چاپ می شد و اتفاقاً یک مصاحبه گیلکی بود، باز به آقای سنجرانی اشاره داشتید، آیا بعد از این همه سال، این انگیزه در شما بوجود نیامد، که در باره او و کار او تحقیقاتی بکنید؟!

● نه خیر

● سنجرانی پیش از شما کار کرده و شاید تا حدودی بشود تأثیر او در کار شما دیده، دستکم این انگیزه را بشما داد که کار خود را شروع یا پی گیری کنید؟ این طور نیست؟

● این انگیزه را کسانی که مرا روی سن دانشکده کشاورزی هنگام خواندن ترانه های گیلکی و غیر آن تشویق کردند، بوجود آوردند، من حتی چیزهای دیگر را، فارسی، مازندرانی، ترکی و فرنگی... می خواندم، گیلکی را به این دلیل خواندم که زبان مادری من بود، زبان گیلان من بود که دوست داشتم و دوستم دارم.

● شما اشاره داشتید که تا امروز اجراهایی به گیلکی، فارسی، مازندرانی، ترکی و فرنگی داشتید، می توانید در این مورد بیشتر توضیح دهید؟

● بله، من اجراهایی به زبان بیگانه دارم، ولی نوار ندارم، آهنگ هایی که در کلاس آواز به ما یاد می دادند به زبان ایتالیایی بود، حتی روسی و فرانسه هم داشتیم، هیچکدام ضبط نشدند.

مازندرانی چی؟

● مازندرانی باید بگویم، آنهم باز استفاده از آهنگ مازندرانی بود مثل: «زهر جان» و «رَبابه». اینها از آهنگ های محلی مازندرانی هستند که من اول سعی کردم مازندرانی بخوانم، اما دیدم کلماتش را با لهجه ادا می کنم، فکر کردم همانطور که مثلاً مینو جوان گیلکی را با لهجه می خواند، بکن گیلانی خوشش نمی آید، قطعاً از لهجه مازندرانی منبم، مازندرانی ها خوششان نمی آید، این بود که آهنگ های مازندرانی را با گویش گیلکی اجراء می کردم.

● جایی اشاره داشتید که قصد شما این بوده در زمینه موسیقی تمام اقوام ایرانی کار بکنید؟ یا مشکل لهجه چه می خواستید بکنید، فکر می کنید که موفق می شدید؟

● اگر موفق نمی شدم خواندنم این حسن را داشت که برای خواننده های محلی بابی را می گشودم. اما در اجرای آهنگ های ترکی موفق بودم، زیرا بدلیل حشر و نشر زیاد با آذربایجانیها در انزلی آنرا آموخته بودم، زمانی یکی از ترانه های آذربایجانی را که از آهنگ های ابرای کوراوغلی بود، آنطور اجراء کردم که روی من شرط بندی شد قضیه این بود که یک گیلک به یک ترک گفت: می بینی این که دارد می خواند، همشهری ماست که برای شما به این خوبی می خواند. او گفت: نه این که اینطور میخواند حتماً ترک است. شرط یک چلوکباب بستند و آمدند از من پرسیدند، آذربایجانی باخست!

● آیا کاست های شما شناسنامه دارند؟

● خیر، چون بطور خیلی مشخص تهیه نمی شدند. یک چیزی یادم آمد که باید بشما بگویم و آن تهیه گویش ترانه هاست، غالباً آدمهایی که موزیسین نبودند می آمدند آهنگ را بدون شعر به من می گفتند که مثلاً آهنگی است بدین شکل: «درام بام بام بیام...» بعد من می رفتم یا از دبیته های موجود استفاده می کردم، یا اینکه خودم شعرش را می ساختم. یک بار یک نفر آمد و به من گفت: آهنگی است بنام «اوهوی ماره که دختری برای مادرش ناز می کند، که من کار نمی کنم، او وعده می دهد که برای تو دستمال و گوشوار و مخمل می خرم، او باز می گوید کار نمی کنم، بعد به او وعده نامزدی با پسر مورد علاقه اش را می دهد که دختر قبول می کند. آهنگ را بدون گویش به من دادند، تمام شعر از آن من است: «من بچارکاری نوکون ماره، نوکون ماره، نوکون ماره، اوهوی مار، اوهوی مار» که آهنگی اصیل است اما شعرش را من سرودم یا فرض بفرمایید: آهنگ «کلالی جان» بطور کلی شعر آن از آن من است. «کلالی جانم کلالی»، کلمه «کلالی» را برای چه گذاشتم؟ برای اینکه کلمه ای است تالشی: به مفهوم ای دختر، این کلمه را گذاشتم تا بگویم ریشه ترانه از آنجاست: کلا دختر است، کیلالی یعنی ای دختر. چون اشعار تالشی مفهوم شونده نبود و قطعاً من با لهجه می خواندم، لذا شعرش را خودم به گیلکی سرودم و خواندم.

موسیقی ما طبیعتش

حزن انگیز است اما معنا و محتوا دارد.

انجمن موسیقی ملی در

شروع کار فقط سه خواننده داشت: عبدالعلی وزیری، یحیی معتمد وزیری و من. بعد از یکی دو سال بنان جای عبدالعلی وزیری را گرفت.



تصنیف آهنگ‌هایی که ساخته می‌شد، چندتایی مال شما بود و چندتایی هم مال آقای سرتیپ پور بود، آیا عزیزان دیگری هم بودند که برای آهنگ‌هایشان شعر گفته باشند؟

● محمود پاینده و شهیدی لنگرودی برایم شعر سرودند شنیدم شهیدی متأسفانه فوت شده‌اند، نمی‌توانم همه آنها را بیاد بیاورم، واقعاً نمی‌توانم، چون زمان زیادی از آن گذشته است، حتی بعضی از آهنگ‌ها را که خودم ساختم بیاد نمی‌آید و گاهی تردید می‌کنم که آیا این مال من است یا مال دیگران. برخی از کلمات یک مقدار زیادی مرا راهنمایی می‌کنند که بطور حتم بگویم کدامیک مال من است.

● موفقیت شما را در عرصه موسیقی بومی ناشی از چه می‌دانید، اوج کارهایتان را در چه دوره‌ای به حساب می‌آورید؟

● موفقیت من باید بگویم یک مقدار مربوط به صدایم بود، صدایم نوعی بود که عده‌ای می‌پسندیدند، که اگر حمل بر خودنمایی نگرانماید و تنها یک تشبیه فرض کنید عین اینکه هر چندی یک گلی را زیبا می‌بیند که چشم دیگر نمی‌بیند، همانگونه که چندی یکی را زیبا می‌بیند که دیگری نمی‌بیند، بالاخره نوع صدای من موجب شد تا یک عده‌ای آنرا پسندند، قطعاً بودند کسانی که صدایم را نپسندند علت دیگر اینکه من کار نویی را عرضه کردم و این کار نو یا وجود رادیو ایران که بنازگی راه افتاده بود، وسیعاً مورد استفاده مردم قرار گرفت. آرزو این نوع آهنگ و نیز صفحات فرنگی که بایشان تازه به ایران باز شده بود و رادیو ایران در پخش و اشاعه آنها رل عده‌ای داشت، مورد پسند مردم بود.

نسبت به موسیقی کلاسیک ایران (موسیقی سنتی ایران) مردم بالاخص تحصیل کرده‌ها ابراداتی داشتند که منم باید با کمال تأسف بگویم تحت تأثیر این تلقینات بودم، که مثلاً موسیقی ایرانی به درد این می‌خورد که آدم را به یاد غم و غصه‌ها و قرض‌هایش بیندازد، که البته آرزو نادانسته اینرا تکرار می‌کردم، ولی امروز این اعتقاد من نیست، موسیقی ما حاصل قرن‌ها رنجی است که مردم ما داشتند و حاصل اندوه ناشی از کشتارها و حمله‌های متعددی است که به این کشور صورت گرفت.

وقتی که مردم غم‌زده هستند، وقتی که چنگیزها و تیمورها و امثالهم به این مملکت هجوم می‌آوردند و کشتار می‌کردند، ما چه انتظار داریم؟! انتظار داریم که موسیقی این مردم شاد باشد؟ قطعاً نمی‌تواند شاد باشد. باید طبیعت این مردم را شناخت، شرایط زمان باعث شده که موسیقی ما شاد نباشد، نمی‌تواند هم شاد باشد، روحیه حاکم اقتضا می‌نموده که این موسیقی را بسازند و بشنوند. الان من به این امر معتمد و عقیده‌ام خلاف آن چیزی است که در جوانی فکر می‌کردم. به همین دلیل است که موسیقی ما طبیعتش حزن‌انگیز است، اما معنا و محتوا دارد.

■ در باره اجراهایی که در سال‌های اخیر انجام گرفته، مثلاً آقای شجریان و دیگران نظرتان چیست؟

● همانطور که عرض کردم، نظرم در باره موسیقی ایرانی در شروع کارم مثل بعضی از خالی‌الذهن‌ها بود که می‌گفتند آدم را بیاد غم و غصه و قرض‌هایش می‌اندازد، ولی الان خیر، معتمد که مضمون دارد و آن را دوست دارم. صدای شجریان را خیلی دوست دارم، اوایل قبل از اینکه شجریان بیاید صدای گلپایگانی را خیلی دوست داشتم.

■ شما به حزن‌انگیز بودن موسیقی ایرانی اشاره کردید، برای جشن‌ها و شادیهایی مردم چه نوع موسیقی را پیشنهاد می‌کنید؟

● از همین موسیقی ایرانی رنگ‌هایی هست، آهنگ‌هایی هست که در مواقع شادی می‌نوازند، از دل همین موسیقی سوگوار ما اینها بیرون کشیده می‌شود، ما اینها را داریم، در هر دستگاهی که می‌زنند، چهار مضراب‌ها، رنگ‌ها، این‌ها هست، اینها شادی بخشند، در حالیکه مال همان دستگاه هستند.

■ شما شاهرها چهار دهه پیش در فستیوال جهانی جوانان هم شرکت کرده بودید؟

● بله سال ۳۲ بود.

■ ممکن است بفرمایید این فستیوال چه بوده، چگونه اجراء شد، و چه اهداف هنری و غیرهنری را دنبال می‌نمود؟

● فستیوال یک جنبه انترناسیونالیستی داشته، برای همبستگی جوانان سراسر عالم بود، البته دست راستی‌ها هم شرکت می‌کردند با همینی که از ایران رفتم، ۱۱۹ نفر بودیم، ۲۰ نفر از این نفرات از مجله تهران مصور و تأثیر تهران و اینور و آنور آمده بودند که گرایش ضد چپی داشتند.

■ آیا پیش از شما گروه‌های هنری دیگری هم در این نوع فستیوال‌ها شرکت کرده بودند؟

● بله، اما برای اجراء هنری رفته باشید، خیر.

■ بعد از آن سال‌ها دیگر پیش نیامد در این‌گونه فستیوال‌ها شرکت بکنید؟

● نه خیر، چون دیگر جوان نبودم، آن موقع هم جوان نبودم، سال ۳۲ که من رفتم، ۳۶ سال داشتم.

■ ظاهراً پس از برگشت دستگیر و به خارک هم تبعید باید شده باشید؟

● همینطور است، پس از برگشت به ایران در سال ۳۲ دستگیر و به خارک تبعید شدم، در آنجا هم آواز می‌خواندم برای تبعیدی‌ها. آهنگ می‌ساختم، شعر هم می‌گفتم، همینجوری تک‌خوان بودم، یعنی موزیک همراهی نمی‌کرد.

■ یک سسئوال خودمسانی، آقای عاشورپور چرا می‌خوانید؟ برای شادی دیگران، برای یک هدف و عقیده یا برای دل خودتان؟

● فکر می‌کنم، مخلوطی از همه اینها باشد، اما آنی که غلبه دارد، بخاطر مردم است، اگر بگویم دل من در اینکار دخالت نداشته، نیست. من تحت تأثیر خواندنم قرار می‌گرفتم، هر کسی تحت تأثیر خواندن و یا اجراء هنرش قرار بگیرد، بهتر می‌تواند حق مطلب را ادا کند، درست است که برای دل خودم می‌خواندم، ولی در اصل برای مردم خوانندگی کردم، برای عقیده‌ای که داشتم یعنی چیزهایی در آن زمینه هم بود، بله آقا برای آن هم می‌خواندم.

■ از میان ترانه‌هایی که اجراء کردید کدامیک را بیشتر می‌پسندید؟

● از گیلکی‌ها: آی لیلی - سر کوه بلند من نی زلم نی. در بعضی از نوارهایی که از من پر شده است نام این ترانه را گذاشته‌اند: «نی‌زن»، «نی‌زن نیست» و «آی لیلی» است. از غیرگیلکی‌ها هم آوازی است که روی یکی از ترانه‌های اپرای کوراوغلی ساخته شده است که شعرش را خودم بنام «عصیان بخاطر همه و نو» گفته‌ام که سالیان سال محبوب شوندگانم بود و مضمون سیاسی و عشقی دارد و نواری ندارد.

والس نوروز

بهار ایسه، سوار ایسه

می نازنین خورشید اسب نوروز آئیو

خوشم خوشم که دیو زم

بنه سر پا جیر، دل ناز پیروز آئیو

بیا بزنجام من تی جام

واهل او پارساله سوز آئیو

سوز سرما بشو، غم ییکجا بشو

پا بکوبیم یاران

تر بیه فرخنده تازه سال، مر هم

تر بمانه خوشی اقبال، مر هم

تر پایه شادی در همه حال، مر هم

بهمه یاران بکس و کاران

خورم بیه روزگاران

هفت‌سین ور رو بآئینه خوشتر دارم من

شمع و جمع و جام زرینه خوشتر دارم من

عیدی از او مهر گنجینه خوشتر دارم من

نوگل کش شمه صاف و بیغش کم

صد سال به اسالان

تر بیه فرخنده تازه سال، مر هم

تر بمانه خوشی اقبال، مر هم

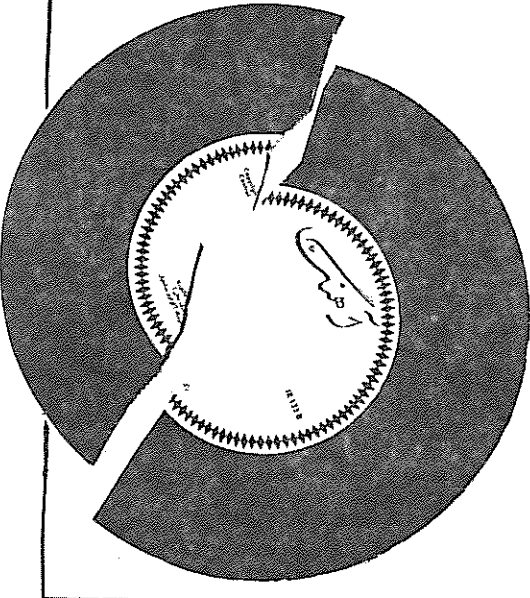
تر پایه شادی در همه حال، مر هم

بهمه یاران بکس و کاران

خورم بیه روزگاران.

شعر: جهانگیر سرتیپ پور

خواننده: عاشور پور



آقای عاشورپور با اساتید موسیقی ایران تا چه اندازه آشنایی و دوستی داشتید، شنیده‌ایم یا آقای صبا هم انس و الفتی داشته‌اید؟

من در موقعیت خاصی نزدیکی زیادی با اساتید موسیقی داشتم، با صبا و حسین تهرانی که همیشه این دو با هم بودند، با کلنل وزیری و خالقی و تمام موسیقی‌دان‌های بنام آن دوره از سال ۲۲ تا ۲۵. در آن سال‌ها انجمنی تأسیس شده بود بنام «انجمن موسیقی ملی». این انجمن نه رشت و انزلی هم دعوت شد و ما کنسرتی دادیم. با اینها خیلی نزدیک بودم، با بشان، عبدالعلی وزیری و با موسیقی‌دان‌های بنام دیگر مثل آقای منصوری و میرقیسی و آقایان دیگر که متأسفانه الان بیاد ندارم. شما به انجمن موسیقی ملی ایران اشاره نمودید، آیا جنباعالی عضو یا عضو مؤسس این انجمن بودید؟

بگویم عضو مؤسس بودم نه. آن‌ها چند نفری بودند مانند خود خالقی. ذکر می‌کنم حسین گل‌گلاب که شاعر بوده و شعر می‌گفته، روی آهنگ‌هایی که آقایان می‌ساختند. علی‌نقی وزیری بود که من به همه اینها نزدیک بودم، بخصوص به علی‌نقی وزیری که او نیز به من خیلی علاقمند بود. انجمن موسیقی ملی در شروع کارش فقط سه خواننده داشت، عبدالعلی وزیری که آهنگ‌هایی با تصانیف نو یا ترانه‌هایی جدید را عرضه می‌داشت، یحیی معتمد وزیری که عرض کردم قبل از من شروع کرده بود به معرفی آهنگ‌های کردی و من. ما سه نفر خواننده بودیم، بعد از یکی دو سال، بنام جای عبدالعلی وزیری را گرفت، بعدها یک خانمی به ما پیوست که خیلی برنامه‌آه‌آه اجرا نمی‌کرد و شیرینی هم در آن زمانه نداشت، ولی خانم موفری بود. انجمن سه نوع عضو داشته، عضو اصلی یا پیوسته، عضو وابسته، عضو افتخاری. کسانی را می‌شناسم که عضو افتخاری بودند و من در آن زمان نمی‌شناختم، اما بعدها که من گرفتاری پیدا کردم به من کمک کردند.

آیا گیلانی دیگری هم عضو انجمن موسیقی ملی بود؟

نه گیلانی که عضو باشد من بیاد ندارم، صریح‌تر بگویم خواننده گیلانی نداشتیم.

انجمن موسیقی ملی چه اهدافی داشته و سیاست‌های آن را چه کسانی تعیین می‌کردند؟

خود موزیسین‌های دلسوز و بنام مانند خالقی و آقای کلنل وزیری و شعرای ملی و خوب، اینها خودشان سیاست‌های انجمن را تعیین می‌کردند، هدفشان نیز اعتلای موسیقی ملی ما بود.

آیا به کارهای پژوهشی و تحقیقی هم دست زدند؟

بله. مثلاً آقای خالقی (که با کمال تأسف عرش کوتاه بود) کتابهایی در باره موسیقی ایرانی نوشته که الان اسمش دقیقاً یادم نیست. علی‌نقی وزیری هم، او هم همین جور.

کارها آیا جمعی بود یا بصورت تلاش‌های فردی بر نه شد؟

این انتظارات را باید به امکانات زمان خودش مربوط کنید، مگر ما چند تا موسیقی‌دان داشتیم؟ خیلی کم بودند، هنوز هم کمتر به فکر کار جمعی می‌افتاد!

اوایل گفتگو اشاره‌ای داشتید که در آن سالها تنگناهای مالی داشتید آیا از انجمن موسیقی ملی حقوقی دریافت می‌کردید؟

نه! انجمن منبع مالی نداشته که بتواند حقوق بدهد، فرض کنید، کنسرتی در ایام عید آدمیم در رشت و انزلی دادیم و یک جای دیگری هم بود که یادم نیست، درآمدی داشته که پس از کسر مخارج یک پول مختصر کم‌اهمیتی بما دادند ولی از رادیو پول می‌گرفتم که ناچیز بود.

چرا در سال ۱۳۲۵ از موسیقی کناره‌گیری کردید، ظاهراً در آن سالها مانعی بر سر راه شما وجود نداشت؟

من دو دوره فعالیت کردم سال ۲۲ تا ۲۵، که در سال ۱۳۲۵ بدلیل سیاسی قطع شد، نه اینکه دیگران قطع کرده باشند.

آنها که بیشتر ابراز احساسات

می‌کردند، غیر گیلک‌ها بودند! متأسفانه،

گیلک‌ها به ارزش موسیقی خود پی نبردند

بزدند، اینها می‌دیدند که غیر گیلک‌ها

برای آهنگ‌های ما سر و دست می‌شکنند،

تازه فهمیدند که ما هم هنری داریم که

مورد توجه دیگران قرار می‌گیرد.

خود من کناره‌گرفتم. موضوع این بود که بنام ترانه‌ای خواننده بود بر علیه آن جریان که معتقد بودم جریانی درست است (الان فهمیدم که خائنه بوده، افسوس می‌خورم ولی آن روز اعتقاد داشتم و آن جریان آذربایجان بود، امروز فهمیدم که یک گروکشی بوده تا از ایران امتیاز نفت بگیرند.) بنام علیه آن تصنیفی خواند که به من برخورد و من بطور کلی کنار کشیدم و دیگر با آنها کار نکردم.

دور دوم از سال ۳۶ تا ۳۸ بود که دیدم نه، دیگر آن بهلولان سالهای ۲۲ - ۲۵ نیستم. چرا که تنگناهای مالی داشتم و امکان آن نبود بپایم در جاهای مختلف گیلان بگردم و آهنگ‌های محلی جمع بکنم و اجرا نمایم. این بود که خود آهنگسازان رادیو، آهنگ می‌ساختند، من شعر روی آنها می‌گذاشتم، یا محمود پاینده و شهیدی لنگرودی و دیگران. «که تو کالی» و یکی دیگر از آن محمود پاینده است. سال ۳۸ تصمیم گرفتم، دیگر از دنیای موسیقی کنار بکشم، گفتم من کارم را کردم. دیگران هستند و جوان‌ها که باید این را دنبال بکنند. اخیراً یکی آمده آهنگ‌های مرا باز خوانی کرده، البته با اجازه من. من دلم می‌خواست و فکر می‌کردم کاری نو بکنم، بی‌تو دید خواندن هر کسی لطف خودش را دارد، ولی من دلم می‌خواست در این عرصه چیزهای نو به چیزهای گذشته اضافه کنند که چنین نشد.

اما آقای عاشورپور شما به یک معادن دست یافته بودید؟

ولی من که نتوانستم این معدن را به تمامی استخراج کنم، یادم هست که روان شاد نوشین پدر تاتر نوین ایران بمن گفت:

فلانی قدر این گنجی را که در حنجره‌ات داری بدان، بدلالتی آن گنج در دسترس قرار نگیرد.

گیلکی را به این دلیل خوانندم که زبان

مادری من بود، زبان گیلان من بود که

دوست داشتم و دوستش دارم.

وجود مجله گیله‌وا را که مجدداً در راه

حفظ این زبان قدام برمی‌دارد و کمر همت

به حفظ سنتهای گیلان زمین بسته است

و خودی عزیز و مغتنم می‌شمارم.

نظر شما درباره موسیقی گیلان در دو دهه اخیر چیست؟ چه کسانی را می‌شناسید که در این زمینه کار کرده باشند؟ موفقیت آنان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بگذارید در این مورد من ساکت باشم دیگران قضاوت بکنند تا حمل به حُب و بغض نشود، گرچه محافظه کارانه است ولی مواقعی محافظه کاری را می‌پسندم، گذشته از آن من سالها از گیلان دور بودم.

فکر می‌کنید تنگناها و موانع موسیقی گیلان کدامند؟

نقطه ضعف من همین است که مدت‌ها دور از ایران بوده‌ام و بدور از مسائل موسیقی گیلان. پس نمی‌توانم در این مورد قضاوت صریح بکنم.

آیا در اروپا که بودید، کنسرتی هم داشته‌اید؟

متعدداً برای خاطر هموطنان خودم. چون از سال ۳۸ تصمیم گرفته بودم کار جمعی نکنم و نکردم ولی آنجا دیدم، این فرهنگ و وطن من است و نیاز هموطن من، تا از این دلنگی ناشی از غربت در بیاید، بله اجراء کردم. بدلیل چندی باید بگویم که مورد محبت هموطنان هم بودم، ولی کماکان انگیزه مالی در آن نبود، گرچه نیاز وجود داشت.

مشخصاً در کجا و چه شهرهایی برنامه داشته‌اید؟

پاریس، هامبورگ، نیس، هاگن، دورتموند، کلن، و جاهای دیگر.

برای آینده چه برنامه‌ای دارید، آیا نوار یا کار تازه‌ای در دست تهیه دارید؟

آهنگ‌های تازه‌ای دارم. خیلی دلم می‌خواست اینها را اجراء بکنم، البته گیلکی ۲ یا ۳ تا بیشتر نیست، ۱۰ - ۱۵ تا آهنگ دیگر است که می‌خواستم این‌ها را اجراء بکنم که امیدوارم این کار متحقق بشود، چون اصول خواندن را آن خانم (لی‌لی بار) خوانده ابرای وین که در تهران کلاس موسیقی دایر کرده بود) به من طوری یاد داد که صدایم فرسایش پیدا نکند و این به من کمک کرده، خوشبختانه صدا باقی است و تناسبی با سن من ندارد.

لطفاً نظراتان را درباره گیله‌وا، عملکرد آن و اهدافی که دنبال می‌کنند، بفرمائید؟

من در این شرایط که بپر جای گیلان بخصوص رشت رو می‌کنم نردم و بویزه جوانان را در حال گفتگو به زبان فارسی می‌بینم که برابرم غم‌انگیز است. وجود مجله گیله‌وا را که مجدداً در راه حفظ این زبان قدم برمی‌دارد و کمر همت به حفظ سنتهای گیلان زمین بسته است وجودی عزیز و مغتنم می‌شمارم و برای گرداندگان و هیأت تحریریه آن آرزوی توفیق دارم، آرزو مندم همولایتیهای گرمای از سوخیهای هموطنان غیر گیلانی که قصد سوئی ندارند جان نپورند و مانند هموطنان آذری در حفظ زبان عزیز و مادری خود پامردی و ثبات داشته باشند با آرزوی موفقیت و شادکامی برای مجله عزیز گیله‌وا.

جناب عاشورپور مصاحبه شما در شماره ویژه نوروز به چاپ خواهد رسید چه پیامی برای خوانندگان گیله‌وا دارید؟

من عید را به تمام هموطنان و همولایتیهایم تبریک می‌گویم، شما از قول من تبریک عید بفرمائید.

چه مواردی از مراسم نوروز هنوز برای شما دارای جاذبه است؟

هفت‌سین نوروز و چهارشنبه سوری، من در خارج که بودم، ایرانی‌ها در آنجا هم آنرا اجراء می‌کردند، خیلی این آداب و رسوم را دوست دارم، اینها سنت‌های ملی ما هستند. خسته نباشید، جناب آقای عاشورپور شما را خسته کردیم.

خبر آقا من شما را خسته کردم (صدای قهقهه عاشورپور - بفرم یکم از حضار خنده‌ای تاریخی).

حق و سعی

سروش میلانی

حلوا حلوا جی دهن قورنالی شیرین نبونه
هر جُل و شندره ای تی قاطره زین نبونه
از منم منم گوتن گربازد مه ولگ نابه نه
هر چل و گل گوده ای، ظرف سفالین نبونه
تا تو حرکت نکونی، خدا، ت برکت ندنه
حق و سعی تا نکونی هیچی تی و بسین نبونه
تی دهان گب اگه مغز و مسجیکی ندانه
تُرشه قنفیده موسون لایق آبچین نبونه
تا کسی کُنده نبی، اجاق سرد دود نکونه
تا وریس تو نُخوره باب هلوچین نبونه
کپ گونه یه دسته جی، تی دسکله صدا نا نه؟
صدته اینجور کاله گب شماره پاچین نبونه
هر کس و ناکسه به تی کمره خما نکون
هر شوش و آجارکی آدمه پرچین نبونه
به خدا دخیل ببو، تی کوره تشکه وا بونه
این خط و نشون، که بی الهی آمین نبونه

مغز و مسجیک = محتوا

قنفید = آب نبات

آبچین = زوروق

هلوچین = تاب

دسکله = کف زدن

شوش و آجار = چوب خشک و نازک

تشکه = گره

قورنالی = قربانعلی

شندره = پاره پوره

گوتن = گفتن

گربازد مه = دسته بیل

ولگ = برگ

چل = چل

گل گوده = گل گوله شده

چقد تی خالی جایا فاندروم من
شب مهتابی، مایا فاندروم من
تو کی خاستی بیشی و زود وا گردی
چقد تی واستی رایا فاندروم من

مرضیه یوسفی

توسه دار،
چوکاچوک خوسایا قسمت بوکوده
بیا فاندروم کی چوتو،
خوسر و سینا زنه اتوره باد!

بیده وختی جوکول سر،
زنه جاکو خوپسه
خوپرامرا بزه خوسر تانه
جوکوله

ورف و وارش بوگودشت
خوشکه داران تنا،
تی تی بزه.
ولی می چومه میجیک،
هو تو تنگر مانه!
آخ جه آگدا بهار
آخ جه آگدا بهار

- ۱ - توره باد = باد شدید و تند
- ۲ - جاکو = وسیله ای برای کوبیدن خوشه برنج
- ۳ - جوکوله = نوعی حشره سبز رنگ که در موقع رسیدن برنج ظاهر می شود
- ۴ - تنگر = نگرگ

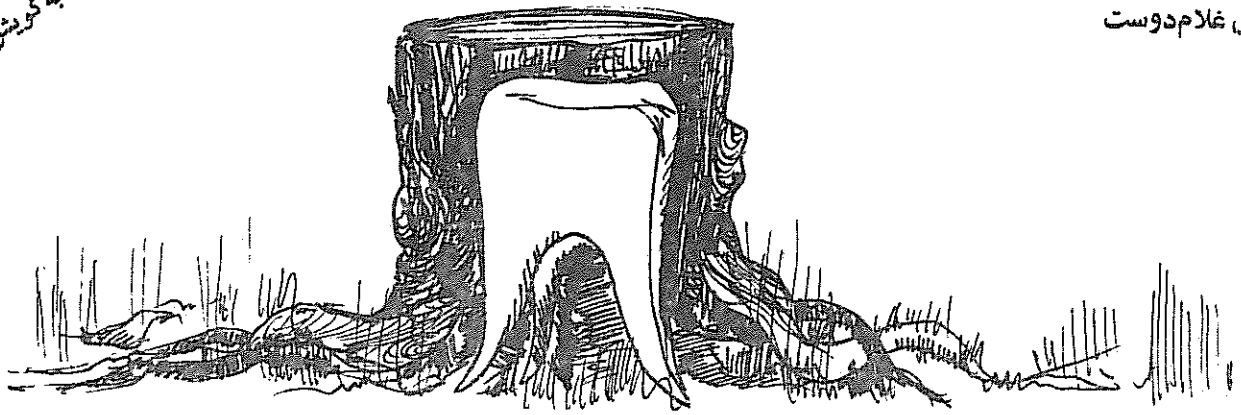
تهران - سیدعلی میربازل (منصور)

آنی کی خوب دانه قدره بهارا
سروسامان دهه خوکارو بارا
نشا بوستن الان بیگانه محتاج
وا آباداکودن باغ و بیجارا

بهاره، آب بزن تی رنگ و رویا
کلادن توم بیجاره تخم جویا
بنافک حاج حاجی دیوار دیمه
تو حیفه فارسسی تی آرزویا

حسن فرضی پور - لشت نشاء





آزه دار

- نو خونم، زوره مگه، نو خونم!
دس کشی می سره سر، اینه برجین برجین دس که می دیمه
خورد گوتم:
"تو بیبی با تی او دس می دیمه، ابدی مه نو خونم."
- تیه بمیرم برا جئون، آئی بو خور خیلی خوبه.
داد کشیم: «مو نو خونم مار!!»
- مه نیا!! بو خور پسر.

بعدن زورازوری چن قاشوق می دهن دئود و اینه دیل آروم
گیت.

می مار که «کرده کردارونه» یاد آردم ویشه غوصه مه فوقوت.
جه او طرف می ولایت، می لاجئون، او آزه دار، او شوروم، او
روخونه آتو که گوره گود جنگله مین، او زا کون، او سر صدا، همه
یکته یکته مه یاد آتمه، غوصه مه ویشه فوقوت. بعدن غوصا مه
فیچیم، ونگ همره خوتتم و می تره چیشمه دچیم یکدا فا دئیم
خونه ایسام. می ماری سرده پله سر، گرمه شیر فوده می پیش بنا.
- بوخو پسر.

بخورده نو خورده تا ختم حیاطه مین، باغون مین، آغوز دار ون
جی، بیه بین چی چی ای بی پله پله آغوز هرته آغو جئونه موشه!...
- بر پا!!!

بر پا که بدان از ختو دپرکسم. می آزه دوندون همره شیونون
بئودم: «مار مو بموردم کو ایسای!؟»

قالی نهاره بخورده نخورده سرگروهون داد بکشه:
«آسایشگاه بجای خود!!»

آمه امه تختونه جلو به صف بیسایم. سرگروهون خومو نشی
بئوته: «آنهائیکه واقعا مریض هستند اسمشان را بنویس اما خدا
شاهده اگر بخواید کلک بزیند و عمداً خودتان را به ناخوشی
بزیند تا از زیر مراسم صبحگاهی جیم فنگک شوید کاری می کنم که
مادران به عزایتان بنشینند و های های گریه کند.»

هو تو تسکه دیل ببوبوم که هاچی یکته تنگوله مه بزبی ونگ
آمام. موکه دایم گوتم دریا دیلم، موکه هیچکسه به سر فوروز
ناردم، آلون هو تو ببوبوم که می دیل خاس برکه! هو تو خاسم
بودوم، پا برانده بودوم تیف سر، خوشکه خال سر، تا فارتسم به
می ختونه. خواشم اینقه داد بکونم، آتویی بکشم تا بلکه آئی
ساکیتا بوم. اما مگه بو!؟ مگه شاس!؟ مگه تی نسیم!؟ ایسه می آزه
دوندونام درد کونه، مه کوشتره.

ویشتر از یک ماه بو که خدمت کادبوم. اونام کوره!؟ بیرجندا!
چه وقت سال!؟ ظلمات موسون شو تا اوسر. هو تو سرد بو، هو تو سوز
سره، راه دکت ساچمه موسون شو تا اوسر. هو تو سرد بو، هو تو سوز
داشت، هو تو آدم یخ گود! آمران بیرین بوشو زا ک که نسیم. از ختونه
جیر نماییم. پيله واز که بشودیم بشویم سفر، آستونه بازار بو که
شوئیم.

چن دفعه می ماره که مهربونی؛ چن دفعه می پیر داد و شیونا یاد
بارده بوم خوبه!؟ اووخ شوئون! او شوئون مه کوشته! شوئون می
پیر که در آرد! هر چه غم و غوصه داشتم شوئون مه یاد آمه. درد
می دوندون هم مه فوقوت. ویرسام تخته سر نیشتم، آسایشگاه مین
نیا گوتم. مگه تی نسیم قرار بگیرم!؟ آئی بخوسم!؟ سر وازون
خوگوره گودن، چن نفر تور توری گپ زنن، چن نفر داد گودن،
چن نفر ونگ زنن. منام هیتو می دوندونه بیه بوم هوره نیشه بوم
نیا گوتم. می مار که یاد آردم. او وخت که ناخوشا بوم او چقد
خوشه بزین بگیرم گود می واسی!:

- اینه بوخور زا ک تیه خوبه

- نو خونم.

- می جئون که تی به خوبه.

برزخا بوم و گلی مین جی گوتم: «نو خونم مگه زوره!؟»

- بوخو بوخو، آئی بوخو، بین چه خوبه، تی به خوبه.

آخه سروازون دم به مریضی زئن تا نوشون صبحگاه. خولاصه مونو وچن نفرزا کون ناخوش احوال راه دکتیم که بشیم درمونگاه. چی اینی؟! صده سرواز یکنه سفره سرجا مین انتظار ایسابون. دوکتر که یکنه جوون پسرای بو سر طاس، یکنه یکنه سروازونه دوندونه سوزن زیی و گوٹ بشو بنیش تا ته دوخوونم. سروازون در و دیوار درمونگاه هما با حبه سیاه، سیفید و سورخ خوشون بنوشته بئون.

دوکتر می دوندونه سوزن بزئو، بئوته: «چقدر بزرگه!». مو بمام می جا سر بنیشتم. در نیمکیری واز بو. دوکتر صدا دُرین آمه. آمو او نیشته بیم و دوکتر کارا نیا گودیم. تا اینکه یکنه سرواز دیگر نوبت بریسه. او بوشو. هاله دوکتر انورا اون دوندون نزه او داد بجا: «اوی ی مه بکوشتی دوکتر...»

دوکتر خنده بئوته: «کجایی هستی؟»

- شمالی آقای دکتر، شمالی.

دوکتر یکنه پیله خنده بئوده و بئوته: «می بینم کم طاقتی! پس رشتی هستی، رشتی!!!»

ای حرفا که بزه بخالی می مار که فحش بدان، بد جور می غیرته بر بخورده اما هر چه بو هوتو مه بداشتم.

خولاصه دوکتر سروازونه اشاره زیی و اوشونن یکنه یکنه شون تا اینکه مه اشاره بزه. مو بوشوم خوک بارده صندلی سر بنیشتم و می دهننا وازا گودم. دوکتر انورا ویته دکنه می دوندونه جئون یکنه فاکش بدا نصفه دوندون بشکسه.

بئوته: «نصفش شکسته، آسیاب هم که است!»

می دیله مین بئوتم: «بگو آزه دار، آزه دوندون!»

بعدن بخالی دار ریشا پیله همره کندره شروع بئوده می لئه مین شوخم زئن. اما هر چه زور بزه هیچی متیس بکونی. عرق جه اینه پیشونی چگه چگه گود. داغونا ببوبوم اما جه بس مه غیظ دبو هیچی نئوتم. دوکتر جه خوکار دس بکشه. سسه خنده ای بئوده بعدن بئوته: «آقا می بخشی وضع دندانت خیلی خرابه برو بشین تا کمی خستگی درکنم»

هیچی نئوتم. ویرسام. بوشوم برین یکنه تخت سر بنیشتم و دوکتر نیا بئوتم. دوکتر یکنه سرواز دوندونا بکنده اونا سَرادا. یکنه دیگه بشو، ایسه مو هوتو نیشتم و دوکتر نیا کارم. دوکتر آئی آئی مه نیا گود. خوشه معلوم بوندونس با می آزه دوندون چی خا بکونی، چوتویی اونا بگنی.

خولاصه پنج - شیش نفر ده که بوشون، دوکتر خنده همره بما در سر بئوته: «آقا بفرمائید بینم کاری می شود کرد!» گپ که زیه دبو اینه صدا پرکش داشت.

مو هوتو خوک بارده بوشوم صندلی سر بنیشتم و می دهننا وازا گودم. دوکتر هنده دس بکار ببو. ای طرف، او طرف، از جئور از جپر، با ای انبور با او انبور، بانودونم ده چی، هر چه دم دس داشت

و دوتس خوکارا پیش بینه، دکنه می آزه دوندونه جئون. ایسه مو تام بزه ایسام. دردا هوتو تاب آیینم. می دسه همره صندلی دشکنم اما گپ نزنم. دوکتر هنده عرق بئوده. هنده نفس نفس زینه تا اینکه آئی سر سرا بکنده، مه نوشون بدا بئوته: «ریشه دندانت خیلی بزرگ است به این سادگی در نمی آید.»

هیچی نئوتم. هوتو بیسام و می دهننا وازا بداشتم. دوکتر که معلوم بو خیلی خسه ببوبو خاس آئی خشگی در بکونی، اینه بور سیبیل لرزنه، اینه فندوقی دوماغ پره وازو بسه بونه. یکنه ده زور بزه اما نتونس. خاسم بوگوتم: «چکش و قلم ندانی، تو مگه بنایی نودی؟!». اما هنده مُنصریفا بئوم و هیچی نئوتم. دوکتر هی ایسی کنده بزئ اوکنده بزئ خولاصه هر جور ی ببوبو می آزه دوندون ریشا در بارده. خو چیشم پیش بینه و با حیرت نیا بئوده و بئوته: «چه ریشه ای؟! من چنین ریشه ای هیچوقت ندیده بودم!»

می دیله مین بئوتم: «بگی آزه دار، آزه دوندون، آزه دار ریشا تو کو بڈی، خله بیس بین چی آینی.»

بعدن قایام بئوتم: «تمام شد؟»

با دسپاچگی بئوته: «آه... بله... باید ببخشید، خیلی اذیتان کردم. اما تحملتان قابل تحسین است حتی آخ هم نگفتید.»

هوتو خوک بارده بئوتم: «ولی می خواستم عرض کنم خدمتان که من هم رشتی هستم!»

هتو ای حرفا بزیم دوکتر مات بخوشت. دسپاچه ببو بئوته: «اما من... باید... والله... من منظوری...» ... ولی موده از اوره بیرین بمابوم.

لاهیجان - ۲۲/۱۰/۲۱

شکاتم

در زمان پیغمبر (ص) به نجاری، را مین، شؤدبو یو، این عبا جیب مین هم پول دبو. هیتو که شؤدبو، پیغمبر این بیده یو بفهمسه که این جیب، باد بؤده نای. این جی سؤال گنه: «تی جیب مین چی دره؟»

اونجار هم از ترس اینکه پیغمبر این جی خمس و زکات هاگیره، گونه: «هیچی! می جیب مین، شکاتم دره.»

پیغمبر نی در حق اون دعا گنه یو گونه: «خدا، تی شکاتما برکت بدی.»

هین که از اون بعد تا نجارن دوته دازی، توئری، یسچی زئن، ایشون دور و بر یه پوشته شکاتم جمعاً بونه.

هین ویسین، همیشک نجارن او نجار لعنت کئنن که چر پیغمبر دورغ بئوته تا اونم دعا بکنی که خدا شکاتما برکت بدی.»

* شکاتم = تراشه‌های چوب لنگرود - علی بالایی لنگرودی

ای نوشته سرخه آلوچه
محمود طیاری

گیلان هوا
نم بار می چومانه
تی ور آفتاب
می ور بارانه
- عروسی شالانه؟

ماه یا
چی (۱) بی گیفته
بی خود نیه می دیل
تی وسی در آمون دره!

چره دیوار شعر
با تی غم وا بوجور بایه؟
چره می چشم
به تی بوشورایه؟
چره آفتاب نشه
مهتاب بایه!

بالون به هوا و -
می سینه به آهه
تی خیال امرآ
تا کویه شون درم بوجور!

عاقل بو بویی کُرکی
ده نایه تی پا صدا
آیم نیشیم تی راه سر
بوسه فا گیرم
در رایه خودا!

ساعت عقربه یان
کینه جانیه کی اتو دُویدی
کس کسا جا نهیدی
دوازدهی شب
برخلاف من و تو
خوشانه زن و شوهری اعلام کونیدی!

خیلی وقت بو
بهانه دونبال بوم
بشم می قاتلا لو بدم:
او چوم بی خود نیه سیایه
می دونبال دَره
سایه به سایه
می امرآ آیه!

چره آمیه کار با توشکه بو خوره و -
آمیه سرنوشت، نه؟
چره تی در نبا نصف شبان
نیمیزگره واز ببه و -
می دیل ده نه به پرواز؟

اگه می سیاه کو تران شعراً

پرادم

تی خانه په امامزاده

بازون مړه غبار رویی مانه و -

می رقیب جای لب

تی میل میله مژه یان روا!

کاشکی آمه میان

قار قاری بو

اووختا من مجبور نوبوم

تی امرا

عکس به عکس بو کونم!

دروازه باز

سگان دوسته

می خیال چره با بایه -

تی گول تاوډا جول رو

ای موشته سرخه آلوچه ره؟

پارچه سفید امرا

می چشمه دودید

بدارید اون سیاه دوکونه

سیاه اونه امرا آیه

سفید پیچایه!



کاشکی ابر غم

تشنه نوبسته بی

باموبی می چومه سر

آب بخوره

آدرازی رایا

کاشکی سر به می سینه ننابی

آب جا

خون بایه!



آمه قرار بو

۹ تا ۱۱

حرف جا ترسیم

اگه یک به یک و کوه به کوه برسه

من و تو

بهم رسیم!

ایواردهم خانه

شلوغا بو

می آلوغ بامو!

مور و ملخ دَرَه اتاقانا

- الو؟

- بله!

- تنهایی؟

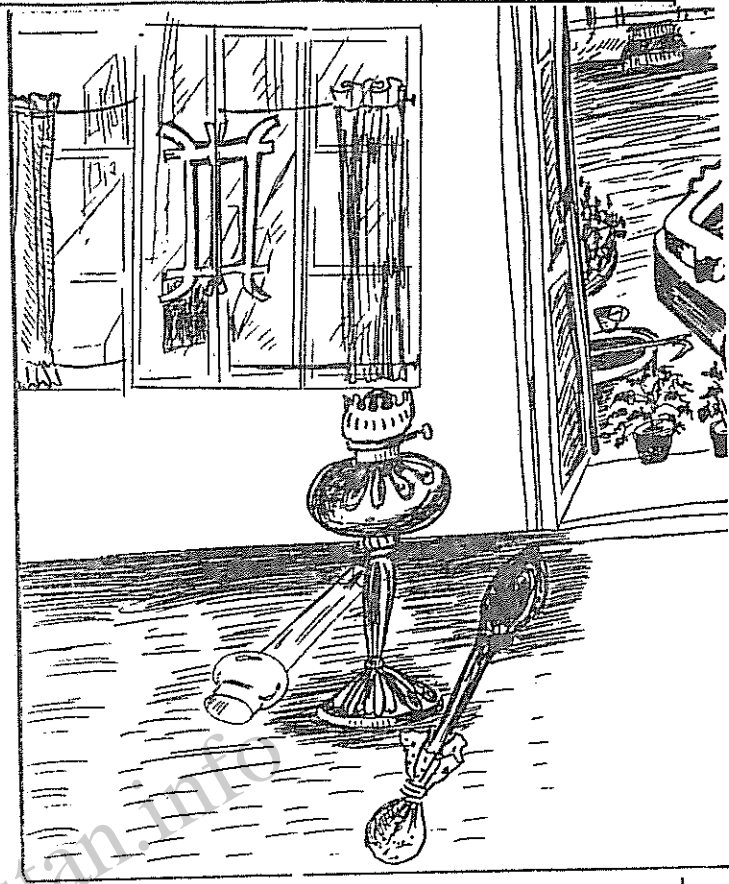
- به خیالم کی آیی!

رشت / دهم دیماه ۷۲

(۱) چی: ازدها، خسوف



مازندران



ترجمه

معنی واژه‌ها

پاپلی = پروانه
 بیشته بورده = گذاشتی رفتی
 همین = این
 بشکس = شکسته
 آنه خار = بسیار خوب
 زمین = زمستان
 سیو = سیاه
 اسپه = سفید
 نیسم = سایه
 آنه = زیاد - بسیار
 کر = صخره
 امید = امید
 دَنیه = نیست
 دَکو شته دل = دل خاموش
 چشم = چشم
 چرم = مه
 چله دَکت = به چله نشسته
 رَجِ کِل = جای پا
 ورگ زیر = وزه گرگ
 وونگِ وا = فریاد
 بثیت = گرفته
 خال = نهال جوان
 برمه = گریه
 بزّه = زده
 میچیک = مژه

(۱)
 بهار بی پروانه زیبانست و
 پروانه بی بهار
 گذاشتی رفتی
 من مانده‌ام و
 این دل شکسته و دو تار شکسته
 بسیار خوب!

(۲)

زمستان
 سرمای سیاه و
 سایبان برف پوش
 چه بگویم؟
 چه بخوانم؟
 چه بنویسم؟

(۳)

کبک کر
 کمتر بخوان
 دلتنگی‌ات را
 در بهاران
 بر این صخره و آن صخره
 رَجِ آمیدی نیست
 چرا بگردم
 با چشم شکسته و
 دل خاموش.

(۴)

چشم چشم را نمی‌بیند
 در این
 روز مه گرفته
 ماه به چله نشسته
 بروی برف
 رَجِ قطره‌های خون
 سوسوی چشم گرگ
 و فریاد گاو شیر ده من.

(۵)

نهالان جوان
 به گریه و مویه
 با لبهای کیود و
 مژه‌های برف پوش
 آنطرف تر
 پوشیده در ململ سفید برف
 تن بی سر میرزا کوچیک.

چیر بیچم
 بشکس چشم
 دَکو شته دل.

(۴)

چشم چشم نوینه
 چرم بیته روز
 چله دَکت ما
 ورف پشت
 خون رَجِ کِل
 ورگ زیر و زیر
 گوئه و وونگِ وا.

(۵)

خال خالین
 برمه واری
 گهو بوی تک
 ورف بزّه میچیک
 اون ورتَر
 ململ پوش
 بی سر تن
 «میرزا کوچیک».

(۱)

بهار بی پاپلی نوونو
 پاپلی بی بهار
 بیشته بورده
 منم
 همین بشکس دل بشکس دتار
 آنه خار.

(۲)

زمین
 سیو سرما
 اسپه نیسم
 چی بوئم؟
 چی بخونم؟
 چی بنویسم؟

(۳)

کور کورکوک
 آنه نخون
 دل تنگی
 بهار ما
 این کراون کر
 امید رَجِ دَنیه



هسا شعر

۱
 سایه -

سنگ امره در ددیل کادبو
 کو دیل -
 توکتون ختورد.

۲

نیصف شو -
 رخاصی کتونن سایان
 دارون دسکلا جی
 لنگرود - محمد دریایی لنگرودی

نوشهر - جلیل قیصری

نقل گمہ نقلستان

سہ تا خاوران

کشتید، بہ آب دادید، دو ماچی بر غلام دادید*۔
وسطی خاور لولہ یا جہ پیلہ تا خاور فاگیرہ و نہہ خو
لب سر، لولہ خانہ:
«بزن خاور، بزن خاور، کی خُب خُب می زنی خاور، مرا
کشتید، بہ آب دادید، دو ماچی بر غلام دادید»
خاوران لولہ یا اوسانید آید بخانہ۔ ماز اوشان جا لولہ یا
فاگیرہ و نہہ خو لب سر، لولہ خانہ: «بزن ماری، بزن ماری، کی خُب
خُب می زنی ماری، مرا کشتن، بہ آب دادن، دو ماچی بر غلام
دادن»

پتر لولہ یا مار جا فاگیرہ و نہہ خو لب سر، لولہ خانہ: «بزن
پتری، بزن پتری، کی خُب خُب می زنی پتری، مرا کشتن، بہ آب
دادن، دو ماچی بر غلام دادن»
یگو لولہ، پتر دس جا کفہ بہ ایتا ہیندوانہ۔ پتر گہ چاقو باورید۔
ہیندوانہ یا واشکافہ بودینہ کوچی تا خاور، اون قشنگ لا کو، او
دورون نیشہ۔

کوجی تا خاور خو نقل گوبہ کی پیلہ تا خاور و وسطی
خاور مرا بناید و بوشوید خالا خانہ ترہ و اچینی۔ پتر حکم کونہ
دوہ خاورانا ہویا کی کوچی تا خاور کا واشتید، بیرید و ولا
کونید و دہ اوشان خانہ وانگردید۔
کوجی گولہ آیا کفہ، اویا کفہ، فردا کرچ کرچہرہ آفتاب دکفہ۔
* شعرا اتونی خاند:

«بزن خاور، بزن خاور، کی خوب خوب می زنی خاور، مرا کشتید، بہ آب
دادید، دو بوستان بر چوپان دادید»
آروایت میان چوپان جای غلام نیشہ۔

نقل گویم نقلستان، ہایا تا ہویا نرکستان۔ عمل خومہ انگوشتی،
مہ حوسن خورہ و ایشتی:

سہ تا خاور بید۔ کس کسا گید بیشیم خالا خانہ ترہ و اچینی را
دکفید۔ را میان ایتا روبارا فارسید۔ روبار آب خیلی پور بو و
خاوران نیارید آبا ور بزنید۔ ایتا غلام جہ او را دوارستان دویو۔
غولام دو خانید و گید امرا ببر آب او کول۔ غولام پیلہ تا خاور
کش گیرہ کی بیرہ آب او طرف۔ آب میان کی فارسہ گراگہ یا ایتا
ماچی مرا بدن یا ترا ولا کونم آب مین دیمیری۔ پیلہ تا خاور غلاما
ایتا خوش دیہہ و غولام، پیلہ تا خاور کا آب او کول واکونہ۔
بازون وسطی خاور کش گیرہ کی بیرہ روبار او طرف، آب
مین کی فارسہ گہ یا ایتا خوش مرا بدن یا ترا ولا کونم آب مین
دیمیری۔ وسطی خاور غولام ایتا خوش دیہہ۔ مانہ کوچی تا
خاور۔

غولام کوچی تا خاور اوسانہ و آب وسط انا گوبہ یا مرا
خوش بدن یا ترا واخلم آب مین دیمیری۔ کوچی تا خاور گوبہ
نہ۔ غولام کوچی تا خاور روبار آب مین ولا کونہ۔ گُر آب مین
دیمیرہ۔ آب کورکی اوسانہ برہ ایتا گومار کش خوشکی ورجنا
تاودہ۔ ایتا خرس کی اورا دوارستان دویو، کوچی تا خاور دینہ
و آب جا ویگیرہ و اونا خورہ۔ خرسا تشہ بہ، شہ روبار لب آب
بوخورہ کی کوچی خاورا ک ایتا توگہ خون توگہ آب مین۔ خون
بہ لولہ۔

دوہ خاوران خالا خانہ جا واگردستا، لولہ یا یافید، پیلہ تا
خاور لولہ یا نہہ خو لب سر، لولہ خانہ:
«بزن خاور، بزن خاور، کی خُب خُب می زنی خاور، مرا

راوی : سنجہ داوودی

سن : ۵۶ سال

ساکن: رشت

دو دو مگرینا

ایتا زنا، بو کی سہ تا دوختر داشتی،
مر سہ تان دم بخت۔ آسہ تا گران زبان
جودکی داشتی۔ ای روزا خبر دیہید کی
خاید باید اکران رہ زن خازی۔
مار اوشاناگہ: شیمی زبان جودکی دارہ

گب نزنید کی زن خازان بفامید۔ زن خازان
آیید۔ دوختران مهمانان رہ دوغ برید۔ ہتو
کی مهمانان و سانہ (سہ تا) گران مار، گبا
دیہید، ایتا مگر اہہ نیشہ دوغ کاسہ سر۔
پیلہ خاور خو مار گبا جخترا دیہہ، ان
دہن جا جویزہ کی: دو دو مگرینا۔
وسطی خاور کی خومار گبا خاطر
داشتی خو کیترا توشکہ زنہ یو پیلہ
خاورا گہ: گُر مگر مارجان نوگفتہ گب

نوا زنا۔

کوجی خاور تاب ناورہ گہ:
الحمد لله من گب زنا۔
زن خازان کران جودکی یا کی دینید
ویریزید و گوروزید۔
سنگ سفال اوشان سر، خاک کربلا
امی سر۔



هارای هارای



نادر محمدی

الگی یادشا

الگی پادشا، هو بازی بی ایسه کی رشت دهاتان جا «ای لنگی پادشا» گیدی. الگ پادشا یعنی ای لنگی (ایتا پا امر) بازی گودن. الگی پادشا بازی کونان نی شیش نفرید. بازی یا کی خایید سر دوکونید ایتا گردی (دایره) زمین سر کشید. تماشاچئن گردی بیرون، جیماید. بازی ای نفر چه بیرون آیه جرگه بازی کونانا رچ داره، اوشان میان ۱ - ۲ - ۳... گه بو تاله ۲۰ ایشماره. هر کی ۲۰ بو بوست خانه:

لشت نشا هفته ای دو روز بازاره: شنبه روزا، سه شنبه روزا. چه در دهاتان، مردم آید. بازار خرید. بازار مجان نی همه جور چک چی دارید فروش ره. هر کی ای جور خو جنسا تبلیغ کونه، هارای هارای قیامت. اشوماره هارای هارای ایا می خورم یاور محمد دعایی چه لشت نشا اوسه کوده.

میوه فروشان:
 گولابی، گولابی
 دهن دوکونی آبابی * * *
 گردن کجا گولابی
 مال کرجا گولابی * * *
 به، به پنبه به
 دهن دکفه آبا به * * *
 شیرنی فروشان
 قورایه، قورایه
 ای را بوشو، او رایه * * *
 باقلوا، باقلوا
 هرچی خوری نره و * * *
 سنگاسین، سنگاسین *
 ایزه تی معده واسین * * *

هم با میا، هم زولیا
 باریک الله بامیا
 تی اقبون چونکا پول فگیر یا
 باریک الله بامیا * * *
 ایرو می اوستا ناشی یا
 باریک الله زولیا
 ایرو بوشو فردا یا
 باریک الله بامیا
 کتله دوکون زوتر یا
 باریک الله زول یا * * *
 نهار وخت، کبابی هارای کشه:
 گول پنبای، گول پنبای، گول پنبای
 تره خب چاکو دم بازار شنبای * * *
 تاس کبابی، تاس کبابی، تاس کبابی
 مرغ فوسونجون چاکو دم چره نمایی
 لشت نشا - محمد دعایی
 * ای جور خانگی شیرنی کی ارده برنج و شیر و نارنج
 ولگ مره چاکوید و ایچه زرای سنگینه.

ازمن
 ریسمن
 حَمَسْ گَیرم
 کِه ره
 اونه ره
 اون که آنا بخاند، خو دس امرا ای نفرا
 نشان دهه. او ای نفر وای لنگی او
 گردی (= دایره) دورون، الباخی بازی کونانا
 بو دو واده. بازی کونان نوا چه دایره بیرون
 بیشید. هر کی بیرون بوشو دوخشاسته به.
 الگی نی، نشانه خو هر دوتا پایا زمین بنه.
 اون فقط تابه هر وخت خستابو گردی وسط
 ای لنگی بشه. نی ویره دوخشاسته به، چه
 بازی بیرون شه.
 هر وخت آ ای لنگی بازی کون، ای نفرا
 دس بزه خو اویتا پایا بی جیر نهه. او
 بازی کون نی ای لنگی، الگی پادشا بازی یا
 دونبالا کوینه.
 جور کویه (خشکیبجار)

دستور املائی گیلکی

۴

حرف اضافه (جه)

از شماره ۱۴ گילהوا بحث دستور املائی گیلکی را بطور مستمر پیش کشیدیم. پیش از آن نیز (در سال اول) اشاراتی به این مسئله داشتیم اما مسئله را به جد دنبال نکردیم بلکه خواستیم به اندازه کافی متن‌های مختلف به لهجه‌های گوناگون ارائه کرده باشیم تا براساس آن چه نوشته شده است به یک نقطه نظر مشترک برسیم.

در شماره ۱۱ گילהوا بحث الف در آخر کلمات گیلکی بویژه الف مفعول (علامت مفعول بیواسته معادل «را» ی فارسی) را مطرح کردیم. شماره ۱۴ به بحث نیم‌زیر یا فتحه رشتی و حرکت اضافه به میان کشیده شد. در شماره ۱۵ حذف تونین و در شماره ۱۷ و ۱۶ حذف واو معدوله را پیش کشیدیم.

اینک به موردی دیگر و ظاهراً جزئی که کاربرد بسیار وسیعی در زبان ما دارد اشاره می‌کنیم و آن چگونگی بکارگیری حرف اضافه (جه) است.

(جه) در زبان گیلکی به معنی حرف اضافه (از) است که هم پیش از اسم و هم بعد از اسم قرار می‌گیرد. گرچه در تلفظ سریع و محاوره‌ای (جه) بعد از اسم حالت کشیده‌تری دارد اما در نگارش برای پرهیز از تداخل و اشتباه (جه) بعد از اسم را که گفتیم در کلام کشیده‌تر تلفظ می‌شود (جا) می‌نویسیم. مثال:

پیش از اسم: گیله‌وا یا جه خُمام فاگیرم (= گیله‌وا را از خمام می‌گیرم).

پس از اسم: گیله‌وا یا جه خُمام جا فاگیرم (= گیله‌وا را از خمام می‌گیرم).

حرف اضافه (جه) در برخی لهجه‌های گیلکی به صورت (جی) تلفظ می‌شود و تلفظ آن چه پیش از اسم و چه پس از آن یکسان است. بنابراین (جه، جی، جا) هر سه به معنی (از) هستند اما بنا به دلیلی که آورده شد (جه) همیشه قبل از اسم، (جا) پس از اسم و (جی) در هر دو مورد می‌آید. چون (جی) در هر دو مورد قبل و بعد از اسم یکسان تلفظ می‌شود برای پرهیز از غلط و اشتباه بهتر است همیشه (جه) را قبل از اسم و (جا) را بعد از اسم بیاوریم.

* * *

از عموم شاعران و نویسندگان گیلکی پرداز خواسته می‌شود بحث دستور املائی گیلکی را که صرفاً بصورت پیشنهاد مطرح شده است جدی بگیرند و نظرات خود را برای رای‌زنی با ما در میان بگذارند. گילהوا آئین نگارش

مسابقه گزیده آثار منتشره در گילהوا میان خوانندگان

مؤثری خواهد نمود و ما را در ادامه انتشار آن جدی‌تر خواهد ساخت.

لطفاً ذیل پاسخهای ارسالی نام و نام خانوادگی (در صورت امکان؛ سن - شغل - میزان تحصیلات) خود را ذکر نمایید.

۱ ● بهترین شعر منتشره در گילהوا کدام است؟ - نام شاعر - نام شعر - شماره مجله - تاریخ انتشار مجله را قید نمایید.

۲ ● بهترین قصه منتشر شده در گילהوا کدام است؟ - نام داستان نویس - نام داستان - شماره مجله - تاریخ انتشار مجله را ذکر کنید.

۳ ● بهترین تحقیق ادبی و فرهنگی (مانند نقد و گزارش و...) در گילהوا کدام است؟ - نام نویسنده - نام اثر - شماره یا شماره‌های مجله - تاریخ یا تاریخ‌های انتشار مجله را بنویسید.

۴ ● بهترین پژوهش منتشره در زمینه فرهنگ عاظمه و مردم‌شناسی (مانند افسانه‌ها - ترانه‌ها - ضرب‌المثل‌ها - چیستان‌ها - بازی‌ها و آداب و رسوم یا مقولات تحلیلی در فرهنگ عاقیان و...) در گילהوا کدام است؟ - نام محقق - نام اثر - شماره یا شماره‌های مجله - تاریخ یا تاریخ‌های انتشار مجله را قید نمایید.

۵ ● نتیجه: از میان آثاری که در اینجا انتخاب نموده‌اید کدامیک را بعنوان بهترین اثر منتشره در گילהوا انتخاب می‌کنید؟

یادآوری: از میان هر یک از موارد پنجگانه، دو نفر به عنوان برنده (جمعاً ۱۰ نفر) انتخاب خواهند گردید.

لطفاً پاسخ‌ها را حداکثر تا پایان اردیبهشت ماه ارسال فرمائید.

الف - آثار آفرینشی مانند شعر و قصه؛ ب - آثار پژوهشی مانند تحقیقات مردم‌شناسی و فرهنگی (منتشر شده در ماهنامه).

گیله‌وا شرکت خوانندگان خود در این طرح را به فال نیک می‌گیرد - طبیعتاً اکثریت آراء خوانندگان در باره اثری را، نظر نهایی و غایی تلقی نموده و آن اثر را بعنوان اثر برگزیده در مجله معرفی می‌نماید. ضمناً به ۱۰ نفر از خوانندگانی که آراء آن‌ها در این دسته (اکثریت آراء) جای می‌گیرند هدایایی به قید قرعه و به رسم یادبود تقدیم می‌دارد.

مخاطب و خواننده ارجمند، احساس مسئولیت، دقت و توجه شما به گילהوا، به پرباری مجله مساعدت

اصولاً نشریات مترقی و پیشرو، برای برقراری ارتباطی نزدیک‌تر و وسیع‌تر با خوانندگان و مخاطبین خود، به روش‌هایی معتدل و منطقی دست می‌زنند. مجله «گیله‌وا» از این دایره بیرون نیست و به احترام خوانندگان و مخاطبین خود و نظراتشان، مشارکت بیشتر آنان را در برنامه‌های آینده خود طلب می‌کند.

از آنجا که همپای آغاز سال نو، همه چیز در اجتماع و در انسان دستخوش دگرگونی و نوگرایی می‌گردد؛ گילהوا نیز به تغییری در زندگی جمعی خود (بسیار نویسندگان و خوانندگان)، دست می‌زند.

گیله‌وا، در این آغاز سال، تصمیم به انتخاب بهترین آثار چاپ شده در ۱۸ شماره خود (با احتساب همین شماره که در دست دارید) از طریق خوانندگان گرفته و امیدوار است هر سال در آغاز سال نو، به حرکت خود با مشارکت خوانندگان ادامه دهد.

گیله‌وا بدین منظور، بطور مستقیم و بدون واسطه به آراء شما خواننده محترم و فهیم مراجعه می‌نماید. چرا که به آگاهی و داوری خوانندگان باور دارد.

آثاری که در این انتخاب مورد نظر است در دو بخش قرار می‌گیرد:

الف - آثار آفرینشی مانند شعر و قصه؛ ب - آثار پژوهشی مانند تحقیقات مردم‌شناسی و فرهنگی (منتشر شده در ماهنامه).

گیله‌وا شرکت خوانندگان خود در این طرح را به فال نیک می‌گیرد - طبیعتاً اکثریت آراء خوانندگان در باره اثری را، نظر نهایی و غایی تلقی نموده و آن اثر را بعنوان اثر برگزیده در مجله معرفی می‌نماید. ضمناً به ۱۰ نفر از خوانندگانی که آراء آن‌ها در این دسته (اکثریت آراء) جای می‌گیرند هدایایی به قید قرعه و به رسم یادبود تقدیم می‌دارد.

مخاطب و خواننده ارجمند، احساس مسئولیت، دقت و توجه شما به گילהوا، به پرباری مجله مساعدت

پیشنهادی خود را فقط روی متونی که از خود مجله است و یا از شاعران و نویسندگانی است که از این طرح استقبال کرده و در نگارش خود مفاد آن را به کار می‌گیرند و یا حداقل ما را در ویرایش آثار خود امین میدانند اعمال می‌کند.

از نظر گילהوا آئینهای پیشنهادی قابل اجرا است چون با مشورت جمعی از شاعران و نویسندگان حاصل شده است. حداقل در مورد مباحثی که پیشنهاد شده (و در بالا توضیح داده شد) قابل اعمال است اما برای این که یکسویه عمل نکرده باشد هنوز این طرح را تا پایان سال دوم در قوه و بصورت پیشنهاد نگاه می‌دارد و به صورت جدی اعمال نمی‌کند.

اطلاعیه

انجمن سینمای جوانان رشت در نظر دارد چهارمین دوره عکاسی و فیلمبرداری ترم بهار را برگزار نماید.

علاقتمندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به آدرس (رشت: خیابان سعدی - اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان) مراجعه نمایند.

انجمن سینمای جوانان رشت

از نظر شاعران، نویسندگان و هنرمندان کشور

خواستیم در آستانهٔ نوروز، عید ملی ایرانیان و تمامی اقوام ایرانی، توعی در ارایهٔ مجله بوجود آوریم و مطالبی تازه و دیدگاه‌هایی نو از هنرمندان مطرح و شاخص ایران زمین به خوانندگان خود و جامعهٔ کتابخوان کشور عرضه نمایم. برای برنامه‌ریزی و مشخص شدن روش کار، با عزیزی چند به مشورت پرداختیم تا بدین نتیجه رسیدیم که از جامعهٔ نویسندگان و هنرمندان غیرگیلانی مساعدت بگیریم. این کار در صورت اجراء دارای دو فایده بوده است: یکی اینکه، پلی می‌زدیم بین شاعران و نویسندگان و هنرمندان کشور با خوانندگان گیله‌وا؛ دو دیگر اینکه، پرسشی را با آنان در میان می‌گذاشتیم که برای نخستین بار از آنان به عمل می‌آمد و مطمئن بودیم که نظراتشان برای بسیاری از خوانندگان همیشگی آثار آنان نیز دارای تازگی خواهد بود.

پرسش گیله‌وا چنین بود:

«تصور می‌کنیم شما به بهانه‌های قشنگ مرسوم، سفر فرهنگی کوتاه و خاطره‌آمیزی به گیلان داشته‌اید. در این صورت عیدی کلامی شما در ویژه‌نامه نوروزی گیله‌وا - و در کمتر از دو صد کلمه - به مردم گیلان چه خواهد بود؟

آیا آشنایی با خزاین فرهنگی این قوم همچنان در نگاه شما بالنده است؟

این بخش از گیله‌وا را همچنان دایر نگاه می‌داریم زیرا فرزندان دیگری نیز، به ما قول مساعد و همکاری داده‌اند.

در اینجا ارایهٔ توضیحی را به جامعهٔ نویسندگان و هنرمندان لازم می‌دانیم و آن اینکه، بدلیل فرصت اندکی که برای انتشار شمارهٔ نوروز داشته‌ایم تنها توانستیم فرم پرسشنامه را به دست تعدادی از سروران هنرمند برسانیم. اینکه از فرصت استفاده نموده و از تمامی شاعران، نویسندگان و هنرمندان غیرگیلانی کشور - که علاقه‌ای به گیلان و خزائن فرهنگی آن دارند - دعوت عام می‌گیریم تا در فراخون عمومی گیله‌وا شرکت نمایند. دیدگاه‌ها و نظریات واصله در شماره‌های مختلف گیله‌وا منتشر خواهد گردید.

محمد خلیلی

شاعر، نویسنده و مترجم

لالهٔ تقیان

پژوهشگر، منتقد تئاتر

سر دبیر مجله نمایش و فصلنامه تئاتر

سال گذشته دو سه روزی به رشت سفر کردیم. نه به منظور فعالیتی فرهنگی، اما ناخواسته به مباحثی فرهنگی کشانده شدیم و به این لحاظ برای من سفری بود با تجربه‌هایی تازه در این زمینه.

هنرمندان و هنردوستان گیلان که از حضور ما(من و همسرم دکتر جلال ستاری) در شهر رشت مطلع شدند، با علاقه و محبت بسیار به دیدارمان آمدند و طبیعتاً هر یک به فراخور حرفه یا هنر مورد علاقه‌اش بحثی پیش کشیدند شاعر و نویسنده و کارگردان تئاتر ...

اما آنچه از صحبت با برخی از هنرمندان دریافتم جز محبت بی‌دریغشان و عشق و علاقه به کار فرهنگی؛ طرز فکر خاصی بود مبنی بر اینکه آنان کاری کارستان می‌کنند و در تهران هنر آنان مورد بی‌لطفی قرار گرفته است. به گمانم این طرز فکر ناشی از کمبود ارتباط این دوستان با موقعیت فرهنگی در دیگر شهرهای کشور است، به‌ویژه با وضع و موقعیت فعالیت‌های هنری در تهران آشنایی ندارند. و باید این ارتباط توسعه یابد تا میان آنچه دوستداران فرهنگ در رشت، در بارهٔ خودشان و دیگران می‌پندارند تعادلی حاصل شود. با این وجود باید گفت که جوانان فرهنگ‌دوست رشت خوشبختانه فعال‌اند و زنده و برجوش‌وخروش. با این امید که همیشه موفق باشند.

نیمه‌های پائیز بود. به همراه مهربانان؛ ابراهیم و فرامرز، هنگام عصر از دروازهٔ «زیتون» گذشتیم. به سپیدرود پُرخاطره سلامی آبی کردیم. تنگ‌ها و گریه‌ها را می‌دویم تا تپه‌های سبزپوش و کوهستانهای یشم و دشت‌های زمرّد. جنگل هنوز شولای ارغوانش را نپوشیده بود؛ جقه‌های زربرش را به پرندوش آذین نیسته و شال قهوه‌ای‌اش را حمایل نکرده بود. هنوز سبز بود و سبز. اما کمی کدر و اندکی تُنک. به جنگل سرشار از یاد و خاطره نیز سلامی هزارباره کردیم. تنگ غروب بود که به شهر رسیدیم. رشت، شهر ارجمند، شهر یادگارهای دور و نزدیک. شهر رفاقت. «باید به خانهٔ دانش آراسته می‌رفتیم. آخر، او در سوگی برادر نشسته بود؛ سوگ حمید قدیمی حرفه.»

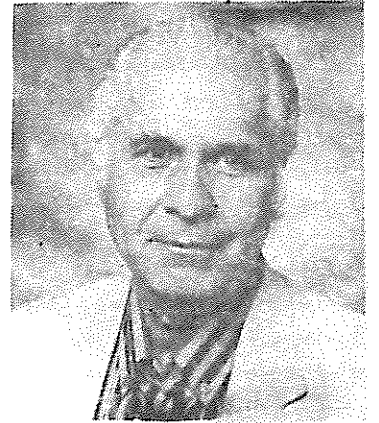
چقدر دوست داشتی است این گیلان، با مردم رحمتکش و خونگرمش، با طبیعت زیبایش و با اردوی

تلاشگر شعرا و نویسندگان.

روز آخر، گشتی در تولم زدیم. در کسما و صومعه‌سرا و فومن و ... رایحهٔ گیسوی پریشان میرزا از شاخه و برگ افشان هر درخت جنگلی هنوز به مشام می‌رسید. و در شوسه‌های باریک، یاد و خاطرهٔ تاریخ خونین گیلان قلب ما را می‌فشرد.

سفر کوتاه بود و مجال اندک. کاش می‌شد با دوستانی که آرزوی دیدارشان را داشتیم، دمی بنشینیم و شاید از کار فروسته گره بگشاییم! ...

پاسی از شب گذشته است. مسافتی از شهر دور شده‌ایم. جنگل پاییزی غرق در تاریکی است. ماه نمی‌تابد. امواج تیره‌گون سپیدرود پیدا نیست. فرامرز آواز غمگینی سرداده است. چشمان ابراهیم به بُعد جاده خیره مانده است و من در خط نارنجی نور چراغ، اتوبیل را پیش می‌رانم.



صادق هماهینی

نویسنده، منتقد، پژوهشگر

صاحب نظر در مسایل فرهنگ عامه و تزییه

سه چیز گیلان مرا همیشه مسحور خود ساخته است.

یکی هوای ابری و طوفنده آن دیار با آن بارانهای مداوم که با دانه های درشتشان چون مروارید بر خاک و درخت و زمین و سامهای رنگارنگ و رودخانه های آرام پر آردک می ریزند و شکوهی که ابرهای طوفان زا و پرتحرک و سیاه و سفید و انبوه آن دارند بویژه لحظاتی که زنده و سرشار و پربار در آسمان شناورند و رعدوبرق، روشن تر و زیباترشان میسازد.

دیگری جنگلهای آن دیاران بارز و ابهامی که با خود و در خود نهفته دارند و از اعماقشان، صدای رهائی و گریز و گسیختن و پیوند شنیده میشود بویژه در حال و هوای پائیزی و بازی رنگ برنگها از ارغوانی سوخته گرفته تا زرد مات و آرام متمایل به سفید که چون آهنگی پرخروش در سکوت خویش هیچانی شورانگیز به بیننده القاء می کنند خاصه زمانی که نواهی گیلکی در میان نسیم از دورها و دورها در آن به پیچد که گوئی زمین و زمان آن دیار افسونگر در خاطر و ذهن و جان جنگ می افکنند.

و از همه بالاتر فرهنگ آن دیار فرهنگی غنی و پرمایه، فرهنگی که از یکسو، ریشه در اصالت های کهن این سرزمین دارد و راه به اعتقادات و سنت های می برد که زاده به اساطیرند، اساطیری که سایه ی کمرنگی از آنها بر شاهنامه افتاده و آنرا جاودانی کرده. فرهنگی که در اندیشه ها و اعتقادات و سنت ها و آهنگها و افسانه ها و همه نمودهایش صدای اصالت شنیده میشود و از دیگر سو خصوصیت پیوند با فرهنگ های متعالی زمان. چه فرهنگ آن دیار، همانند همه فرهنگ های زنده و پویا و فعال در بی آن بوده است که با جذب عناصر فرهنگی هر روزگار به فرهنگ خود غنا و اعتبار و توان و تحرک و پویایی و بالندگی بخشد. و این درس را تکرار کند که فرهنگی خلّاق و بارور و بالنده است که خود را بشناسد،

علی اکبر قاضی زاده

نویسنده و روزنامه نگار

مدیر مسئول «کارنامه مطبوعات» نشریه مطبوعات کشور

بند هر وقت بتوانم به گیلان سفر می کنم. سلیقه خصوصی هم دارم و داشتم. معمولاً دیگران در گیلان یا تن به دریا می زنند، یا شکار می کنند، یا به جنگل می روند، یا به «پسانه های قشنگ تری» وقت می گذرانند. من دوست دارم، در راهها و راه چاهها خود را گم و سر از «کلایی»، دهی یا روستایی در آورم. حالا ریگر آزموده شده ام. مردم اول، به خاطر سواقی مشعشی که اهل شهر و اهل تهران باقی گذاشته اند، بحق می گریزند. بعد که می فهمند، من نه شکاری هستم، نه شکارچی و نه مزاحم و نه سمسار، رفاقت و دوستی سر می گیرد. سر سفره ای می نشینم و آن چه آورده ایم و دارند می خوریم و از دل بستگی ها حرف می زنیم. خیلی وقت ها هم برای من می خوانند، قصه می گویند، شکایت می کنند و گناه مرا سرزنش می کنند؛ از بی طاقتی، کم اطلاعی، بی تجربگی و حماقت من.

بگذریم. من گیلان را در روستاها دوست دارم. بخصوص آن روستاهای دورافتاده که آدم در مقابل بهشت گمشده خداوند، می ماند که کدام حس و حال تن درمانده را به کار اندازد. به کار اندازد تا چیزی را از دست نداده باشد.

اما در آن خطه، چیزی که بیشتر هم توجه مرا جلب می کند و هم همدردی و تأسف مرا برمی انگیزد، وضع زن در این خطه است. غرق تأسف می شوم وقتی می بینم، زن گیلانی اصلاً برای نشستن و بیکار ماندن و به خود بودن، وقت ندارد. اصلاً مثل این که تاریخ و بود و نبود این سرزمین را زنان ساخته اند و به نام مردان کرده اند. خون به دل می شوم وقتی می بینم قامت رسای زن گیلانی و مازندرانی چنان می خمد که گویی در رکوعی دائم مانده باشد.

داشتم چه می بوستم؟ می خواهم عرض کنم به علت کج سلیقگی ذاتی و ارثی، بیشتر وقت ها، من در گیلان دنبال چیزهایی هستم که آدم عاقل رفتی به گیلان و به آن خطه سفر می کند، نیست.

آری خزاین فرهنگی این قوم در خاطر من گاهی بالنده است و گاهی خمیده! عرض کردم که! کج سلیقه هستیم. گیلان و گیل ها و گیله و را به خدا می سپارم.

اصالت های قومی و ملی و دینی خود را با همه وجود در یابد و از فرهنگ متعالی زمان خویش غافل نباشد و غافل نماند. فرهنگی که ریشه در اسطوره و تاریخ و گذشته و اصالت ها داشته باشد و هوای زمان را نیز استنشاق کند و از این حیث فرهنگ زمان را با فرهنگ خود پیوند زند نه تنها از همه آسیب ها مصون است بلکه مدام بالنده و بالنده تر خواهد بود و بالنده و بالنده تر خواهد نمود...

پناهی سمنانی

شاعر، نویسنده و پژوهشگر - مؤلف کتابهای:

ترانه های زندگی (تحقیق در شعر کار در ادب فارسی)

ترانه های ملی ایران

فرهنگ سمنانی

خواندنیهای تاریخی (در ۷ جلد از ۷ شخصیت تاریخی)

یاد گیلان و مازندران؛ و یا به قول قدیمی ها «دارالمرز»، نه تنها آن سزینه های باشکوه و چشم اندازهای دلاویز ایشار و کرامت طبیعت راه، بلکه عطر و رنگ و جلوه های دلربا و شگفت آور فرهنگی را به یادمان می آورد که سرشار از طیش و نکاپو و رمز و راز و گرمی و عاطفت است.

چنین می پندارم که خداوند، توان بخشش و ایشار راه، نه تنها به خاک و بوم و بر دارالمرز، که به آدمی زادگان آن دیار نیز کرامت فرموده تا زادگانش، هماهنگ با جوشش و خلاقیت فرهنگی، دلپایی مهربان و عاطفتی پر انبساط و شورانگیز هم داشته باشند. من هر وقت، در اقالم آن انبوه سزینه و طراوت و تری فرو می روم؛ در جادوی جاذبه تاریخ پرشکوه دارالمرز و آن نهضت های درخشان و خونالود، به یاد می آورم که آن همه مردانگی و پایداری و سر فرود نیابوردهای سرفراز را با این طبیعت ویژه و پیر راز و کرشمه رابطه ایست؛ که گرچه بداهت منطقی و دیالکتیکی خود را به همراه دارد، اما اعجاب انگیز است.

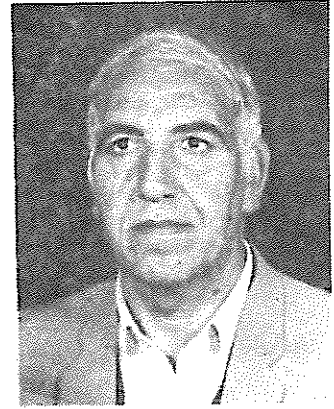
الفت من با گیلان و فرهنگش، کیفیتی مضاعف بلکه مضاعف دارد.

یکی دوستی دیرپا و طولانی با تنی چند از عزیزانی از قبیله فرهنگ آن مرزوبوم، که بر حسب اتفاق، در جمع فضایل و دانشهای فراوانشان، متجزی عاشقانه، نه همین با فرهنگ بومی زادگاه خود، بل با مجموعه فرهنگ ملی ایران عزیز دارند، و من که سالک کم توشه این طریق، از خرمن فضلشان خوشه ها و توشه ها برمی گیرم.

دو دیگر، خویشاوندی جالبی است که گویش زادگاه من؛ سمنان، با لهجه های گیلان و مازندران - و برخی نقاط دیگر - دارد.

ما نه همین همسایه، که به تعبیری، اندکی هم زبان هم هستیم.





دکتر جمشید صداقت کیش
نویسنده، محقق و استاد دانشگاه (شیراز)

برافراشته - شاید کمتر از فرسنگی دور
از هرمز کهن، خلیج گرم و مرطوب
کوهی سنگی بر فراز دریا
در زیر همباز کوبان عمر
پیوندی آفرین و منزوی
از آن رشته‌های شگرف که می‌رسد
از ساحل وسیع علفزار خزر
بیچنان به سوی ساحل سبز دریا

از: موزه، سروده آتش برستان، از کتاب لاله رخ

همین دیروز بود، سال ۱۳۴۰ دانشجوی سال
اول دانشگاه بودم. در آرزوهایم این بود که پس از
فراغ از تحصیل، محل کارم در رشت باشد.
نمی‌دانم چگونه این حس دوست داشتن رشت و
گیلان در من تأثیر گذاشته بود؟ گیلان را ندیده بودم.
فقط در کتابها، در باره گیلان خوانده بودم. با تنها
گیلانی هم که چند مرتبه کوتاه، در شهرمان تماس
داشتم، مهندس جفروودی با ترانه‌های زیبایش بود.
شاید به‌خاطر آن که باران را زیاد دوست
می‌داشتم و شاید هم پیوند گیلان را با باران در نظر
داشتم.
آری این چنین آرزویی رنگ تحقق به خود
نپذیرفت.

نخستین سفرم به رشت روز سه‌شنبه ۲۸ شهریور
۱۳۴۶ بود. دوستی که محل کارش در آستارا بود، از
من دعوت گرفت که به آستارا برویم و باامداد پگاه
همین روز از تهران به‌سوی آستارا با اتوبوس حرکت
کردیم. ظهر در رستورانی در رشت ناهار خوردیم.
برایم رشت جالب می‌نمود. هنوز همان تأثیر پیشین را
داشت. شتاب‌زده راهی آستارا شدیم.

در آستارا سه موضوع برایم تازگی داشت: یکی
دیدن خاویار که تا آن لحظه ندیده بودم. دو دیگر، در
کارگزینی آموزش و پرورش شخصی وارد شد که بدون

استثناء همه جلوی پای وی ایستادند. تعجب کردم،
وقتی رفت فهمیدم رئیس ساواک آستارا بوده است.
این هم نخستین تجربه من بود چه در شهرهای مرکزی
ایران ساواک هنوز تأسیس نشده بود و چنین امری
سابقه نداشت که رئیس ساواک را بشناسند. سه دیگر
دیدن پرونده کارگزینی شاعر مشهور ایران علی
اسفندیاری - نیما یوشیج.*

سفرهای من به گیلان شروع شد. بارها و بارها
آمدم و هر مرتبه آستانر و آستانر به‌نحوی که گرچه
همه پژوهش‌هایم مربوط به فارس می‌باشد، دلم
می‌خواهد درباره گیلان هم بنویسم. و نتیجه این
شد که فهمیدم ارزش والای خردمندان گیلانی برای
ایران از ساحل وسیع علفزار خزر تا کناره سبز دریای
پارس چقدر زیاد است.

اما موسیقی را بگویم: در سال ۱۳۶۰ یک‌نفر
مهندس جنبشانی از اداره کل جنگلداری فارس، در
منطقه محسنی فارس به درخت زیتونی در یک دره
برخورد می‌کند و بلافاصله طرح زیتون کاری را در
همان منطقه در ده مکتار آغاز می‌کند.

با شنیدن این موضوع و مقایسه هوای سرد
شهرستان محسنی و هوای گرم معتدل شیراز تصمیم
گرفتم تجربه‌ای در این مورد بنمایم. درست پنج سال
پیش درخت زیتونی را در باغچه خانه‌امان کاشتم.
نخستین سال محصول دهی، حدود چهار کیلو زیتون
داد و زیتون پرورده درست کردیم.
اینک این درخت هم چنان سرسبز و شاداب، قد
برافراشته، یادمان گیلان و دوستان گیلانی را در خانه
دارم و مسلماً با دیدن آن، به یاد دوستان گیلانی
می‌افتم.

اسفند ۷۲ - شیراز

عزیز الله کاسب

نویسنده، محقق و مؤلف کتابهای:

چشم‌انداز تاریخی طنز

بیر در آئینه

منحنی قدرت در تاریخ ایران

من خود هفت سالی در گیلان رسته‌ام و از
نزدیک با صفا و پاکی روح مردم این خطه دوست
داشتنی آشنایی دارم گیلان همواره برای من از دو
لحاظ خاطره انگیز بوده است. یکی فراز و فرودهای
تاریخی این دیار مردپرور، که همواره سدی از
کوه‌های استوار را همچون سبزی سنگین پیش رو داشته
است و شرف و فرهنگ این بخش از فلات ایران را
پاس داشته. و دیگری طراوت و سرسبزی محیط، که
این میراث فطری خویش را به ساکنان خود نیز بخشیده
است و کسی که به گیلان سفر می‌کند، با دو صفا روبرو
است. یکی صفای محیط، و دیگری صفای روح. من
خود سال‌ها به تحقیق در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران
مشغول بوده‌ام و گیلان، همواره برایم به‌عنوان یک

سرزمین آرمانی تجلی کرده است و تجسم، اگر
اشغالات تحصیلی و تحقیقی نبود، تمامی عمر خویش
را در گیلان می‌گذراندم.

هرگاه که درازنای تاریخ ایران را از نظر
مسئله‌گردانم، این دیار، همواره در تحولاتی که
سرنوشت این مرزوبوم را رقم زده است نه تنها سهم
بوده است، که بحق نقشی اساسی داشته. در روزگاران
دور تاریخی، سدی بوده است در برابر تهاجمات اقوام
ماورای خزر. در آغاز هزاره نخستین تاریخ هجری نیز
گیلان در برابر حملات اعراب پایداری جانانه‌ای داشته
است. و طی قرن‌ها نه گاه‌گاه که همواره مورد تهاجم
روسیان نیز واقع شده است. و در تاریخ معاصر ایران
چه در نهضت مشروطه و چه در قیام‌های
آزادبخوانه پس از آن، گیلان پیشتاز بوده است.

اما، آن ویژگی سرافرازانه که تاریخ گیلان داشته
است، طبیعت ساکنان آن را به غرور و خشونت
نکشانده است، که آنچه بیش از هر چیز توجه یک
تازه‌وارد به گیلان را جلب می‌کند، طبع آرام و طبیعت
ملازم مردمی است که با لبخند و صمیمیت از مسافران
استقبال می‌کنند.

حسین عاطفی

کارگردان و بازیگر تئاتر

سرزمین گیلان، در تاریخ معاصر کشورمان،
همواره از ارزش والایی برخوردار بوده است.
مقوله‌های فرهنگی همیشه، در این استان، با نیازهای
اجتماعی و فرهنگی مردم همراه و همگون بود.
بالاخص در مقوله تئاتر. تئاتر گیلان، جزو اولین
کوشش‌های تجدیدخواهانه فرهنگی - هنری کشورمان
بوده است. سالهایی که شاید در تهران نیز، تئاتر به معنی
عام، وجود نداشت. ایجاد گروه‌ها و انجمن‌های
فرهنگی که تئاتر بخشی از فعالیت آن بود و نیز برد
اجتماعی این هنر در ولایت شما، دلیلی بر این
مدعاست گویا در شماره قبلی گیه‌وا بود که در باره
آفادایی نمایشی مقاله‌ای چاپ کرده بودید. بی‌جهت
نیست که در تئاتر امروز کشورمان هنرمندان گیلانی،
چهره‌های شاخص دارند.

از تاریخ ۱۷ آذر ماه ۱۳۷۲ به مدت یک هفته،
به جهت برگزاری جشنواره منطقه‌ای تئاتر، میهمان شهر
شما - رشت - بودم. فرصتی بود تا از نزدیک با
دست‌اندرکاران و هنرمندان امروز آن خطه آشنا شوم.
گذشته تئاتر منطقه شما را نسبتاً می‌شناسم. اما تئاتر
امروز در گیلان، فاصله بسیار دوری از گذشته خود
دارد. البته من نمی‌توانم ارزیابی مشخصی از تئاتر
گیلان بکنم، چون تمام استعدادهای موجود به کار
گرفته نشده است.

امیدوارم بار دیگر وقتی به این استان می‌آیم،
تئاتر گیلان را در اندازه‌های استعدادهای موجود و نیز
گذشته پرافتخارش ببینم.

روزگاری بود که در شهر و دیارمان نیکی رسم زمانه بود، غیرت و حمیت بر سرکار بود. یکی مشکلی داشت اگر، دو تا آستین زده می‌شد بالا! حرف اول را خوبی می‌زد. مردان شهر خوش فکر بودند و روشن، اهل نظر و عمل، تحمل می‌کردند یکدیگر را، جمع که می‌شدند، یکدل بودند. یکی خرده می‌گرفت، دیگری دلخور نمی‌شد.

بزرگان شهر، بیشتر خودی بودند و یگانه، نه چون امروز غیره و بیگانه، نمی‌خواهم شمول دهم؛ اما کارمان زار است امروز. نیکی و رافتاده است و اگر جایی باشد حقیر است. یکی مشکلی اگر داشته باشد، دیگری گوش نمی‌دهد چه رسد به دست! حرف اول را پول

می‌زند.

نیکاندیشان سرخورده‌اند، اهل نظر از عمل بریده است. جمع، پراکنده است و اگر هم چند نفری دور هم بنشینند بیشتر بهم می‌توبند، اگر نه در ظاهر، که در درون تویند و در پشت هم. یکدلی نیست، اما، شمول ندهم باز... اینجا و آنجا میان بیکران فراموشی و غایت بی‌تفاوتی باز امیدی هست.

ریشه خوبی هنوز نخشکیده، برای زمین تشنه آب باشیم. نیکی را در شهر و دیار خود پاس داریم. خوبی را رسم زمانه کنیم.

آب برای زمین های تشنه...

گفتم وقتی روی جلد مجلات کشور، اگر چه نه به شیوه گذشته، عکس ستارگان سینما و صحنه فیلم‌ها آنگهی می‌شود و تصویر قهرمانان ورزشی و مسئولان باشگاهها همه هفته در بالا و پایین یا چپ و راست هفته‌نامه‌ها تکرار می‌گردد با انواع و اقسام ماشین و هواپسا و حتی دایناسور رنگی! روی جلد مجلات علمی و نیمه‌علمی چاپ می‌شود، ما هم عکس مردی را چاپ کرده باشیم که در زمان حیات خود به شهر و دیارش و انسانیت خدمتی کرده است. بجهنم که تیراژ مجله‌مان را پایین بیاورد یا از فرط سادگی نوی ذوق خوانندگان بزند.

اما هرگز فکر نمی‌کردم عده‌ای ملائم کنند و خط و نشان بکشند و ذهنها آورده کنند که فلانی خواسته است با این کار کراوات را در حکومت جمهوری اسلامی احیا و علم کند. و باز فکر نمی‌کردم این کار که صرفاً شخصی و از سرسپاس به نیکی و ارادت به نیکان بود موجب شود تا نیک مردان و نیک زنانی در داخل و خارج کشور به این اندیشه افتند که بواسطه با بیواسطه به موسسات خیریه شهر خود کمک کنند.

نمیدانم چاپ آن چه در زیر می‌آید چه بازتابی خواهد داشت اما من بر این باورم باید در همه حال مبلغ خوبی بود و آنهایی را که خوبی می‌کنند تقدیر کرد حتی اگر نخواهند شناخته شوند و امساک داشته باشند. می‌خواهم باور کنید آن چه در زیر می‌آید تنها به خواهش من و قلم یکی از دوستان مشترک مقیم خارج نوشته شده است در شرح حال مردی که هم عالم است، هم دارا و هم بخشنده و هم مسکک از حیاهو.

م. پ. ج



مهندسی متقالجی در سال ۱۳۲۴ در رشت متولد شد و پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه در رشت برای ادامه تحصیلات عازم امریکا شد. در سال ۱۳۴۷ از دانشگاه اوکلاهما بدریافت درجه مهندسی در رشته نفت نائل شد و پس از بازگشت به ایران به استخدام شرکت ملی نفت ایران درآمد. در سال ۱۳۵۱ از خدمات اداری استعفاء نمود و به فعالیت بازرگانی (نمابندگی، تعرفه و فروش وسائل صنعتی) پرداخت.

از سال ۱۳۵۹ دفتری برای ارائه خدمات فنی و بازرگانی در لندن دایر نموده و تاکنون در حرفه خود موفق بوده است. چند سال پیش دانشگاه «په برداین» PEPPERDINE کالیفرنیا در امریکا برای خدمات مهندسی متقالجی در توسعه بازرگانی بین‌المللی به او درجه دکترای افتخاری اعطاء نمود.

دوستان مهندس متقالجی در شخصیت او دو ویژگی خاص سراغ دارند: علاقه وی به زادگاهش گیلان، و اعتقاد او به اینکه قسمتی از درآمدش را باید به کارهای خیریه اختصاص دهد. خوشبختانه پیشنهاد گیله‌وا مبنی بر اینکه توانگران گیلک به یاری مؤسسات خیریه گیلان برخیزند و یادگارهای نیکوکاران در گذشته را سرپا نگهدارند به آگاهی مهندس متقالجی رسید و مورد استقبال وی قرار گرفت. او در نامه‌ای که بتاريخ ۱۹ مهر ماه ۱۳۷۲ برای مدیر گیله‌وا فرستاد چنین نوشت:

«... شما نه تنها موفق بوده‌اید که گامی بلند در تعرفه و توسعه فرهنگ بومی گیلان بردارید بلکه در معرفی آثار و یادگارهای درگذشتگان بلند همت، و مؤسسات نیکوکاری گیلان مانند آسایشگاه معلولین

رشت و پرورشگاه مژده‌ی رشت نیز نقشی اساسی داشته‌اید.»

مهندس متقالجی پس از ملاحظه مقاله شماره دوم گیله‌وا درباره آسایشگاه معلولین و سالمندان گیلان، نخستین کمک خود را برای آسایشگاه فرستاد و گیله‌وا را واسطه ابلاغ کمک قرار داد و دیگر بار همین روش را پس از ملاحظه مقاله شماره سیزدهم گیله‌وا درباره پرورشگاه مژده‌ی رشت بکار برد.

طی یکسالگی که گذشت مهندس متقالجی مجموعاً بیش از ده میلیون تومان برای مؤسسات خیریه، فرهنگی و مذهبی گیلان از جمله آسایشگاه معلولین و سالمندان گیلان - پرورشگاه مژده‌ی رشت - بیمارستان جدید (تحت ساختمان در چهارراه میکائیل رشت) - مسجد بزرگ گیلان (تحت ساختمان در بولوار امام خمینی رشت) - شیرخوارگاه شبانه‌روزی توحید رشت - مرکز آموزش کودکان استثنائی دکتر خزائلی رشت و مدرسه ناشنوایان اقبال رشت کمک مالی فرستاده است.

گفتنی است که قبلاً نیز در سال ۱۳۶۶، نامبرده یک ماشین دیالیز کلیه از انگلستان خریداری و به بیمارستان پورسینای رشت اهداء نموده بود.

مهندس متقالجی در معرفی فرهنگ بومی گیلان در داخل و خارج از کشور نیز گامهایی برداشته و علاوه بر آبونمان نشریات گیلان برای برخی از مراکز فرهنگی کشور و گروهی از ایرانیان مقیم اروپا و امریکا، یک سری از کتب گیلان‌شناسی را که در سالهای اخیر انتشار یافته، بهر یک از کتابخانه‌های دانشگاههای معتبر انگلستان که دارای بخش کتابهای فارسی هستند اهداء نموده است.

حسین صمدی

گیله‌وا به "ترانسکریپسیون" نیاز دارد

اویس دوم پادوسپانی

اویس II پادوسپانی (O.veys-e.pa.dus.ba.ni) فرزند ملک گسپم II فرزند ملک بیستون IV کیس ۹۸۶ ق، شاهک. هشتمین شاهک خاندان جعلی گاوبارگان پادوسپانی شاخه نور بود. وی پیش از ۹۷۲، به هنگام حکومت پسرعمش ملک کیومرث III تا ۹۸۶ بر بخشی از نور حکومت داشت. ملک اویس خواهر کارکیاخان احمدخان گیلانی (۱۰۰۱) را به همسری برگزید. در ۹۷۵ شاه تهماسب I صفوی با خان احمدخان در آویخت و سپاهی برای به بند کشیدن وی به گیلان فرستاد. ملک اویس که با خان احمد همبسته و همدست بود در تنکابن از سپاه صفوی شکست خورد و اسیر شد. در اوایل زمستان همان سال خان احمد نیز بشکست و به بند افتاد. پس از چندی اویس که رهاگشت، باری دیگر سپاهی فراز آورد و با همسنگی خان احمد به بیس گیلان بورش برد، اما شکست خورد و در کوچصفهان زخمی کاری برداشت که بر اثر آن در کیس درگذشت.

در منابع از بازماندگانش نشانی بدست نیامده است. شماری از منابع حکومت او را ۹۷۳ - ۹۷۵ آورده‌اند. پس از وی ملک عزیز (پیش از ۹۹۶) حکومت یافت.

گزیده منابع

احسن‌التواریخ، ۵۶۳ تاریخ جهان آرا، ۱۸۷؛ تاریخ مازندران (شبه‌جغلی)، ۸۶ - ۸۷؛ تاریخ مازندران (مهجوری)، ۲/۷۸؛ عالم آرای عباسی، ۱۱۲؛ گساو بارگان پادوسپانی، ۱۶۹ - ۱۷۰؛ مازندران (شایان)، ۱۹۸؛ نسب‌نامه، ترجمه، ۲۹۲.

لطفاً تصحیح فرمائید:

(غلط‌های چاپی در شماره ۱۸ و ۱۶)

در مقاله «هشام‌در در جستان» (صفحه ۲۰ گیل‌وا) نام آقای مجید دانش آراسته از میان داستان‌نویسان جا افتاده بود.

در سطر سوم شعر آقای محمد فارسی «آدمه» غلط و «دمه» درست است.

در سطر آخر شعر اول محمد دریایی «آفتو» غلط و «آفتوه» درست است.

در سطر چهارم شعر دوم آقای دریایی «نکائیل» غلط و «ککائیل» درست است.

سطور چهارم و پنجم شعر نخست آقای محمد بشرا در حروفچینی جایجا شده است.

در سطر آخر همین شعر «رهپیدی» غلط و «دبیدی» درست است.

همچنین در سطر چهارم شعر آقای محمدرضا خیرخواه (ص ۲۲) «آد بوستا» غلط و «آدم بوستا» درست است.

در سطر ۱۶ همین شعر «نامی کوله» غلط و «نامی کوله» درست است.

* نام عکاس عکس غنتور چاپ شده در صفحه ۴۳ شماره ۱۵ گیل‌وا مسعود مطلق زاده صحیح است.

بی خرسنگ مزاحم را بخورند و بسایند. و خرسنگ را همراه خویش، آنچنان بغلطانند و بچرخانند که تا به دریا برسد، ماسه‌ای باشد نرم چون حریر. و ابزار و اسباب بازی امواج آرام ساحل و کرانه.

... برایت مقدور هست که چند صفحه آوانگاری (Transcription) به نشریه‌ات اضافه کنی؟ شبیه آن کاری که من برای تات‌نشین‌های بلوک زهرای جلال کردم؟ برد استفاده زحمات زیادتر می‌شود و آن مبلغ کار تو در سطح جهان است که بدون آن شهرت هم امور تو می‌گذرد و گذشته است.

... من گیلان را دوست دارم. مصداق و تجسم بهشت آرمانی، برایم گیلان است... سرزمین کبی‌برداری شده از بهشت آسمان... در حال حاضر تو پاسدار اصالت‌های گیلان زمینی و گیله‌مردان. پس به همین خاطر است که می‌خواستم از تو توقع کنم که چهار صفحه از گیل‌وا را - در حوزه فولکلور گیلکی - ترانسکریپسیون بدهی. ما نمی‌توانیم گیلکی و لطف سخن گیله مردان را دریابیم. بای کمکمان کرد...

تهران - شمس آل احمد

پناهگاه حیات وحش

سلکه

خواهد شد. این مرکز بتدریج با تکمیل آلبوم و نمونه‌های تاکسیدرمی معرف جاذبه‌های طبیعی و علمی منطقه خواهد گردید. ضمناً با اعزام و استقرار کارشناس محیط طبیعی و تاکسیدرمی پرندگان منطقه بازدید کنندگان در جریان اطلاعات علمی این اکوسیستم ویژه قرار خواهند گرفت.

لازم به ذکر است پناهگاه حیات وحش سلکه با وسعت حدود ۳۶۰ هکتار و حضور فعالانه مامورین اجرایی و حفاظتی، دسترسی به منطقه، استعداد جذب سرمایه برای ایجاد یک منطقه دیداری برای مشتاقان استانی و خارج از استان، جایگاه امنی برای پذیرایی از مهاجران و محققین و صاحب نظران می‌باشد. این منطقه حد واسط بین گروه پرندگان دشتهای فونمات از یک طرف و تالاب انزلی و دریا از طرف دیگر بوده و در نتیجه جدای از تعداد، تنوع کیفی قابل ملاحظه‌ای را در خود دارد و هر ساله گروه‌های بزرگی از پرندگان مهاجر همچون قو، کله‌سبز، گیلار، سرخانی، خونکا و غاز گرفته تا دیگر انواع همانند چنگر، کشیم، خروس کولی و بسیاری از آبچلیکها و پاشلیکها پذیرایی می‌کند.

منبع: روابط عمومی اداره کل حفاظت محیط‌زیست گیلان

اولین ساختمان مرکز بازدیدکنندگان استان گیلان در بهمن ماه سال جاری در پناهگاه حیات وحش «سلکه» واقع در روستای صوفی‌بند هندخاله صومعه‌سرا مورد بهره برداری قرار گرفت.

گفتنی است این ساختمان در زمینی به وسعت ۳۵۰ مترمربع با زیربنای ۲۵۰ مترمربع با اعتباری معادل ۵۵ میلیون ریال از محل اعتبارات طرحهای ملی - طرح ساماندهی مناطق محیط زیست کشور بنا شده است.

پناهگاه حیات وحش سلکه واقع در قسمت جنوبی تالاب انزلی یکی از مهمترین جایگاههای زمستان گذرانی پرندگان مهاجر از جهت فون و فلور در این بخش از تالاب می‌باشد که در سرشماری زمستانه با توجه به منابع غذایی گسترده به تنهایی حجم عظیمی از آمار استان را به خود اختصاص می‌دهد و به جهت دارا بودن فاصله ۱۵ کیلومتری تا شهرستان رشت نزدیکترین مکان بازدید علاقه‌مندان شکار و طبیعت می‌باشد. با احداث ساختمان مذکور بسیاری از مشکلات بازدید کنندگان و محققین جهت اسکان بمنظور مطالعه و دست‌یابی به چشم انداز بی نظیر تالاب با توجه به اشرافی که به پناهگاه دارد مرتفع

شیرینی‌های نوروزی

طرز تهیه دو نوع شیرینی خانگی

در ایام عید

«کلاچی مئن پور»
(برای تهیه تقریبی ۵۰ عدد)

محمد دعایی



جمشید شمسی پور خشتاونی

برای تهیه تقریبی پنجاه عدد کلاچی مئن پور، دو کیلو آرد برنج، نیم کیلو آرد گندم، یک لیوان شیر، دو کیلو روغن، بیست عدد تخم مرغ، یک فاشق چایخوری زردچوبه، یک فاشق چایخوری نمک، یک فاشق چایخوری سائیده‌ی هیل و دارچین، دو بیست و پنجاه گرم شکر را با هم مخلوط کرده، با دست بهم زده تا خمیر آماده و رسیده شود.

جداگانه نیم کیلو شکر و یک فاشق غذاخوری هیل و دارچین سائیده شده را با هم مخلوط می‌کنند. خمیر را به اختیار «به اندازه یک لیمو» روی دیگی با دست پهن می‌کنند. بخاطر اینکه خمیر به دیگ نچسبد، پلاستیک فریزر آغشته به روغن را روی دیگ می‌گذارند خمیر را شکل می‌دهند و گرد می‌کنند. از مخلوط شکر و هیل و دارچین، به اندازه‌ی یک فاشق غذاخوری در وسط آن می‌ریزند. یک طرف خمیر را بلند کرده و روی طرف دیگر خمیر می‌گذارند با دست آنرا آرایش می‌دهند، برای تزئین، با اشیاء مختلف مثلاً فاشق چایخوری و یا گوشه‌ی کلید، روی آنرا به شکلهای مختلف در می‌آورند.

«شکل اشکال بستگی به ذوق و سلیقه فرد دارد» خمیر را درون لیس (= طبق حلبی مانند سینی) منظم می‌چینند و به کوره می‌برند. بعضی‌ها، این مرحله را نیز در خانه روی چراغ انجام می‌دهند.

آنهایی که بضاعت بیشتر دارند، مایه‌ی کلاچی مئن پور را سنگین‌تر می‌گیرند که طبیعتاً خوشمزه‌تر خواهد شد، امروزه بعضی‌ها نیز برای خوشمزه شدن بیشتر، زمانی که کلاچی مئن پور گرم است روی آن پودر نارگیل می‌ریزند.

«سنگاسین»

(برای تهیه تقریبی ۷۰ عدد)

سه کیلو آرد برنج را، به همراه چند برگ نارنج، درون طشتی گرم می‌دهند و سرخ می‌کنند. با دیدن خشک شدن برگ نارنج می‌فهمند که آرد آماده است. برگ نارنج خشک شده را با دست خرد می‌کنند. بر روی آرد می‌ریزند. یک کیلو شیر را، مات کرده بحالت وکرم به آن اضافه می‌کنند، بهم می‌زنند تا سفت شود. برای اینکه معلوم گردد، مخلوط آماده است یا نه، چنگی از آن را در مشت گرفته و بلند کرده به طشت می‌زنند. اگر مخلوط از هم باز نشد آماده است.

کوله کوله چارشنبه

(چهارشنبه سوری)

در شب چهارشنبه آخر سال تالشان منطقه فومات هم مانند دیگر نقاط استان گیلان، مراسم آتش افروزی (چهارشنبه سوری) را با شور و حال خاصی برگزار می‌کنند. روز سه‌شنبه، هنگامی که هوا تاریک شد در مقابل هر خانه‌ای هفت کوزه آتش افروخته و اهل خانه در حالیکه کودکان خود را زیر بغل دارند حداقل سه بار از روی کوزه‌های آتش می‌پرند و این جمله‌ها را می‌خوانند:

(۱) ای واز، دوازیته وام

(با به پرش، بادو پرش، می‌گویم)

خردنه بازیته وام

(با بازی کودکانه، می‌گویم)

همه نی راضیته وام

(با رضایت همه، می‌گویم)

سوزو گدازیته وام

(با سوز و گداز، می‌گویم)

آتش، آتش، سرشکه

(آتش، آتش، با سرخی‌ات)

زردّه فیچی، ورشکه

(زردی را پاک کن از زخم)

(۲) فیچ مئوا فیچ بی مونو

(چهره نگو به‌ی زرد)

جان لشته نی، وی مونو

(تن شده مانند بید)

پنجه تکه، تی مونو

(نوک سحر هم شده تی)

شزو نوم نی، کی مونو

(خود هم بی دایم، چه کلک است)

آتش، آتش سرشکه

(آتش، آتش، با سرخی‌ات)

زردّه فیچی، ورشکه

(زردی را پاک کن از زخم)

(۳) بوسون بنده فراری

(سوزان، فراریش بده)

دردی دکنه رواروی

(درد را بریز رودخانه)

ثم کئنه روزیگاری

(این روزگار کینه)

تا بیونیم، بهاری

(تا بیستم بهار را)

آتش، آتش، سرشکه

(آتش، آتش، با سرخی‌ات)

زردّه فیچی، ورشکه

(زردی را پاک کن از زخم)

(۱) لازم به یادآوری است که، این روایت را در روستاهای خشک‌نودهان و زیده و همچنین در روستای درج محله گردآوری نموده‌ام شاید کامل‌تر از آن هم باشد که من از آن بی‌خبرم.

در حالت گرم سنگاسین را نباید از درون طشت بیرون آورد چون می‌شکند.

شیرینی‌های خانگی دیگری نیز در ایام عید، در لشت‌نشاء درست می‌کنند. مانند: تین حلوا - شیر حلوا - گزنه حلوا.

مخلوط رسیده را، درون طشت تا عرض چهار سانتی‌متر با دست پهن می‌کنند. به اندازه دو فاشق غذاخوری مغزگردو و کمی دارچین و زردچوبه‌ی سائیده شده را، روی خمیر پخش می‌کنند. با سنگ آغشته به روغن، روی خمیر را می‌مالند. در حالت گرم با چاقو، آنرا بشکل لوزی به اندازه باقلوا برش می‌کنند.

ضرب المثلها

فرهنگ عامه

مردم شمال ایران

هنگی ایسه، هنگی نیه
(چستان)

چند چستان تالشی

۱ - گابَر شو طُوله دوشون

(گاو بیرون می رود، طوبله را می دوشند)

۲ - تِه پیری آعه مُونو

(تو می روی، او می ماند)

۳ - ای کیجُو کیجُو، د کیجُو کیجُو، ای کیلش کینه هزار کیجُو
(یک حوضه کو حوئو، دو حوضه کو جولو، یک مرغ کرج با هزار جوجه)

۴ - داری دیره چمه سیرا، بشو و خالش همه سیرا، سپفش آره

سی گله، هر ده بیو ای گله
(درختی در حیاط ماست، ساخ و برگش در حیاط همه است، میوه می آورد سی عدد، از آن یکی هم نمی خورد)

جوابها

۱ - ربور عمل و کندو ۲ - جای پا ۳ - ماه و ستارگان ۴ - ماه رمضان و روزه
گرد آورنده: بازعلی پور غفوری از تالش (پره سر)

در مورد مهمان

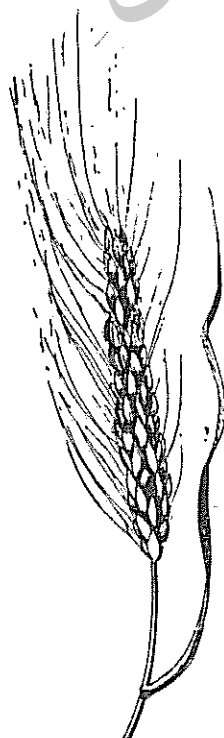
ای پیچه کوته پشمسر

میهمان یک روز سر، دو روز سر

نگودته که ده روز سر

حکایت این گونه است که چند نفر از مردم جلگه و دشت گیلان تصمیم می گیرند برای میهمانی پیش یکی از رفقای قدیمی خود در بیلاق بروند. وقتی مدتی پیش دوست خود می مانند، دوست آنها می بیند نه مثل این که اینها به این زودی قصد رفتن ندارند با گریه خانگی که معمولاً توی اطاق و سر سفره می آید و در این وقت کنارش نشسته بود این الفاظ را تکرار می کند که ترجمه اش چنین است: (ای گریه پشمالو، مهمان یک روز الی دو روز دیگر، نگفتند که ۱۰ روز بماند!) مهمانان متوجه کلام دوست صاحبخانه می شوند و فردای همان روز قصد خداحافظی و عزیمت می کنند.

اطاق ور کومله - حسین حسین پور پروشی



نه چک زنه نه چانه، عروس هر به خانه.

(= بی اینکه چانه بزند، عروس به خانه می آورد.)

در مورد افرادی گفته می شود که بدون هیچ گونه تلاشی یا تحمل هزینه ای صاحب موقعیت اجتماعی خوبی می شوند یا مال خوب و مفتی گیرشان می آید. به بهانه ای و چه، مار زنه کچه.

(= به بهانه بچه به مادر «کچه» می زند.) کچه کنگیر فلزی را گویند.

در مورد افراد سودجو و فرصت طلب گفته می شود که از هر موقعیتی به نفع خود سود می برند.

اندی داریم حیران ویران، یادم نیه ویشنا پیران.

(= این قدر حیرانیم و آشفته که یاد پدران گشمار بسنم.)
کنایه از غرق شدن در مشکلات زندگی و بی خبر ماندن از بردکت های کسان.

گر نه بز سر چشمه آب خورنه.

(= برنگرفته از سر چشمه آب می خورد.)

یعنی کسی که خودش مورد قبول دیگران نیست شخصیت های مورد قبول دیگران را قبول ندارد.

نشارود - فاطمه تمیمی

خواب بالیش نخینه، وشنای خورش.

(= کسی که خسته باشد بدون بالش می خوابد و کسی که گرسنه باشد بدون خورش می خورد.)

در مورد کسانی که بخواهند بهانه جویی کنند و از زیر بار کار یا تعهدی شانه خالی کنند گویند.

موگنم کیل، توگنی بادوش.

(= من می گویم تراست تو می گویی بدوش.)

در مورد کسانی که عاشق حرف خودشان باشند و سر کار نشدنی لجاجت بخرچ دهند گویند.

تنکابن - محمدرضا عبدالله پور

صت گوله زنه، یکی دسته نداره.

(= صد تا کوزه می سازد، هیچکدام دسته ندارد.)

در مورد کسانی گفته می شود که حرف زیاد می زنند ولی عمل نمی کنند، قول می دهند اما وفا نمی کنند و...

هر کی سرخ ریشه، تی پتر خیشه.

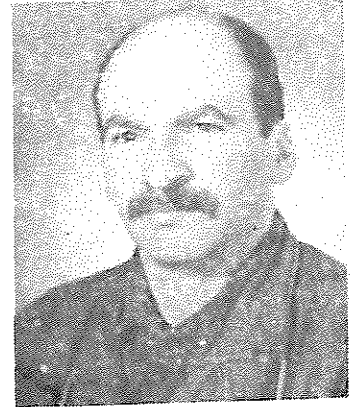
(= هر که ریش قرمز است فامیل پدرت است)

در مورد کسانی که همه چیز را منتسب به خود می کنند و خود را با همه آشنا نشان می دهند.

اشکور پائین (کاکرود) - بهزاد قربانی نژاد

شاعران ولایت

حجت خواجه میری



غزل

تی شانه سَرِ خاکا زنی با تی دهن فو
می شانه یا پاک دُرسه می بالکا و چانچو
تو صدری خوری! صدر نشینی دانی یا نه!
من چَمپا خورَم چَن پا دارم فاصله از تو
خوشک نانِ واستی بُخوره می زن و می زای
تی خانه جا بیرون آیه مایی سفید بو
می خانه پیله دانه خوروش هه سیرا بیجه
تی خانه درون پوره جه گوشت بوز و آهو
دُوزار آگه ایمر و تاودایی یتیمه دس
فردا کَر نَاف مَرا هی گی بادو بادو
تی خانه میان دشتی خانه تی جارو برقی
می خانه میان رشتی خانه ایسیبله جازو
تی زاگ پلایا چاکونه تی دیگ زود پَز
می هه گیل کُوری پلایا زای زنه هی فو
تی سیم تلفون میان پوَل دُوه بی زور
می سیم تلفون ایسه می دَسْت و می بازو
«خواجه» تَوابُون تو پکز از دُورَه زمانه
گیرم گوما به پوَل میان، تی کهنه پارو
نه قَبَر دارِه طاقچه و نه کی کَفَنی جیب
کار کودن خَرِ واستی بَبه خوردن یابو

رباعیات

<p>گم چوما نَهَم تی را، گه واکورا کونی گم دیلانم تی را، گه واکورا کونی می جانا گمه بَنَم می دست کف من حرفی گه نارم، ریایا واکورا کونی</p>	<p>تی عشق واسی بیدین خوماره دو تا چوم در کوی تی دیل می دیل بکود خورایا گوم آویرا به دیل او پیله دشت میانی پیدا به می را بَنَم کی یا حی قیوم</p>
--	--

لطفاً مطالب خود را تایپ شده روی یک برگ کاغذ
یا حداقل با خط خوش و خوانا، با رعایت فاصله
بنویسید. مطالب ارسالی به هیچ وجه برگردانده
نمی شود.

توجه فرمایید

حجت خواجه میری متخلص به خواجه رشتی در سال ۱۳۳۱ ش. در محله استادسرای رشت در میان خانواده‌ای کاسب و زحمتکش دیده به جهان گشود. پدرش علی به شعر و هنر علاقمند بود و اشعار بسیاری از مولانا و حافظ به خاطر داشت، این امر زمینه‌ای شد تا حجت پا به دنیای شعر و شاعری بگذارد.

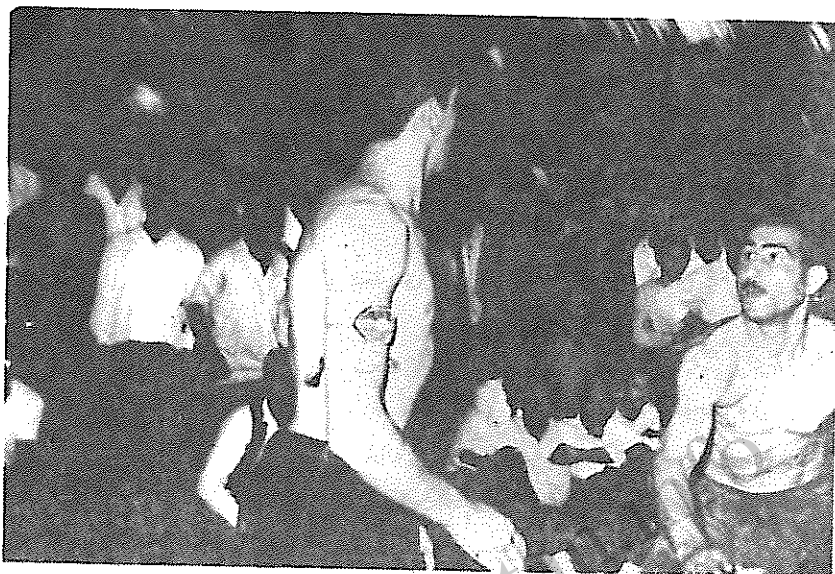
وی تحصیلات ابتدایی را در دیستان امید به مدیریت حاج حسین کلباسی به پایان برد، آنگاه دوره اول متوسطه را در مدرسه زاهد گیلانی و دوره دوم متوسطه را در دبیرستان‌های سام و فرهنگیان رشت به اتمام رسانید. پس از انجام خدمت نظام وظیفه در سال ۱۳۵۶ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و هم اکنون به عنوان کتابدار اداره آموزش و پرورش رشت در حال انجام وظیفه است.

حجت خواجه میری فعالیت شعری خود را از سال ۱۳۴۹ آغاز نمود، اشعار گیلکی او در برنامه «نغمه‌ها و ترانه‌های محلی» رادیو رشت قرائت می‌شد. وی در زمینه هنر تئاتر و بازیگری هم فعالیت داشته و در فیلم‌های داستانی: شاگرد اول - روزنامه - نابینا و چاه - خانه خالی تنهایی و... به عنوان بازیگر ایضاً نقش نموده که از سیمای جمهوری اسلامی ایران - مرکز رشت بخش شده است. وی متأهل و دارای فرزند است.

حجت به شعر کلاسیک و نو دلبنسگی دارد، اما شعر کلاسیک را بیشتر می‌پسندد (در قالب‌های: غزل، رباعی، دوبیتی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند و مثنوی ذوق خود را آزموده است. به فارسی و گیلکی شعر می‌سراید و از بین شاعرانی که در قالب شکسته شعر گفته‌اند، شعر «آزاد» را بیشتر می‌پسندد. وی معتقد است:

«ما در محیطی رشد نمودیم که آداب و رسوم و فرهنگ آن مایه گیلکی داشته، لذا زبان گیلکی، زبان مادری ماست به همین جهت زبان گیلکی و شعر گیلکی را ترجیح می‌دهم.» در مورد هئاسعر ساده و بی‌ریا می‌گوید: «به نظرم هئاسعر فشرده و جمع و جور است از آن خوشم می‌آید، هئاسعر را جوانه‌ای بر شاخه ادبیات گیلکی می‌دانم امیدوارم که شاعران این مرزوبوم با آب دادن کلام خود آنرا بارور سازند.» حجت از بین شاعران گیلکی سرا به اشعار: افراشته، محمد بشرا، شیون فومنی، محمد فارسی، تیمور گورگین دلبنسگی بیشتری دارد. به نمونه‌ای از اشعار حجت خواجه میری بسنده می‌کنیم.

کشتی گیله مردی



سمت راست پهلوان عسکر بارکوسرای، سمت چپ پهلوان عنایت از رشت

۳ - پهلوان عسکر علی حسن زاده بارکوسرای (معروف به پهلوان عسکر بارکوسرای)

متولد ۱۳۱۲ ه. ش در روستای بارکوسرا از توابع شهرستان لاهیجان می باشد، از ۱۶ سالگی به کشتی گیله مردی روی آورد و اولین کشتی خود را با پهلوان محسن و پهلوان رحمت در چهارراه کومله گرفت که بر هر دوی آنان پیروز شد. از سالهای ۴۱ تا ۵۶ هر جمعه به دعوت جوانشیر در مسابقات کشتی گیله مردی گیلان و مازندران شرکت میکرد و ضمن پنجه در افکندن با پهلوانان قدر این رشته و پیروز شدن بر آنها از جمشید جوانشیر هر جمعه یک سگه طلا جایزه می گرفت.

در سال ۵۰ مقام اول سبک وزن کشتی گیله مردی گیلان و مازندران نصیب وی شد، قرار بود برم، ماشین پیکان باشد لیکن با رخداد زلزله تأسف بار طبس بزم به زلزله زدگان تخصیص داده شد. در این سال علاوه بر اینکه وی در سبک وزن مقام اول را به دست آورد با پهلوان شجاع خماسی قهرمان سنگین وزن نیز کشتی گرفت و او را زمین زد.

در سال ۵۳ در کیش کلابه لاکان موفق به شکست یکی از نام آوران کشتی گیله مردی پهلوان صفر (صفر آزموده) از رشت شد که طرفداران پهلوان صفر شروع به تهاجم بر وی کردند که در آزمون معمول بود. سرهنگ بهزادی وی را در پناه خود و مأموران انتظامی به شهربانی برد تا از گزند آنان رهایی یابد.

چند هفته بعد مجدداً ترتیب کشتی با پهلوان صفر داده شد که در باغ برنجیان رشت بود و اینبار پهلوان صفر تلافی شکست چند هفته قبل را نمود و وی را شکست داد.

از کشتی های جالب وی کشتی با پهلوان سیاه برار از فومن میباشد که تا قبل از برگزاری کشتی با پهلوان عسکر بارکوسرای تمام حرفیان را شکست داده بود. دو پهلوان به دعوت کربلائی احمد گاراژدار در فومن با یکدیگر روبرو شدند و پهلوان عسکر توانست با گرفتن دو کنده پهلوان سیاه برار را مغلوب نماید و برم خوبی از این پیروزی عایدش شد.

از خاطرات جالب وی اینست: اسداله خان عزیززاده سیاهکلرودی برادر رشیدی بنام نصرت عزیززاده سیاهکلرودی داشت که با توجه به جوان بودن، پهلوانان اطراف سیاهکلرود و رودسر را یکی پس از دیگری دچار شکست نموده بود و اسداله خان تصمیم می گیرد برای اینکه برادرش فنون کشتی را به خوبی یاد بگیرد او را به دست استادی بسپارد که آوازه پهلوان عسکر باعث پذیرش وی به استادی پهلوان جوان میگردد. مدتها پهلوان نصرت مورد تعلیم قرار می گیرد و در کشتی هایی که برگزار می شد و برم بعنوان برنده دریافت می کرد آنها به استادش پهلوان عسکر تقدیم میکرد تا اینکه وی تصمیم میگیرد با پهلوانان مازندرانی بر علیه پهلوانان گیلانی دست و پنجه نرم نماید و در یکی از روزهای کشتی مدعی کشتی گرفتن با استادش می گردد.

پهلوان عسکر سعی نمود شانه خالی کند ولی شاگرد به اصرار باقی بود که در این موقع برادرش اسداله خان گفت چنانچه بر برادرم فائق گردی صد تومان جایزه داری. نهایتاً او را زمین زد و صد تومان را گرفتم به اضافه دورانی که از دیگران کردم و این موضوع و گرفتن کشتی در سایر میادین منجمه عروسی دختر امان اله خان صوفی در املش بارها تکرار شد و من از این بابت ۹۶۰ تومان پول جمع کردم که با این پول برای خودم در بارکوسرا زمین کشاورزی خریداری نموده ام و هم اکنون نیز در آن به کشت و کار مشغول هستم.

پهلوان عسکر یکی از معدود کشتی گیران گیله مردی می باشد که از سال ۱۳۲۸ تا پیروزی انقلاب در اکثر کشتی ها نقش فعال داشته است ولی با شهید شدن فرزندش جمال در جزیره مجنون (که مفقود الجسد شد) شورو حال دیرین را از دست داد.

بهترین پهلوانان به نظر وی عبارتند از: شعبان کلاردشتی - عطاء رحیمی - حاج حسین - سیدبرابر فومنی - صفر کمالی حاج آقا پرده سری - عباس اباتری - هوشنگ ملکی از واجارگاه - پهلوان قلی از نشتارود - ساحت مازندرانی - نصرت عزیززاده از سیاهکلرود - شجاع خماسی و پهلوان عنایت.

وی اعتقاد دارد که پهلوان نباید دنبال منیفات و بی دینی باشد.

تونگوله گای تونگولای

«۸۴۷ تن کالا از گیلان به خارج از کشور صادر شده»
(سلام)

«بابا ۱۶ پشه‌آه باراکی نی‌گید صادرات!»
«هیأت بازرسی کل کشور وضعیت بعضی از سازمانهای دولتی و نهادهای استان را بررسی کرد.»
(کیهان)

«مردی نتیجه یا بوگو!»
«استحصالی خاویار در استان مازندران ۵۰ تن کاهش یافت» (جمهوری اسلامی)
«اوزون بورون گوشتا حلال کودن اجور کمه کسریم داره!»

«۳۶۰ پروژه عمرانی طی دهه فجر در استان گیلان به بهره‌برداری می‌رسد» (جمهوری اسلامی)

«خودا دانه چن تا جه پروژان پیشتر نی افتتاح بو بو بوا چن تا نی بعدن افتتاح خایه یون!»
«رقابت برنج داخلی و خارجی در شمال بزرگ»
(ابرار)

«ج... آن! پیله بز بزن. چی خوری تورشه‌آش. چی امره؟ نیمدانه»

«طی سال گذشته ۱۰۳۱ اثر باستانی از حضاران غیرمجاز در گیلان کشف شده است.» (جهان اسلام)

«کی بوگوفتی گیلان اثر باستانی نداره؟»
«بیش از ۴۰ هزار متر مربع فرش گیلان به خارج صادر شد.» (همشهری)

«سرخ می از تو، زردی تو از من، گوله گوله چهارشنبه»

«تونگوله» در زبان گیلکی به معنی تلنگر است. گاهی آن را به نرمی بعنوان شوخی و گاهی به تندی بعنوان تیبیه بر نرمه گوش بازیگوشان می‌نوازند!

حول و حوش ما هزاران اتفاق می‌افتد که ما از آن بی‌خبریم. رسانه‌های گروهی و از جمله مطبوعات منبع این خبرها هستند. گله‌وا هم از فضای روزگار جز و مطبوعات بحساب می‌آید اما چه مطبوعاتی که یک خبرنگار هم ندارد! ناگزیر است «تونگوله» چی خود را وادارد تا از میان تیرهای ریز و درشت همتایان خود کش برود و بعضی را که قابلیت «تونگوله زنی» دارند برگزیند و بعد... تونگوله گای تونگولای:

«نماینده مردم فومن: سنگهای مشرف بر شهر ماسوله، مهار خواهد شد.» (کیهان)

«حله یازم خواهد شد، ای وار بیده‌یی ایشته سر بکفت.»

«۵۰ میلیون دلار در صنعت چای صرفه‌جویی ارزی شد.» (اطلاعات)

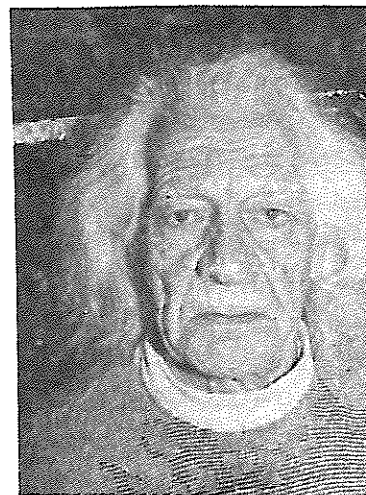
«شعار: بی‌انید جه این پس فسفاله‌ها را فینیشانیم!»
«آب دریای خزر ۱۳ سانتی‌متر بالا آمد.» (ابرار)

«ناکس دلار امرای مسابقه بنا!»
«عملکرد عمرانی و اعتباری دستگاههای اجرایی استان گیلان بررسی شد.» (اطلاعات)

«شیرید یا شال»
«۶۴۶ میلیون ریال وام به صنعتگران دستی گیلان پرداخت شد.» (سلام)

«چی عجب بابا! صنعت هنوز زنده‌یه؟»
«هیأت بانوان نیکوکار صومعه‌سرا رسمیت یافت»
(ابرار)

«ویوا زناکان»



در غریب شادی گیله‌مردان صدای گرم یا موسی، زورمندی پهلوان کشتی گیله‌مردی را بازگو می‌کند.

علی قدمی شارمی معروف به

یا موسی

به گپ که نشستم از خاطراتش در زمان احمدشاه قاجار سخن راند ولی زایچه‌اش سال ۱۳۰۲ هجری شمسی را در کرمانشاه نشان می‌دهد. خانواده‌اش در تپه‌های سبز اطراف شهر کرمانشاه که گویا امروز شهر آنرا در کام خود کشیده است به دامداری و کشاورزی اشتغال داشتند خشکسالی‌های پیاپی و فراگیر شدن امراض دامی آنانرا وادار به مهاجرت نمود؛ از سرزمین سبز خشکیده به سرزمین سبز نمور؛ بهر تقدیر پدرش از مانده دارایی خود، زمینی در روستای شام صومعه‌سرا خریداری نمود و به شغل کشاورزی پرداخت، علی چند سالی پیش پدر و مادر ماند ولی خود می‌گوید: «هوایی دیگر در سر داشتم، وقتی در سفری شهر سبز لاهیجان را دیدم و آبگیر بزرگش را و شیطان کوهش را، هوس ماندن در آن شهر کردم، نزد پدر رفتم و خواسته‌ام را گفتم که موافقت کرد، نزد مرحوم کربلایی غلامعلی نصیری جنب مهمانخانه اخوت، شاگرد سلمانی شدم، چند سالی بعد به رشت آمدم و در سال ۱۳۲۴ در رشت دکان سلمانی باز کردم.»

در خلال سالهایی که در لاهیجان و رشت زندگی می‌کرد فوق‌العاده به کشتی گیله‌مردی علاقمند شد و در کشتی پهلوانان شرکت می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۴۰ ه. ش. که از بلندگو برای تفسیر کشتی استفاده بعمل آمد، علی قدمی شارمی بعنوان گوینده و مفسر کشتی‌های گیله‌مردی وارد عمل شد و تاکنون، هر سال، حدود یکصد روز، به تفسیر کشتی گیله‌مردی می‌پردازد و از این راه امرار معاش می‌کند و بقیه ایام سال را به ماهیگیری در رودخانه‌های پسیخان، جبرده و سپیدرود می‌گذراند.

به عقیده وی خوش‌ترین ایام زندگی‌اش وقتی است که پهلوانان کشتی گیله‌مردی پنجه در پنجه هم می‌افکنند، وی اعتقاد دارد که راه حق و حقیقت را پیموده است و از اینکه در دل گیله‌مردان جای دارد و خانه آنان خانه وی می‌باشد بر خود مباهات می‌کند.

گیله‌وا، ویژه مردم شناسی
بزودی منتشر می‌شود

تپه‌وا
محل فروش در تهران
کتابفروشیهای دوبروی
دانشگاه تهران

گیله‌وا، ویژه فالشی
فروردین ماه ۱۳۷۳ منتشر می‌شود

مشترک عزیز

تقاضا داریم برای ادامه کنار گیله‌وا نسبت به واریز حق اشتراک مجله اقدام فرمائید. گیله‌وا به هیچ سازمان و موسسه دولتی یا غیردولتی وابسته نیست و فقط از طریق تک فروشی و قبول اشتراک تغذیه مالی می‌شود. واریز حق اشتراک به حساب مجله یکی از راههای تداوم گیله‌وا است. اگر روشن و محتوای آن مورد قبول و دلخواه شماست این راه را بر آن نیندید.

جاری ۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸
بادی‌الله رشت



قصیده تالش

به باغ و بوستان و سبزه زارش
به بانگ بلبان شاخسارش
به ییلاقات سبز و دامداریش
به رود و درّه و بر جویبارش
سرودِ پرطنین آبشارش
به زحمت‌های دائم بی قرارش
شمیم و عطر گل‌های بهارش
به هی‌های چوپان، چوبداریش
به مردانِ دلیر و پایداریش
تو آگه شوز حال و روزگارش
به اشعارِ لطیف یادگارش
چگونه عشق بازد با نگارش
شنو آواز عرفان از منارش
بسوی «برزکوه» نامداریش
کتابت بوده روز و شب بکارش
هلاکش بنگر و آخر تو زارش
که آذربایجان گشته قرارش
«صفا»^۱، «میرحقیقی»^{۱۱} گشته کارش
«ذبیحی»^{۱۲}، «باشفیقی»^{۱۳} افتخارش
دیوار تالش از آفت بدارش
نسدانی گفت وصف شاهکارش

خوشا بر تالش و بر کوهسارش
دمی بنگر به دشت و کوه تالش
اسالم تا به ماسال و به قوم
به آواز قشنگ روزباران
به اشعار لطیف رودهایش
به چوپان و کشاورز توالش
به قلب مهربان مردمانش
نسیم دشت و دریا کوهساران
به دریای پر از سُر و پر از راز
بیا اکنون دمی با من سفر کن
به «شوقی»^۱ بنگر آن مردِ خدایی
نظر می کن به صادق خان «صدقی»^۲
«شرفشاه»^۳ کو درخشد چون نگینی
ز «آرده»^۴ بگذرو یکدم روان شو
به پونل تو دمی می بین «یگان»^۵ را
بخوان با شوق دل شعر «جلیلی»^۶
ز «شروانی»^۸ بگیر اکنون سراغی
«نرینش»^۹ را به مداحی ستودن
به شهر شعر تالش ایزمان هست
خداوند! اجابت کن دعایم
نما «توفیق»^{۱۴} شکر آن یگانه

پوه سر تالش - چنگیز شکوری

توضیحات:

- ۱ - سید محمود شرفی «شوقی» شاعر و روحانی وارسته متوفی به سال ۱۳۷۰ هجری.
- ۲ - محمدصادق پونلی «صدقی» شاعر تالش که دیوانش بنام برگ سبز، فعلاً منقود است.
- ۳ - سید شرفشاه عارف قرن هشتم هجری.
- ۴ - آرده، دهستانی در تالش در احاطه کوه‌های تالش.
- ۵ - برزکوه - زیارتگاهی که محل دفن شاعر و شیخ بزرگوار - خنید است.
- ۶ - یگان ابن آقا علی پونلی کاتب سیاستمدار.
- ۷ - حاج احمد جلیلی - روحانی و شاعر وارسته - متوفی ۱۳۳۰ ش - الله بخش محله تالش در ولایت.
- ۸ - بدر شیروانی متوفی در قرن هفتم که دیوان وی بوسیله ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف در انیسبوی خاورشناسی جمهوری آذربایجان تصحیح و چاپ گردیده است.
- ۹ - ترین - نقطه ییلاقی و بسیار با صفا در تالش.
- ۱۰ و ۱۱ - صفا و میرحقیقی اشعاری را در مدح برین دارند.
- ۱۲ - سید عثمان ذبیحی از شعرای معروف تالش.
- ۱۳ - هارون شفیقی از نویسندگان، شعرا و محققین قدیمی تالش.
- ۱۴ - تخلص شاعر - در ضمن شرح زندگی شعری معروف در مجموعه آماده چاپ گنجینه تالش - از سراینده - منقلاً آورده شده است.

عزیزانی که مایلند در مقیاس‌های کوچک ۱۰
نسخه و ۲۰ نسخه در بخش گیله‌ها در شهرستانهای
مختلف کشور (بجز گیلان) و روستاهای دور دست
و کوهستانی گیلان نماینده ما بوده و با ما همکاری
داشته باشند، لطفاً با ما تماس بگیرند.

دانشجویان عزیز گیلانی و مازندرانی در دانشگاههای کشور، گیله‌ها را به
استاد گیلانی و مازندرانی دانشگاهها معرفی کنید. نام و نشانی ورشته‌های
تخصصی آنها را برای ما بنویسند.

«دلم برای باغچه می‌سوزد»
فروغ فرخزاد
... و شما برپا دارندگان گیله‌ها، باید امیدوار باشیم که سرپا
بایستید تا گاه و بیگاه که از جلوی دانشگاه رد می‌شویم و دلمان
برای خودمان تنگ می‌شود، جلدهای سرخ و سفید و سبز گیله‌ها
گریزی باشد به کودکی‌هایمان. افسانه‌های از یاد رفته. کلمات
فراموش شده خاطرات گنج و گنگی که در میانه ازدحام مسخ و
بلاکلیفی نوعی احساس بودن است. و هنوز خیلی مانده است تا
متوجه شویم تغییر و تحول زبان چه تغییر و تحول‌های اجتماعی
و فرهنگی دیگر را دربردارد...

انوش صالحی - تهران

... برای ما «گیله‌ها» بیک دوستی و مهر است. من
به سهم خود از همه شما بسیار ممنونم که گاه به گاه
هزاران پرند دوستی را در آسمان نه چندان صاف به
پرواز در می‌آورید و من یکی از آن خوش‌شانس‌هایی
هستم که یکی از این پرندگان سفید بر بام خانه‌اش
می‌نشیند.

... تشکر مرا به آقای محمود طبری برسانید.
داستان بسیار زیبای «مینا» را به توصیه دوستی خواندم
و چند بار هم خواندم مثل داستانهای چخوف که هر
چند سال یک بار می‌خوانم. وسعت دید نویسنده در
این داستان خواننده آشنا به آثار چخوف را به یاد
داستانهای آن یکه سوار داستان‌نویسی می‌اندازد، البته
ارزش یک نویسنده با فاصله‌اش از نویسنده دیگر
مشخص نمی‌شود، من بخاطر علاقه ویژه‌ای که به
چخوف دارم شاید کمی احساساتی شدم...

کاظم جعفری - تهران

... خورشید دارد غروب می‌کند و چه بدرنگ. آسمان ابری
است. از آن ابرهایی که، هوا را تیره می‌دارد ولی هرگز نمی‌بارد،
و من پشت به آفتاب کم‌رنگ و بی‌رق غروب تیران درازدام
آهنگ‌ها در حرکتیم. ترنم عاشقانه موسیقی کردی کامکارهای
جوان را می‌شنوم که بردل می‌نشینند. خوشم می‌آید، اما لحظه‌ای
گریه‌ام می‌گیرد. اینک، ابرهای همه عالم شب و روز در دلم
می‌گیرند و بغض چنان گلورا می‌فشارد و از بی‌مهری‌های
هنروان گیلک می‌ترسد که احساس می‌کنم همه نگاه‌های
خیابان انقلاب، یک چشم مرا می‌فینسد.

چرا باید...؟ چرا نباید...؟ ... و بریز کاول اوسانیم، دانه
و اشانیم، امی تو م بیجا را...

لبخند سبزی بر لبهایم می‌زوید. اما این اشک‌ها، این ابرها،
این باران تند که می‌بارد... می‌بخندم، اما این اشک همیشه ...
... کاش اولین و آخرین نباشد، ترانه‌ها و خواننده. این را با
دل خودم گفتم - در کتابفروشی روبروی دانشگاه - موقع خرید
«کودانیم»

تهران - سید سام‌الدین ضیائی

نقد و نظر خوانندگان

اقامت کوچک خان در جبرکله اشکور

در شماره ۱۵ گیله‌ها مطلبی از آقای بگانه هادی پور رحیم آبادی در خصوص اقامت میرزا کوچک در سجیران درج شده بود. که جای تقدیر است. اما قابل ذکر است که سجیران از قدیم‌الایام تاکنون (تقریباً) جایگاه خانها و اربابها بوده از آنجاییکه اینجانب در چندین سال پیش تحقیقی در این زمینه - یعنی اقامت کوچک خان در منطقه اشکور - به عمل آورده‌ام این چند نکته را خدمت شما ارسال می‌دارم. آقای مشهدی قریبان رضائی، می‌گفتند که میرزا شی را در خانه ایشان در جبرکله بوده و بعد از آن به طرف سی‌پشت - کوهی در بالای روستای جبرکله - رفته‌اند. ایشان در بین کلام خویش اشاره‌ای به اقامت کوچک خان در سجیران نداشته‌اند. گذشته از آن چون سجیران محل اقامت اربابان بوده به یقین میرزا نمی‌توانسته در آنجا حتی ساعتی را بگذرانند. زیرا اربابان نیز چون دستهای حکومت وقت و سردار سپه عمل می‌کردند. اقامت میرزا کوچک خان در روستای جبرکله را اکثر پیر مردهای روستا تأیید می‌کنند.

باز در همین رابطه مردم می‌گویند بعد از اینکه میرزا به «ساموس» - کوهی در قسمت شرق روستای جبرکله - زد قزاقان در پی ردزنی میرزا به جبرکله آمدند. یکی از پیر مردها «که هم اکنون نیز در قید حیات است بنام محمد کاظمی، بلدچی قزاقها بوده و آنگونه که خودشان نقل می‌کنند: «آنها را از راهپای سخت و پر از سنگلاخ تا منطقه دراز مالگه» بردم. از قرار معلوم آنها بی بردند که من قصد همکاری ندارم. قزاقها و روسها چون واقفاً خسته شده بودند شب را با کمال راحتی می‌خوابند و من نیسه‌های شب یک اسلحه به انضمام یک دوربین آن‌ها را در همان جنگل پنهان کرده و بسوی جبرکله حرکت کردم. وقتی که صبح بیدار شدند و مرا ندیدند. از ادامه سفر منصرف شده و راه بازگشت بطرف جبرکله را پیش گرفتند. و در حیاط بغل خانه من آتش روشن کردند و داد می‌زدند: «محمد - بلدچو محمد بلدچو». یعنی محمد بلدچی! اوایل من از ترس خودم واپنهان کردم ولی سرانجام دیدم که چاره‌ای ندارم. خودم را معرفی کردم. به اجبار دوباره به همان محل برگشتم و دوربین را باز گرداندم».

بنابراین با استناد به گفته‌های پیر مردان روستای جبرکله میرزا کوچک خان نه در روستای سجیران، بلکه در روستای جبرکله اقامت نموده‌اند که جا دارد این مطلب هم برای روشن شدن ذهن خوانندگان و ارایه طریق از جانب محققین محترم در گیله‌ها درج گردد.

سقز - نورالدین رضائی جبرکله

شماره‌های گذشته گیله‌ها را
از کتابفروشی نصرت بخوانید
رشت - خیابان علم‌الهدی تلفن ۲۵۲۴۸

گیلایه‌ای در باره کتابنامه مازندران.

مدیر محترم...

در بخش کتابهای رسیده شماره ۱۶ و ۱۷ آن ماهنامه گرمی و کتابنامه مازندران، را که گویا به دفتر شما رسیده بود از سر لطف معرفی فرموده‌اید اما انتقاداتی نیز به آن وارد دانستید که خود بدان‌ها واقفم. از این جهت لازم دانستم این توضیحات را خدمت شما و خوانندگان محترم مجله عرض نمایم که بی‌شک حدود دو سال وقفه، کتابنامه مازندران، حاصل تلاش حدود شش سال کار، توسط سازمان برنامه و بودجه استان مازندران منتشر شد.

پیشنر همین کتاب بصورت نایبی تکثیر شده و به شماری از مراکز اجرایی و فرهنگی ارسال شده بود. متأسفانه مواردی وجود دارد که بر خلاف قوانین موجود حقوقی مؤلفین توسط ناشر و بدون مذاکره و موافقت با گرد آورنده، انجام شده است و کتاب را از کیفیت و کیفیت مطلوب خارج کرده است.

۱ - عدم همکاری ناشر با گرد آورنده در نابینی و تأیید متن نهایی حروفچینی شده کتابنامه.

۲ - عدم گسترش بیوست کتابنامه (منابع بویافته).

۳ - عدم ذکر نام گرد آورنده در جلد و عنوان کتاب.

۴ - در شناسنامه کتاب نام دو نفر از همکاران طرح کتابنامه شاعلی در سازمان برنامه و بودجه مازندران بعنوان همکار آمده است، در حالی که نگارنده در صفحه «سیاسنامه» که متن کامل آن می‌آید تا این کمترین متوجه به ناسبایی نگردد) از نهادها و افرادی که به هر نحو او را یاری کرده‌اند، از آنها بی‌یاد کرده است. چگونه شد که نام این دو تن در شناسنامه کتاب وارد شد، اما از دیگران (همچون آقای شمس‌الله درمنگی فراهانی که نماینده‌های کتابنامه با همکاری صمیمانه او تنظیم شده است) یاد نشد.

۵ - حذف «سیاسنامه» از طرف ناشر، بدون موافقت نگارنده. یاد آور می‌شود مواردی از این دست خلاف نص قانون حقوق مؤلفین مبنی بر حفظ اصالت اثر است.

۶ - حذف برخی موارد اساسی همچون جمله: «مذاکره می‌شود آثار مربوط به زندگی رضاخان (پهلوی اول) که پیش از انقلاب اسلامی منتشر شده‌اند، در کتابنامه نیامده است» ناشر محترم گویا دقت نکرده است که نامبرده از مشاهیر مازندرانی است و چنانچه در کتابنامه مدارک مربوط به او اعلام نگردد، یقیناً از موارد ضعف گرد آوردی کتاب بشمار می‌رود، مگر اینکه به شیوه فوق در این باره به خواننده توضیح داده شود.

۷ - وجود غلطهای چاپی در کتاب، بدون اعلام غلطنامه. نگارنده به ناتوانی خود معترف است و بر شماری از کاستیهای کتاب نیز آگاه است و بر آن است - چنانچه بتواند به رفع آنها پردازد، کاش مسئولین گرانقدر سازمان برنامه و بودجه استان مازندران بجای وارد آوردن ضربه به کار، آن را بهتر و سائر منتشر می‌کردند.

در پایان تقاضا دارم سیاستنامه ضمیمه را در مجله چاپ بفرمایند

«سیاسنامه»

از همیاری و مساعدت سازمان برنامه و بودجه استان مازندران به ویژه، آقایان حسین حاجیان برنجستانی و میرسعید

نیکزاد و محمد ابراهیمی در تهیه و انتشار کتابنامه، از همکاری آقایان نظام الدین بوری، محمد عباس فلی پور، بیژن عالمی در تهیه و تدوین کتابنامه،

از همکاری ادارات و مؤسسات استان بخصوص کتابخانه‌های عمومی قاشمشهر و ساری و جهادسازندگی منطقه گنبد،

از همکاری کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران و کتابخانه وزیری بزد

از آقایان اخوندعلی آرخی، پورمحمد آبی، عبدی اوبی، خلیل بیگ محمدی، شیخ فیض طلانی، یوسف بردی فراخی و دیگر ترکمنهای نیک‌سرست در دستیابی به آثار ترکمنی،

از همکاری آقایان حسین مسرت، ابداذر سلیم و خواهران عباس پناه در دستیابی و تنظیم برخی از مدارک،

از همکاری خاتم نصرت صادقی و برادر محمدمهری شکتانی در تایپ و تکثیر کتابنامه،

از آقای شمس‌الله در منگی فراهانی در تهیه نمایه‌های کتابنامه صمیمانه سپاسگزار است.

حسین صمدی - قائم‌شهر

توضیح درباره «کتره گیشه»

در ماهنامه گیله‌ها شماره ۱۵، مطلبی در خصوص «کتره گیشه» آمده است که ارائه توضیح را ضروری می‌نماید. نخست مطلب آقای خادمی است که بسیار جالب توجه و بیانگر تفاوت‌های فرهنگی در دو شهر مختلف است که اتفاقاً در یک ناحیه جغرافیایی واقع شده‌اند. امید آنکه دیگر خوانندگان گیله‌ها که با شیوه‌های دیگری از مراسم «کتره گیشه» آشنایی دارند، مطلبی را جهت اطلاع فرهنگ دوستان در این مجله به چاپ برسانند.

در خصوص توضیحات همشهری عزیزم خاتم زمانی که ۱۱ مصرع شعر در مورد «کتره گیشه» آورده‌اند باید گفت: مصرع سوم و چهارم (کتره گیشه بیاردیم، جانم دیله بیاردیم) مربوط به مراسمی است به نام «بیره بُبو» یا «عاروس گلی» که قبل از عید نوروز در روستاهای بالا اشکور راسر اجرا می‌شود و شرح کامل این مراسم در گیله‌ها شماره ۸ و ۹ (پهنم و اسفند ۷۱) به قلم محقق ارجمند آقای کاظم سادات اشکوری، چاپ گردیده است. مصرع‌های هفتم الی یازدهم (عروس چهار ندراره و ... و ... و از کاتم گزوه گیرم) نیز ربطی به مراسم «کتره گیشه» ندارد و این نکته بخوبی از معانی این مصرع‌ها استنباط می‌گردد، به عبارت دیگر این مصرع‌ها به مشکلات ناشی از بارش باران و یا درخواست بند آمدن باران و یا نیاز به هوای آفتابی اشاره‌ای نداشته و این مصرع‌ها مربوط به بازی دیگری است. چهار مصرع باقیمانده (اول، دوم، پنجم و ششم) به دلیل آنکه معانی آنها مناسب با نوع مراسم و کارکرد آن است، احتمالاً مربوط به مراسم «کتره گیشه» می‌باشد که در منطقه کتالم اجرا می‌گردید که به این جهت از خاتم زمانی تشکر می‌شود.

با تقدیم احترام: عیسی خاتمی - رامسر



کتابهای رسیده

ناشران و مؤلفان محترم چنانچه سال به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گیله‌وا» هستند می‌توانند از هر عنوان **۲** نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

■ روستای قاسم آباد گیلان «جنبه‌های فنی و اقتصادی» / دکتر اصغر عسکری خانقاه / شیراز، نوید، ۱۳۷۲ / ۱۱۷۳ (صفحه، رقعی، ۱۷۵ تومان قاسم آباد از توابع شهرستان رودسر و از روستاهای شاخص گیلان بویژه در مسایل مربوط به مردم‌شناسی است. نویسنده خود از مترجمان و محققان برجسته مسایل مردم‌شناسی است. که تاکنون کارهای ارزنده‌ای در این زمینه انجام داده است. رئیس کلی مطالب کتاب شامل بخش‌های نظام مالکیت ارضی پیش و پس از اصلاحات ارضی، مالکیت وسایل تولید در قاسم آباد، تقسیم اجتماعی و فنی کار (کشاورزی، دامداری، تربیت کرم ابریشم و صنایع دستی)، تجاری کردن فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی منطقه است. بخش پایانی کتاب مزرین به تعداد زیادی عکس مربوط به شیوه‌های کار و تولید است.

■ فرهنگ مردم‌شناسی / میشل پانوف، میشل پرن / ترجمه دکتر اصغر عسکری خانقاه / تهران، ویس، ۱۳۶۸ / ۴۴۸ (صفحه، رقعی، ۲۳۰ تومان فرهنگ مردم‌شناسی که به سه زبان فرانسه، انگلیسی و فارسی تدوین شده دست‌مایه کار پژوهشگران و دانشجویان رشته‌های مختلف مردم‌شناسی است. مترجم فاضل کتاب که خود استاد رشته مردم‌شناسی در دانشگاه است گیلانی است و در تدوین چندین اثر در این زمینه از جمله کتاب گیلان و آذربایجان شرقی با محققان خارجی همکاری نزدیک داشته است.

■ همیشه برفی / محمود طیار / رشت، (گیلکان) ۱۳۷۲ / ۶۴ (صفحه، رقعی، ۹۵ تومان مجموعه ۳۱ قطعه شعر نو در قالبی تازه است از محمود طیار، نویسنده و نمایشنامه‌نویس مطرح معاصر شعر «انبار سوزی» را با هم می‌خوانیم:

فروت من / علف پشت خانه تست / ساقه برنج / چوب خرم‌کوب / و انبار جوست / شب را چگونه بخوابم / که صبح / بر پوست سوخته‌ام کسی به تماشا / نایستد

■ حاجی میرزا کاشف السلطنه «چایکار» پدر چای ایران / تألیف و تدوین: ثریا کاظمی، مقدمه و اضافات از جعفر پژوم / تهران، سایه، ۱۳۷۲ / ۳۱۹ (صفحه، وزیری، ۳۲۰ تومان مجموعه‌ای است جامع از آن چه به تاریخ چای و چایکاری در ایران و زندگی کاشف السلطنه چایکار مربوط می‌شود همراه اسناد و مدارک بسیاری که به همت خانم ثریا کاظمی نوه دختری آن زنده یاد در ۵ بخش (زندگی کاشف السلطنه - راپرتاها - گزارشها - سفرنامه‌ها - ضمیمه‌ها) تدوین شده است.

مطالعات مربوط

به شمال ایران

در مطبوعات کشور

آبزیان

(سال چهارم، شماره ۹ - آذر ۱۳۷۲)
● بحران خاویار در دریای خزر: ترجمه محمد خدیوی نیا مقدم، ص ۴-۷

آینه پژوهش

(سال چهارم، شماره ۳ - مهر و آبان ۱۳۷۲)
● فیض منظوم فیاض - نگاهی به دیوان فیاض لاهیجی: نجیب مایل هروی، ص ۲۰-۳۸

تکاپو

(شماره ۶ - آذر ۱۳۷۲)
● درباره سه زادروز - به بهانه صدمین سالروز تولد نیما: ناصر پاکدامن، ص ۹۰

رشد معلم

(سال دوازدهم، شماره ۳ - آذر ۱۳۷۲)
● فسانه هول - یادواره نیما یوشیج: مهدی الماسی، ص ۶۸-۷۲

سپهر

(شماره ۴۱ - سال ۱۳۷۲)
● برای هر چیز زینتی است و زینت قرآن صوت نیکوت: مصاحبه با محمد بلادی چولابی - فاری برجسته استان گیلان، ص ۳۰-۳۱

سنبله

(شماره ۵۵ - آذر ۱۳۷۲)
● درباره سوسن چلچراغ: دکتر ایرانشهر، ص ۷۰-۷۱
● شایکاری و شالیزارهای گیلان: طاهر گیلانی، ص ۷۶-۷۹

مجله ماشین

(سال پانزدهم، شماره ۴ - دی ماه ۱۳۷۲)
● سازندران، معضل ترافیک تا به کی؟: مهرداد ولسی زاده، ص ۹۶-۹۷

مشکوة

(شماره ۳۹، تابستان ۱۳۷۲)
● کنگره بزرگداشت فیاض لاهیجی: محمد واعظزاده خراسانی، ص ۴-۱۶
● گزیده‌ای از قصیده معجزه‌السنون: ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی، ص ۱۵۰-۱۵۳

■ علل افزایش سطح آب دریای خزر و پیشروی آن در ساحل / دکتر منصور آزاد / رشت، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان، ۱۳۷۲ / ۷۷ (صفحه، رقعی، ۱۵۰۰ ریال

ورود آبهای قطبی و غیرخزری به دریای خزر، تغییرات پوسته زمین در کف دریای خزر، کانال دن - ولگا، جوش چشمه‌هایی در کف دریای خزر، سالهای پرآبی، بازگشت مجدد آبهای ذخیره و بخش شده مزارع به دریای خزر، تخریب جنگل‌ها و مراتع و نقش آن در افزایش آب دریای خزر، نقش لوله‌کشی آب و فاضلاب در افزایش آب دریای خزر و... مواردی است در علل افزایش سطح آب دریای خزر که به زبانی ساده و علمی در این کتاب به رشته تحریر آمده است.

فهرست مطالب گیله‌وا

(سال اول)

حسین نائی - ضرغام خاوری مصبر محله

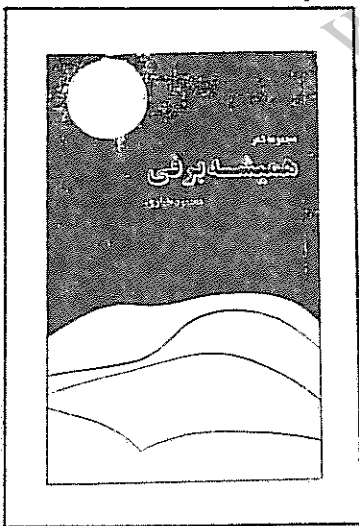
گیله‌وا

فهرست مطالب سال اول گیله‌وا

بطور جدا گانه در ۳۲ صفحه

با نمایه‌های موضوعی و الفبایی نام مؤلفان منتشر شد

فهرست مطالب سال اول گیله‌وا با نمایه‌های موضوعی و الفبایی در ۴ بخش و ۳۲ صفحه منتشر شد. در این فهرست عنوان تمامی اشعار و اخبار و مطالب متنوع و گوناگون سال اول گیله‌وا همراه نام نویسندگان آنها آمده است. فهرست مطالب سال اول گیله‌وا به طور رایگان برای مشترکین سال اول و دوم گیله‌وا ارسال شده است. علاقمندان غیرمشترک می‌توانند در صورت تمایل با ارسال ۳۰۰ ریال تمسیر یک نسخه آن را از طریق پست دریافت نمایند.



همیشه برفی (مجموعه شعر محمود طیار) ۹۵۰ ریال

● مرکز پخش: نشر گیلکان - رشت: صندوق پستی

۱۷۳۵

(متقاضیان تک جلدی در شهرستانهای کشور می‌توانند

با ارسال ۱۱۰ تومان تمسیر به نشانی نشر گیلکان، با پست سفارشی دریافت نمایند)

گیله‌وا

آگهی می‌پذیرد:

گیله‌وا برای مقا و ماندگاری و استمرار کار خود آگهی می‌پذیرد
اولویت با آگهی‌های فرهنگی، هنری، علمی است.
گیله‌وا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی
که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند
تخفیف ویژه قابل است.



« (صحافی فرهنگ) »
تجلید انواع کتب با بهترین کیفیت
تزیین، زرکوب، لوحها و تقدیر نامه‌ها
طلاکوب فارسی و لاتین
ساخت انواع جعبه‌های فانتزی

رشت - خیابان امین‌الضرب جنب بانک صادرات ایران
۲۴۸۵۹ ☎

گیله‌وا

تقاضای اشتراک
می‌پذیرد

برگ درخواست اشتراک ماهنامه گیل‌وا (یک‌ساله)
(گیله‌وا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای گیلکی و فارسی)

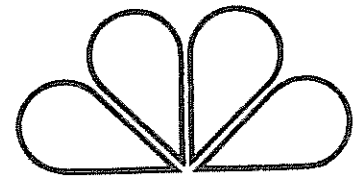
نام نام خانوادگی
سن شغل میزان تحصیلات
نشانی: شهر خیابان
کرجه شماره کدپستی تلفن

(از شماره فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا فتوکپی آن را پرکرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک
مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه

۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیل‌وا به نشانی
(رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) ارسال نمایید.

• حق اشتراک داخل کشور ۶۰۰۰ ریال • اروپا ۲۰۰۰۰ ریال
• آمریکا و ژاپن ۲۵۰۰۰ ریال • استرالیا ۲۲۰۰۰ ریال
• حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۱۶۰۰۰ ریال



ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی

و
وجه‌تسمیه شهرها و روستاهای گیلان

جهانگیر سرتیپ‌پور

عیدی نشر گیلکان به کودکان گیلانی



نشر گیلکان در آستانهٔ نوروز، مجموعه‌ای
مصور از شعر و قصهٔ کودکان را بنام
«مثل‌هایی از گیلان (شعر و قصهٔ کودکان)»
منتشر کرده است که بعنوان عیدی به کودکان
گیلک در هر جای گیلان و ایران تقدیم
می‌دارد.

پستهخانه رشت (دوره ناصری)

